

شگفتی‌های عالم

برزخ

ویرایش دوم

علی غضنفری

غضنفری، علی ۱۳۴۲.

شگفتیه‌های عالم برزخ / علی غضنفری - قم: نیلوفرانه ۱۳۸۳.

ISBN: ۹۶۴-۷۷۶۰-۳۳-۷ ص ۱۹۲

۲۵۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: ص. ۱۸۵-۱۸۹. همچنین به صورت زیرنویس.
۱- برزخ: زندگی پس از مرگ. الف. عنوان.

۲۹۷/۴۴ BP ۲۲۲ / ۲۴ / ۸ ش ۶ غ

انتشارات نیلوفرانه

نام کتاب *** شگفتیه‌های عالم برزخ

مؤلف *** دکتر علی غضنفری

ویراستار *** علی خدابخشی

ناشر *** انتشارات نیلوفرانه

نوبت چاپ *** هشتم / ۱۳۸۹

تیراژ *** ۵۰۰۰ نسخه

چاپ *** ظهور

امور فنی *** هوشنگ مرادی پینودی

قیمت *** ۲۵۰۰۰ ریال

مراکز پخش:

قم، خیابان انقلاب (چهارمردان)، چهار راه سجادیه، پلاک ۸۰۲.

تلفن: ۷۷ ۵۲ ۱۹۶، ۷۶۹۱ ۱۵۳ ۹۱۲.

جاده کرج، شهر قدس، انتهای خیابان امام سجاده، خیابان سلمان فارسی، پلاک ۳۸.

کرج، خیابان مظاهری، نبش خیابان آبان، مؤسسه فرهنگی غدیر.

همراه: ۹۱۲ ۱۶۲ ۴۶۶ (نورداد)

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست

فهرست	۵
مقدمه	۷
مرگ	۹
ترس از مرگ	۱۲
لذت مرگ	۱۶
مرگ برای همه	۲۰
آمادگی برای مرگ	۲۲
حقیقت مرگ	۲۸
دو اجل	۳۴
قبض روح	۳۶
قابض ارواح	۳۶
کیفیت قبض	۳۹
رابطه بین میت و قابض	۴۰
قبض روح کافر و مؤمن	۴۱
نزع	۴۶
حضور ارواح معصومین	۵۱
آخرین حرکات شیطان	۶۲
افسوس	۶۶
الحاق به هم سنخ	۷۳
تجهیز میت	۷۹
زیارت اهل قبور	۸۳

- تعزیت بازماندگان ... ۸۹
- برزخ ... ۹۵
- برزخ در آیات ... ۹۶
- برزخ در روایات ... ۱۰۹
- برزخ در حکایات ... ۱۱۶
- صورت واقعی برزخی ... ۱۲۳
- مرتبه برزخ ... ۱۲۶
- اشراف برزخ به جهان ماده ... ۱۲۸
- امکان رؤیت برزخ ... ۱۳۲
- بهشت و جهنم برزخ نسبت به آخرت ... ۱۳۵
- آغاز نعمت و نعمت ... ۱۳۷
- سؤال در قبر ... ۱۴۳
- فشار قبر ... ۱۴۸
- گناهانی که موجب عذاب قبرند ... ۱۵۱
- اسباب رهایی از عذاب قبر ... ۱۵۳
- جایگاه ارواح مؤمن و کافر ... ۱۶۰
- انس ارواح با هم ... ۱۶۵
- احضار ارواح ... ۱۶۶
- ارتباط ارواح با اهل دنیا ... ۱۶۹
- تناسخ ارواح ... ۱۷۳
- جسم در قبر ... ۱۷۸
- پوسیده نشدن برخی ابدان ... ۱۷۹
- فرشتگان نقاله ... ۱۸۴
- منابع و مأخذ ... ۱۸۵

مقدمه

تمامی ادیان الهی و نیز عقول بشری در طول دوران‌های مختلف حیات انسان، مبدأ و بالمآل مقصد را به عنوان دو اصل اساسی پذیرفته‌اند.

دین اسلام که اکمل و اتمّ ادیان الهی است، برجسته‌تر از همه‌ی ادیان دیگر، قیامت و حوادث پس از مرگ را به تفصیل مطرح نموده و با براهین ساطع، مستدل ساخته‌است؛ تا ضمن پاسخ به آراء دیگران، از آثار تربیتی آن یعنی دو عنصر تشویق و تنبیه بهره برد. یکی از این حوادث که با بدرود آدمی از حیات کنونی، آغاز می‌گردد، «برزخ» است.

برزخ را به جهت تقریب به ذهن، می‌توان به عالم رؤیا تشبیه کرد. آنچه در حال رؤیا می‌بینید نه روحی مجرد و باطنی غیر معین است و نه جسمی واقعی و ظاهری غیر قابل تردید. بلکه در عالم خواب، هر جسمی به همان شکل مادی و با حفظ ابعاد سه گانه خود ولی بدون عوارض آنها تحقق می‌یابد، بطوری که با دیدنش، آن را همان جسم و مانند آن می‌بینی.

قال الصادق علیه‌السلام: **لَوْ رَأَيْتَهُ لَقَلْتَهُ هُوَ هُوَ** و لذا می‌توان آن را «مثال» نامید.

پس برزخ عالمی است که انسان‌های مثالی در کنار هم چون عالم جسمانی زندگی کنند و لذت و سختی داشته باشند.

همان‌طور که گفته شد، این عالم، چون جهان ماده نیست که در آن

جسم عوارض جسمانی چون مکان و زمان داشته باشد و چون عالم مجرد نیست که همه چیز بطور کامل مقطوع از ماده گردد. بلکه عالمی است مانند عالم ماده از لحاظ شکل و صورت، و غیر آن از نظر ماده و خواصش.

مبحثی را که در پیش رو دارید بخشی از کتاب **سرنوشت انسان** اثر مؤلف است که با ویرایشی تازه، ضمن بیان حقیقت مرگ و عرضه مباحثی در اطراف آن، برزخ را در آینه اخبار و احادیث بررسی نموده و خصوصیات آن را در حد توان طرح نموده است.

این مجموعه که با عنایت خدا مورد استقبال عموم قرار گرفته و تاکنون چاپ هفتم خود را سپری کرده است، اینک با بررسی‌های مجدد و با ویرایشی جدید به حضور صاحبان فکر و اندیشه که باز هم به اهتمام انتشارات نیلوفرانه به چاپ می‌رسد، تقدیم می‌گردد.

امیدوارم بتواند با عنایت حق تعالی، معارف شایسته‌ای را در این باره به خوانندگان خود ارائه دهد و همگان را وادار به تفکر و تأملی مؤثر در عقبه‌های دهشت‌انگیز آن نماید. انشاءالله تعالی.

علی غضنفری

مرگ

از مهم‌ترین علوم مجهول بشر، آگاهی به زمان و مکان مرگ است. شاید بتوان گفت جهل انسان به این مهم قابل مقایسه با تمام معلومات کشف شده او نیست. تنها خداوند متعال است که به مرگ تمام مردم آگاه بوده و او این دانش را انحصاری خود نموده‌است.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ /

آگاهی^۱ به زمان قیامت، محل نزول باران، آینده فرزندی که در شکم مادر است، عمل فردا و هر آنچه که در ظرف زمانی پیش نیامده محقق می‌شود و نیز مکان مرگ منحصر به خداست و فقط خداوند عالم و آگاه به آنهاست.

و طبعاً فرار از مرگ هم بی‌اثر است و اساساً فرار از مرگ، فرار به سوی مرگ است.

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَّا قِيَكُم...^۲

^۱ - سوره لقمان، آیه ۳۴.

^۲ - سوره جمعه، آیه ۸.

بگو مرگی که از آن می‌گریزید، او به دیدار شما می‌آید.

شخصی در حضور سلیمان نبی علیه‌السلام، عزرائیل را دید که به وی خیره شده بود. او از پیامبر خواست که باد را مسخرش گرداند تا به هندوستان رود و از ملک الموت محفوظ بماند. ولی به محض اینکه پای در هندوستان گذاشت، فرشته مرگ را در آنجا حاضر یافت. پرسید چرا بر من خیره شده بودی؟ ملک الموت پاسخ داد: مأمور قبض روح تو در اینجا بودم، تعجب کردم که چگونه خود را با این همه مسافت به این دیار میرسانی! مولوی این داستان را به نظم در آورده‌است:

دیدمش اینجا و بس حیران شدم

در تفکر رفته سرگردان شدم

از عجب گفتم گر او را صد پرست

زو به هندستان شدن دور

اندرست

چون به امر حق به هندستان شدم

دیدمش آنجا و جانش بستدم

تو همه کار جهان را همچنین

کن قیاس و چشم بگشا و ببین

از که بگریزیم از خود این محال

از که برتابیم از حق این و بال^۱

بلی، مرگ حتمی است و تنها مکان و زمان و کیفیت ملاقات نامعلوم است، این رخداد حتمی در سفر به وقوع می‌پیوندد یا در حضر، در عزیمت یا نزد خانواده، در حال مرض یا سلامت، ایستاده یا نشسته و خوابیده؟

راننده‌ای شیوه مرگ یکی از دوستانش را تعریف می‌کرد و می‌گفت: من همه نوع مرگی را دیده‌ام اما مرگ ایستاده را نه، یکی از رفقایم پیچ و خم‌های جاده را پشت سر انداخت و نیمه شب به مقصد رسید، وسیله‌اش را به گاراژ برد و برای استراحت به دفتر رفت، همان دم که در دفتر گاراژ را باز می‌کرد، ایستاده از دنیا رفت.

کسانی را به خاطر دارم در حال بازکردن قفل مغازه، در محراب عبادت و... جان به جان آفرین تسلیم نمودند.

یکی بدنش در تصادف قطعه قطعه می‌شود، دیگری در بیمارستان و در بستر بیماری و در حضور اقوام و خویشان خود جان می‌دهد، مرگ برخی نیز در میدان نبرد با دشمنان است. آدمی علاوه بر جهلش در اینکه مرگ کی و کجا خواهد آمد، نیز نمی‌داند مؤمن می‌میرد یا کافر، زیرا چه بسا انسانی که عمری را به شقاوت طی کرده‌است، رضایت حق را در آخرین لحظه، از آن خود سازد و چه بسا

^۱ - مثنوی، دفتر اول.

مؤمن پاکدامنی در آخرین لحظه، ملحد و کافر، رحل اقامت گزیند. البته ناگفته نماند که جهل به مرگ و خصوصیات آن منافع عمده‌ای دارد از جمله اینکه انسان را نسبت به زندگی امیدوار می‌سازد، به او قدرت کار و تلاش می‌دهد. اگر انسان زمان مرگ خود را می‌دانست دست به سیاه و سفید نمی‌زد و پیوسته فکر مرگ او را مشغول می‌کرد؛ و شاید زودتر از زمان مرگ، از دنیا می‌رفت. منفعت دیگر جهل به مرگ آنست که انسان مؤمن از کافر و فاسق باز شناخته می‌شود، زیرا چه‌بسا اگر انسان وقت مرگ خود را می‌دانست تا آن لحظه در پی گناه می‌بود و آخرین دم توبه می‌کرد، ولی چون از زمان عمر خود مطلع نیست، به راهی که خود می‌خواهد می‌رود، توبه‌اش اهمیت می‌یابد و ایمانش قداست دارد چرا که پایه آن نیتی استوار است.

ترس از مرگ

پس مرگ، حقیقتی است انکار نشدنی و سرنوشتی است قطعی که بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای خواهد آمد و لحظه‌ای پس و پیش نخواهد شد.
...فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ.^۱
آنگاه که اجلشان فرا رسد، نمی‌توانند لحظه‌ای آن را پس و پیش افکنند.

^۱ - سوره نحل، آیه ۶۱.

طبعاً می‌بایست چیزی را که حتماً انتظار آن را می‌بریم ترس و دلهره‌ای نیافریند، ولی با این وصف ترس از مرگ قابل انکار نیست، چرا؟
علتهایی را می‌توان به عنوان عامل ترس از مرگ بیان نمود که از جمله آنها:

- ۱ - برخی مرگ را فناء و نیستی می‌دانند. خیال می‌کنند با مرگ همه چیز فانی می‌شود و لذا از آن می‌گریزند. البته این اعتقاد کفرآمیز است، چرا که نتیجه چنین تفکری این است که جهان و خلقت آن عبث است و نسبت فعل عبث به خداوند حکیم چیزی جز کفر نیست.
- ۲ - بعضی مرگ را آغاز عذاب اخروی خود می‌دانند این دسته با اینکه مؤمنند، ولی گناهان و رذائل انجام گرفته خویش را به یاد می‌آورند و راه فراری برای خود از آنها نمی‌بینند.
- ۳ - عده‌ای محبت زندگی دنیوی و علاقه به مال، اولاد، همسر و مقام، آنچه‌ها فریبشان داده که مرگ را حائل بین خود و دنیا می‌بینند و گاهی به همین جهت از دینی که سالیان طولانی به آن متدین بوده‌اند جدا می‌گردند.
- ۴ - دسته‌ای خیال می‌کنند که رزق و روزی اهل و عیالشان به دست آنهاست و با مردنشان آنان از ادامه حیات باز خواهند ماند.
- ۵ - برخی نیز احساس می‌کنند که مرگ نقص و سلب عزت است و انسان تا حیات دنیوی دارد عزیز می‌باشد و با رفتنش از خاطره‌ها می‌رود و

عزت گذشته‌اش از بین می‌رود.

پرسشگری از امام حسن علیه‌السلام علت کراهت از مرگ را پرسیده و گفت:

مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ لَا نُحِبُّهُ؟

چه شده که از مرگ خوشمان نمی‌آید و آن را دوست نمی‌داریم؟

امام علیه‌السلام فرمودند:

إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَ عَمَّرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النَّقْلَةَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى الْخَرَابِ.^۱

شما آخرتتان را ویران و دنیایتان را آباد ساخته‌اید و لذا انتقال از آبادی به ویرانی را خوش ندارید. مثنوی آورده‌است:

ای که می‌ترسی ز مرگ اندر فرار

آن زخود ترسا و ای جان هوشدار

زشت روی تست بی رخسار مرگ

جان تو همچون درخت و مرگ
برگ

از تو رستست ارنکوی است اربد
است

ناخوش و خوش هم ضمیرت از
خوداست

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۹.

گر به خاری خسته‌ای خود کشته‌ای

ور حریر و قز دری خود رشته‌ای^۱

کسانی که فریب ظواهر دنیا خوردند، به فرزند و مقام و ثروت چسبیدند و برای رسیدن به هر یک متحمل سخت‌ترین مشقتها شدند و همه‌ی عمر خود را در این مسیر صرف نمودند؛ به آسانی نمی‌توانند از آنها دل برکنند زیرا که عشق به اینها غل و زنجیری می‌شود که انسان را به همان سو می‌برد که با وی مأنوس است. ولی اگر آدمی در طول حیات، ارتباط خود را با خداوند تقویت بخشد، با اعمال نیک و انجام وظایف، پیوند خود را با خدای خویش مستحکم نماید، مرگ را نیکو می‌شمارد و برای رسیدن به آن لحظه شماری خواهد کرد. او مرگ را زندگی تکامل یافته‌ای می‌بیند. مثنوی آورده‌است:

گندمی را زیر خاک انداختند

پس ز خاکش خوشه‌ها بر ساختند

بار دیگر کوفتندش ز آسیا

قیمتش افزود و نان شد جان فزا

باز نان را زیر دندان کوفتند

گشت عقل و جان و فهم سودمند

^۱ - مثنوی، دفتر سوم.

باز آن جان چونکه محو عشق

گشت

يعجب الزّراع آمد بعد کشت

باز آن جان چون بحق او محو شد

بازماند از سکر و سوی صحو شد^۱

یکی از یاران امام هادی علیه السلام در حال احتضار بود و به شدت بی تابی می کرد. امام به عیادت او رفتند و چون او را در آن حال دیدند فرمودند: ای بنده خدا، چون مرگ را نمی شناسی از آن می ترسی! آیا اگر بدنت کثیف باشد یا زخمی شده باشد، دوست داری به حمام بروی و کثافتها و زخمها را شستشو دهی؟ عرض کرد: بلی، ای فرزند پیامبر خدا. امام فرمودند: مرگ، همان حمام است و چون از آن بگذری، از هر همّ و غمّی راحت می شوی و به خوشیهایی که در انتظار توست می رسی.

لذت مرگ

انسان با تفکر در آفاق و انفس، در می یابد که پایان دنیا، پایان عمر بشر نیست بلکه دنیا وسیله ای برای انتقال انسان به حیات جدید است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

^۱ - مثنوی، دفتر اول.

ما خُلِقْتُمْ لِلْفَنَاءِ بَلْ خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ وَ إِنَّمَا تُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ^۱
برای نابودی آفریده نشده‌اید، بلکه برای بقاء آفریده گشته‌اید و تنها شما را از جایی به جایی دیگر
منتقل می‌کنند.

با ذکر این مقدمه روشن است که دل بستن به دنیا و آرزوی رسیدن به مظاهر آن
بیهوده‌است. نه مقام ماندنی است و نه ثروت که اگر ماندنی بودند فقط در دست همانها باقی
می‌ماندند و به نسل‌های بعد نمی‌رسیدند.
انسان خردمند در دنیا هرگز آرزوی بقا ندارد و لذا هیچ گاه مرگ را نقص نمی‌داند، وی مرگ
را کمالی برای خود می‌بیند.

مرگ گر مرداست گونزد من آی

تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من ز او جانی ستانم جاودان

او زمن دلقی بگیرد رنگ رنگ

به همین جهت است که اولیاء خداوند همیشه در انتظار مرگ بودند و مرگ را آغازی برای
پایان زندگی پر از اندوه خویش انگاشته‌اند.
امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

وَاللَّهِ لَا بَنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِئَدَى أُمَّهِ^۲

به خدا سوگند فرزندی ابی طالب علاقه‌اش به مرگ از انس کودک به پستان مادرش بیشتر است.

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۹.

^۲ - بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۳۳.

ابراهیم خلیل علیه السلام آن گاه که فرشته مرگ به بالینش آمد، خطاب به او فرمود:
آمده‌ای به اختیار مرا ببری یا به اجبار؟ عزرائیل علیه السلام گفت: با اختیار خودت آمده‌ام تو را
ببرم!

ابراهیم علیه السلام فرمود:

هَلْ رَأَيْتَ خَلِيلاً يُمِيتُ خَلِيلَهُ؟

آیا دوست، دوست خویش را می‌میراند؟

ملک الموت از جواب متحیر شده، وحیش رسید که به او بگو:

هَلْ رَأَيْتَ حَبِيباً يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ؟ إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ.^۱

آیا دیده‌ای که دوست از دیدار دوست نارحت شود؟ دوست دیدار دوست را دوست دارد.

امام حسین علیه السلام نیز در توصیف عشق خود به شهادت می‌فرمود:

مَا أَوْلَهُنِي إِلَى اسْلَافِي اسْتِيقَ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ.^۲

چقدر واله و حیران دیدار پدران خود هستم مانند اشتیاق یعقوب به یوسف.

شب عاشورا امام به یاران خود فرمود: بیعت خود را از شما برداشتم و به همه‌ی شما اجازه

دادم بازگردید، از سیاهی شب استفاده کنید و آن را

^۱ - علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۶.

^۲ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

شتر راهوار خود قرار دهید.

أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ فَأَنْطَلِقُوا جَمِيعاً فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ حَرَجٌ مِنِّي وَلَا زِمَامٌ هَذَا
الَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلاً.^۱

عده‌ای رفته بودند و عده‌ای راست قامتان همیشه تاریخ با وجودی مملو از عشق به شهادت، ماندند.

پس این شور و اشتیاق خاص انبیای الهی و ائمه اطهار علیهم‌السلام نیست بلکه در مؤمنان و اولیاء خداوند نیز مشاهده می‌گردد.

امام حسین علیه‌السلام در آخرین لحظات می‌فرمود:

صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ
الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنِ إِلَى قَصْرِ.^۲

ای فرزندان بزرگوار، مرگ جز پلی که شما را از گرفتاریها به بهشتهای وسیع با نعمتهای دائمی عبور دهد چیزی نیست، پس چه کسی خوش ندارد از زندان به قصر راه یابد؟

از مؤمن شیرازی نقل می‌کنند که: در سفر مشهد شخصی را در کنار جاده با کوله پشتی دیدم بسیار به وی اصرار کردم که سوار ماشین ما شود ولی او نمی‌پذیرفت و آخر الامر گفت: به شرطی که هر چه گفتم بپذیری،

^۱ - همان، ص ۳۹۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

من قبول نمودم. در بین راه از وقایع مهمی خبر می داد. آنگاه که در قدمگاه به غذاخوری رسیدیم، خواستم با دیگر رفقایم بروم غذا بخورم، مانعم شد و چون قبول کرده بودم هر چه گفت بپذیرم قبول نمودم. وی از خورجین خود دستمالی از نان و کشمش بیرون آورد، و از همان ناهار خوردیم. پس از اینکه سیر شدیم گفت: حالا برو ببین رفقاییت چگونه اند. رفتم دیدم هر کدام ظرفی از چرک و خون در برابر خود گذاشته اند و با اشتیاق می خورند و دهانشان آلوده به همان چرک و خون است. بازگشتم و ماجرا را به وی گفتم، گفت: غذای تو هم تا اینجا همین بوده است. چیزی نگذشت که به یکباره گفت: وقت مرگ من رسیده است، سپس رو به مرقد امام علیه السلام نمود و گفت: تا اینجا به پابوس آمدم ولی بیشتر سعادت نداشتیم. قدری دور شد و روی تپه ای در همان نزدیکی رفت. من متحیر بودم، رفتم دیدم پایش را رو به قبله دراز کرده و از دنیا رفته است. جنازه را به مشهد بردم و برخی از علماء آنجا را از کرامات او خبر کردم، جسدش را تشییع کردند و در صحن مطهر دفن نمودند. پولی که او برای تجهیزش به من داده بود، تا آخرین مرحله دفن نه یک شاهی کم داشت و نه زیاده!

مرگ برای همه

دنیا دار بقا نبوده و همه چیز در آن فانی است. کوچک و بزرگ، عبد و مولی، سفید و سیاه، قوی و ضعیف، حاکم و رعیت و... هیچ کدام برای او مفهومی خاص نسبت به دیگری ندارد. فرشته مرگ بر همه وارد شده و

جانها را از بدن خارج می‌سازد.
آیه شریفه ذیل سه بار در قرآن آمده‌است:
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...^۱
هر نفسی چشنده مرگ است.

بزرگان و زورمداران و سلاطین عالم اگر لحظه‌ای به مرگ می‌اندیشیدند، دنیا برای همه‌ی مردم مدینه‌ی فاضله می‌شد. و البته مرگ آنها عبرتی بزرگ برای همه‌ی عالمیان است. مسعودی در «مروج الذهب» آورده‌است:

مأمون پس از جنگ با روم در کنار چشمه‌ای برای استراحت فرود آمد. تلی از چوبها و هیزم‌های آن منطقه‌ی خوش آب و هوا را فراهم کردند تا مأمون بر آن بنشیند و استراحت کند. ماهی بزرگی در آب پیدا شد و مأمون گفت: هر که او را بیاورد، شمشیری جایزه‌اش می‌دهم. غلامی پیش دستی کرد و ماهی را گرفت و به حضور خلیفه آورد. ولی ماهی تکان شدیدی خورد و به آب پرید و مقداری آب بر سینه مأمون پاشیده شد.

غلام بار دیگر ماهی را گرفت و به خدمت خلیفه آورد. او دستور داد، ماهی را سرخ کنند. در همین اثناء بر بدن مأمون لرزه‌ای شدید افتاد، هر چه پوشش بود، آوردند ولی فایده‌ای نبخشید و خلیفه دائما از شدت سرما

^۱ - سوره آل عمران، آیه ۱۸۵؛ سوره انبیاء، آیه ۳۵؛ سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

فریاد می‌زد و عرقی چون روغن از بدن او بیرون می‌آمد. ماهی را حاضر کردند ولی او توان چشیدنش را هم نداشت. شب هنگام او به خیمه‌های لشکریان خود نظر کرد و در آن حال که مرگ را احساس می‌کرد، با دیدن آتش‌های بسیار گفت: ای خدایی که حکومتت زایل شدنی نیست، ببخش آن که حکومتش زایل می‌شود!

يَا مَنْ لَا يَزَالُ مُلْكُهُ إِرْحَمَ مَنْ قَدْ زَالَ مُلْكُهُ.

مأمون با همان حال جان سپرد.^۱

آمادگی برای مرگ

مرگ دوستان و آشنایان و بستگان، بانگ هشدار باشی است تا آدمی خود را مهیا برای سفری کند که بازگشتی ندارد و براستی عجیب است که انسان این بانگ رحیل را همواره می‌شنود و باز به آن بی‌اعتنا است.

قال الصادق عليه السلام: عَجَبٌ لِقَوْمٍ حُبِسَ أَوْلَاهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ ثُمَّ نُودِيَ فِيهِمُ الرَّحِيلُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ.^۲

عجیب است قومی که برخی از آنها به خاطر آمدن برخ دیگر رفته‌اند، و به اینان نیز ندای کوچ می‌رسد ولی آنان غافلانه مشغول بازی هستند.

امام علی علیه‌السلام انسان را گرفتار در محاصره مرگ می‌بیند و لذا از او

^۱ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۴.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۸.

می‌خواهد خود را مهیای این سفر کند.

تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ وَأَقْلُوا العُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَانْقَلِبُوا بِصَالِحٍ مَا بَخَصَرْتَكُمْ مِنَ الزَّادِ، فَإِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْدًا وَ مَنَازِلَ مَخُوفَةً مَهُولَةً لِأَبَدٍ مِنَ الِوَرُودِ عَلَيْهَا وَ الْوُقُوفِ عِنْدَهَا وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَلَاحِظَ الْمَنِيَّةِ نَحْوَكُمْ دَانِيَةً وَ كَأَنَّكُمْ بِمَخَالِبِهَا وَ قَدْ نَشِبَتْ فِيكُمْ وَ قَدْ دَهَمَتْكُمْ فِيهَا مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ وَ مُعْضِلَاتُ الْمَحْذُورِ. فَقَطِّعُوا عِلَاقَ الدُّنْيَا وَ اسْتَظْهِرُوا بِزَادِ التَّقْوَى.^۱

خود را تجهیز کنید خدای شما را رحمت کند. ندای کوچ فرا رسیده لذا دلبستگی را بر دنیا کم کنید و با اعمال صالح خود به سوی خداوند روید. چرا که پیش چشم شما گردنه‌ای سخت و منازلی مخوف و هولناک قرار گرفته‌است، شما ناچارید بر آنها وارد شوید و توقف کنید.

بدانید که مرگ هر لحظه به شما نزدیکتر می‌شود، و شما گویا در چنگال مرگ گرفتار شده‌اید مرگ چنگاله‌ایش را در شما فرو برده، امور سختی را پوشانده و مشکلات شما را احاطه نموده‌است. شما نیز علایق دنیوی را قطع کنید و از تقوی کمک جوئید.

«جناده بن امیه» در لحظات آخر عمر امام مجتبی علیه‌السلام به حضور آن امام رسید و او را در حالی یافت که جگرش از شدت زهر از بین رفته بود و بر طشتی که در کنارش بود خون می‌ریخت. جناده از دیدن این منظره به

^۱ - نهج البلاغه، خ ۲۰۴.

شدت متأثر شد.

امام علیه السلام در پاسخ ناراحتی جناده فرمودند:

وَاللَّهِ لَقَدْ عَهِدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ إِثْنَا عَشَرَ أَمَاماً مِنْهُ أُوْدٌ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَامِنَا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ.^۱

به خدا سوگند که رسول الله صلی الله علیه و آله با ما عهد نمود که امامت را دوازده امام از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام بر عهده گیرند، و نیست از ما کسی مگر اینکه مسموم و یا مقتول خواهیم شد.

طشت را برداشتند و امام گریه کرد. من عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا مرا موعظه کن.

امام فرمودند: بلی و چنین بیان داشت:

اسْتَعِدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصَّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّكَ تَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتَ يَطْلُبُكَ. وَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ. وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوَّتِكَ إِلَّا كُنْتَ فِيهِ خَازِناً لِعَيْرِكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي خَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَ فِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ. فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ، خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ خَلالاً كُنْتَ قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا، وَ إِنْ كَانَ حَرَاماً لَمْ يَكُنْ فِيهِ وَزْرٌ؛ فَأَخَذْتَ كَمَا أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ، وَ إِنْ كَانَ الْعِتَابُ فَانَّ الْعِتَابَ يَسِيرٌ. وَ اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَداً وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَداً. وَ إِذَا أَرَدْتَ عِزّاً بِلا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً

^۱ - بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷ و ج ۴۴، ص ۱۳۹.

بِلا سُلْطَانٍ فَآخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱

برای سفری که در پیش داری خود را آماده کن و توشه آن را پیش از زمان کوچ مهیا ساز.

تو در پی دنیا می‌دوی در حالی که مرگ تو راتعقیب می‌کند، اندیشه روزی که نیامده بر روزی که آمده بار نکن. بدانکه تو چیزی بیشتر از غذای خود کسب نمی‌کنی مگر اینکه نگهدار آن برای غیر خود بوده‌ای. و بدان که در آنچه از اموال دنیا از راه حلال به‌دست می‌آوری حساب و در آنچه از راه حرام به‌دست می‌آوری عقاب است و در مشتبهاتش عتاب.

بنابراین دنیا را چون جیفه پست شمار، جز آنچه محتاجی از او نگیر که اگر همان مقدار حلال باشد زهد پیشه کرده‌ای و اگر حرام باشد، وبالی نداری چون به منزله خوردن مردار برای مضطر است و اگر هم عتابی باشد، جزیبی خواهد بود.

البته برای دنیای خود چنان بکوش که گویا الی الابد در آن جاودانی و برای آخرت چنان تلاش نما که گویا فردا می‌میری.

اگر دوست داری بدون عشیره عزیز شوی و بدون سلطنت با هیبت گردی پس از ذلت عصیان خارج و عزت طاعت را برگزین.

از علائم ظاهری آمادگی برای مرگ، تهیه آخرین لباس دنیوی یعنی کفن است.

^۱ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

امام صادق علیه‌السلام در ثواب نگرستن به کفن می‌فرماید:

اِذَا اَعَدَّ الرَّجُلُ كَفَنَهُ فَهُوَ مَاجُورٌ كُلَّمَا نَظَرَ اِلَيْهِ^۱

وقتی آدمی کفنش را تهیه ببیند هرگاه به آن نظر کند، ثواب می‌برد.

و در جای دیگر فرموده‌است: چنین کسی از غافلان شمرده نمی‌شود.

مَنْ كَانَ مَعَهُ كَفَنُهُ فِي بَيْتِهِ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ^۲

وصیت نیز از علامات ظاهری آمادگی برای رحیل است.

حداقل ۳۲ اموال باقیمانده از میت بر طبق قانون میراث، بین ورثه تقسیم می‌شود، و

احتیاجی به وصیت نداشته و اساسا وصیت به تقسیم این قسم اموال قابل اجرا نیست. انسان

تا حداکثر ۳۱ اموال خود را به هر شکل که بخواهد می‌تواند دستور به صرف آن دهد.

البته بر هر کسی لازم است برای پرداخت قرض‌های احتمالی و دین‌های شرعی دیگر، اداء

واجبات چون نماز، روزه، حج، خمس، زکات، میزان بستانکاری‌ها و... وصیت نماید. از این رو

وصیت به این امور امری لازم شمرده می‌شود.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

مَا يَنْبَغِي لِامْرِئٍ مُسْلِمٍ اَنْ يَبِيْتَ لَيْلَةً اِلَّا وَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَاسِهِ^۳

سزوار نیست برای انسان مسلمان که بخوابد مگر اینکه وصیتش زیر

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۳.

^۲ - همان، ص ۲۵۶.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۵۸.

سرش باشد.

ناگفته نماند که بهتر است از ۳۱ اموال خود، قدری را برای خویشان تهیدست خود که ارث بر نیستند قرار دهد.

امام باقر علیه السلام در این باره فرموده است:

مَنْ لَمْ يُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذَوِي قَرَابَتِهِ مِمَّنْ لَا يَرِثُهُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِيَةٍ^۱

کسی که برای خویشانی که از او ارث نمی‌برند، چیزی را وصیت نکند، عملش را با گناه به پایان برده است.

لازم به ذکر است که نباید آدمی چنان کند که ورثه تهیدست خود را از اموال خویش محروم نماید. بنابراین وقف اموال و یا بخشش آنها در زمان حیات و محروم نمودن ورثه فقیر و مستحق، از ارث مشروع نیست و حتی آن کسی که ورثه‌ی نیازمند دارد، نباید تمام ثلث حق خود را برای صرف در امور دیگر وصیت نماید.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

مَنْ أَوْصَى بِالثُّلُثِ فَقَدْ أَضَرَ بِالْوَرَثَةِ، وَالْوَصِيَّةُ بِالرُّبْعِ وَالْخُمْسُ أَفْضَلُ مِنَ الْوَصِيَّةِ بِالرُّبْعِ، وَ مَنْ أَوْصَى بِالثُّلُثِ فَلَمْ يُتْرَكَ^۲

کسی که به ثلث اموال خود وصیت کند به ورثه ضرر رسانده، وصیت باید

^۱ - تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۷۴.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۶۹.

به ۴۱ یا ۵۱ اموال صورت گیرد و این از وصیت به ۳۱ بهتر است. البته اگر وصیت به ۳۱ کرد، حق اوست و باید رعایت شود.

حقیقت مرگ

همان گونه که اشاره شد انسان جسمانی از روح الهی هم بهره‌مند است، وقتی روح به بدن ملحق می‌شود، زندگی آغاز می‌گردد و آنگاه که مفارقت نماید، حیات پایان می‌پذیرد. پس آغاز حیات، به دمیدن روح در کالبد (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي) بستگی دارد و مرگ جدا شدن این روح از بدن است.

بدن فعلی ترکیبی است از جسم و روح.^۱ با وجود روح، بدن حرکت و رشد و نمو دارد و هر گاه این دو از هم جدا شوند، بی‌جان و بی‌حرکت می‌ماند. محیط خارج، بر جسم بی‌روح اثر کرده و با عناصر دیگر ترکیب می‌شود و بوی تعفن آن همه جا را فرا می‌گیرد و لذا باید سریعاً دفن شود تا هم دیگران از بوی بد آن آزار نبینند و هم به این واسطه هتک حرمت نشود.

پس روح چیزی است در سراسر جسم، همانند چربی در روغن یا شیرینی در عسل و ترشی در سرکه.

^۱ - یا هر دو مستقل هستند چنانکه بسیاری از اندیشمندان معتقدند و یا اینکه نفس نتیجه حرکت متعالی روح است.

امام صادق علیه السلام در اجتماع جسم و روح و افتراق آنها فرموده است:

فَهَكَذَا الْإِنْسَانُ خُلِقَ مِنْ شَأْنِ الدُّنْيَا وَ شَأْنِ الْآخِرَةِ، فَإِذَا جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا صَارَتْ حَيَاتُهُ فِي الْأَرْضِ لِأَنَّهُ نَزَلَ مِنْ شَأْنِ السَّمَاءِ إِلَى الدُّنْيَا فَإِذَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا صَارَتْ تِلْكَ الْفُرْقَةُ الْمَوْتَ تَرُدُّ شَأْنَ الْآخِرَى إِلَى السَّمَاءِ.
فَالْحَيَاةُ فِي الْأَرْضِ وَالْمَوْتُ فِي السَّمَاءِ وَذَلِكَ أَنَّهُ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْأَرْوَاحِ وَالْجَسَدِ فَرَدَّتِ الرُّوحُ وَ النُّورُ إِلَى الْقُدْرَةِ الْأُولَى وَ تَرَكَ الْجَسَدُ لِأَنَّهُ مِنْ شَأْنِ الدُّنْيَا.^۱

انسان از دو چیز ترکیب یافته است، امر دنیوی و امر اخروی. چون خداوند میان این دو چیز جمع می‌کند زندگی دنیوی شکل می‌گیرد، چون روح از آسمان به دنیا نازل شده است. و چون خداوند بین این دو چیز جدایی افکند، واقع این جدایی همان مرگ است که موجب می‌شود حیث اخروی انسان به آسمان برگردد.

پس بنا بر این زندگی در زمین و مرگ در آسمان است و این بدان جهت است که وقتی بین روح و جسد جدایی انداخته می‌شود، روح به مقام اولیه خود برمی‌گردد و زمین را که از شئون دنیاست ترک می‌کند. اختلافی بین اندیشمندان وجود دارد که آیا روح قبلاً موجود بوده و یا با خلقت جسم آفریده شده است؟ برخی معتقدند که روح با خلقت جسم به زمین آمد و در بدن حلول کرد و با بدن متحد گردید و لذا ارواح همه‌ی

^۱ - علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تحف العقول، ص ۳۵۴.

انسان‌های حال و آینده جهان تا روز جزا پیش از خلقت انسان موجود بوده‌اند. این همان نظر افلاطون بزرگ، فلاسفه اشراق و پیروان آنها از جمله شیخ اشراق (شیخ شهاب الدین سهروردی) و صدرالمتهیین شیرازی است. برخی نیز معتقدند که روح با خلقت انسان آفریده شده‌است. این نظریه، نظر ارسطو و فلاسفه مشاء است.

سخن در این باره را باید در مبحثی دیگر دنبال گرفت.

البته قرآن کریم مانند در دنیا را به معنای «لبث» گرفته‌است.

قالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسئَلُ الْعَادِيْنَ قَالَ
إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۱

می‌گویند: به عدد سالها، چه مدت در زمین درنگ کردید؟ می‌گویند: یک روز یا قسمتی از یک روز درنگ کردیم. از کسانی که شماره‌گرند بپرس. می‌گویند: جز اندکی درنگ نکردید، کاش می‌دانستید.

لبث در لغت عرب به معنای اقامت و توقف نیست بلکه به معنای درنگ در یک سفر طولانی است.

همانند انسانی که از مسیری طولانی آمده، سپس مدتی درنگ کند و باز به راه خود ادامه دهد. و این بیان مؤید نظریه اول است که روح انسان پیش از خلقت انسان وجود داشته سپس مدتی در قالب جسمانی درنگ

^۱ - سوره مؤمنون، آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴.

کرده و باز به سفر خود ادامه داده‌است.

به هر حال، مرگ چیزی جز جمع شدن روح و خروج آن از بدن نیست.

قرآن کریم بارها از مرگ به «توفی» تعبیر کرده‌است.

توفی از «وفی» به معنای تکمیل کردن است. به عنوان مثال «وفی الوعد» به معنای تکمیل کردن وعده و وفاء به آن آمده‌است. «وفی الریش» نیز یعنی پر پرنده کامل گشت. «وفی الدرهم» درهم به حد مطلوب رسید، «توفی ذینه» یعنی قرضش را به طور کامل پس گرفت.

به بیان دیگر، واژه «توفی» زمانی بکار می‌رود که چیزی بتمامه کسب شود مثلاً «توفیت المال» یعنی مال خود را بدون کم و زیاد دریافت کردم.

واژه «فوت» به معنای از بین رفتن و مردن آمده‌است و مثلاً «فات الوقت» یعنی وقت به سر رسید.

همان‌طور که، قرآن کریم از واژه «وفی» برای قبض روح بهره برده‌است نه واژه «فوت» و این بدین معناست که فوت انسان به معنای تحویل گرفتن و تحویل دادن انسان است. رسولان یا فرشته‌ای خاص، روح انسان را می‌گیرند و انسان روح خود را تحویل فرشته مرگ می‌دهد تا در زمان دیگری بار دیگر اعطاء شود.

قرآن کریم خواب را نشانه‌ای از مرگ می‌داند.

اللَّهِ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يَتَفَكَّرُونَ^۱

خداوند روح انسان‌ها را هنگام مرگشان تماماً باز می‌ستاند. روحی که هنگام خواب نمرده‌است. آن نفس را که مرگ بر او واجب کرده نگاه می‌دارد و دیگری را رها می‌نماید و تا زمانی معین پس می‌فرستد قطعاً در این امور برای اندیشمندان نشانه‌هایی از قدرت خداست.

بلی مرگ چیزی جز خواب طولانی نیست و خواب همان مرگ سبک‌تر و ضعیف‌تر است. روح هنگام خواب از بدن جدا می‌شود، به گردش در عوالم می‌پردازد و چون چمدان سنگین جسم همراه وی نیست و جسم او را محدود و منحصر ننموده‌است، سریع و آزادانه به هر جا بخواهد پرواز می‌نماید ولی به واسطه علاقه‌ی وی به بدن و پایان نیافتن عمر و نرسیدن اجل مسمی، هنوز به طور کلی قطع ارتباط نکرده و باز می‌گردد و انسان بار دیگر بیدار می‌شود.

وقت پایان عمر و رسیدن اجل، روح قطع علاقه کلی می‌نماید و بدن را وداع می‌گوید و برای مدتی بسیار بیشتر جسم را به جای گذاشته در مسیر دیگر قرار می‌گیرد. مرگ درختان و همه‌ی موجودات دیگر در اطرافمان درس و پند است تا انسان حق را دریابد و به آن گردن نهد.

سَرُّيَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۲

^۱ - سوره زمر، آیه ۴۲.

^۲ - سوره فصلت، آیه ۵۳.

به زودی نشانه‌های قدرت خود را در افاقها و در وجود خودشان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که او حق است.

اینک گذری به زندگی و مرگ کرم ابریشم بیندازیم. این حیوان از آغاز حیاتش مرگ‌های متعدد را سپری می‌کند تا به نهایت کمالش برسد.

تخم این حیوان سفید رنگ و بسیار کوچک است. این تخم در فصل بهار همراه با جوانه زدن برگ‌های توت باز می‌شود و کرم سیاه رنگی از آن خارج می‌شود. این کرم چند میلیمتری از برگ توت تغذیه می‌کند و بزرگ می‌شود. پس از مدت ۴۸ ساعت پاهایش روی زمین و دستها و سر را بلند کرده و بدون حرکت می‌ماند که این شیوه‌ی خواب اوست. پس از دو روز بیدار می‌شود باز دو شبانه روز دیگر می‌خوابد و سپس به همان صورت بیدار و با بدنی شفاف‌تر، تغذیه‌ای جدید را شروع می‌نماید. چندین بار این حالت را تکرار می‌کند تا که طولش به حدود ۸ سانتی متر می‌رسد و در آن هنگام از دهان خود لعابی به صورت تارهای باریک و نازک خارج می‌کند و آن را اطراف خود می‌تند. ۲۴ ساعت طول می‌کشد که این پيله تمام اطراف وی را گرفته باشد. سپس در حالی که خودش در درون پيله به اندازه حدود دو سانتی متر شده، می‌میرد و به صورت یک دانه لوبیای سیاه باقی می‌ماند که اگر پيله شکافته شود جز لوبیایی سوخته و سخت چیزی دیده نمی‌شود.

این مرگ برای او بیست روز طول می‌کشد. پس از گذشت این مدت، همان لوبیای سیاه شکافته می‌شود و از دل آن پروانه‌ای با دو بال و چشم و

شاخ پرواز می‌نماید. این مختصری بود از حالات مختلف مرگ و حیات کرم ابریشم. روح تا وقتی به بدن تعلق دارد که در حصار بدن زندانی شده‌است و بدن به مانند ابزاری برای او عمل می‌کند. آن گاه که بدن می‌خواهد روح توان تفریحاتی مقطعی و محدود را می‌یابد ولی علاقه او به بدن بطور کلی قطع نمی‌گردد. اما آن گاه که اجل سر می‌رسد، روح جدا می‌شود و بدن را به حال خود گذاشته و به حرکت خود ادامه می‌دهد. پیداست که این روح دیگر آن روح پیش از الحاق نیست، بلکه در مدت زمان همراهی وی با بدن مربوطه‌اش یا سیاه و کدر شده و سقوط نموده و یا متکامل گشته و عروج نموده‌است.

دو اجل

اجل به معنای مدتی است که برای چیزی قرار داده‌اند. و در اینجا به معنای مدت معین شده برای عمر انسان است. در قرآن کریم به دو نوع اجل اشاره شده‌است:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ^۱

او خدائست که شما را از گل آفریده، سپس مدتی عمر برای شما مقرر

^۱ - سوره انعام، آیه ۲.

داشت و اجل مسمی نزد اوست، با اینحال برخی از شما تردید می‌کنید.

این دو اجل عبارت است از اجل معلق و اجل مسمی، برای توضیح این دو واژه توجه به این مقدمه ضروری است که:

هر انسانی در شرایط عادی، عمری معین دارد و آن عمر همان عمر حتمی اوست ولی تا رسیدن او به این عمر، ممکن است شرایط عادی برای وی تغییر کند و عواملی موجب کاهش یا افزایش آن شود و عمر معین گذشته کم یا زیاد گردد، پس در واقع هر انسانی دو اجل دارد.

به بیان دیگر عمر انسانی مثلاً یکصد سال معین شده، اگر فلان گناه را انجام دهد و در صورتی که خودداری کند ۲۰ سال افزوده گردد و یا مشروط بر اینکه فلان عمل حسنه را بجا آورد و اگر انجام ندهد، ۲۰ سال کم شود. این انسان به اختیار خود، راهی را انتخاب می‌کند و میزان عمر او هم به همان صورت که شرط شده مقدر می‌گردد. در آیه شریفه نیز اجل بدون قید به معنای عمر غیر حتمی و به اصطلاح مشروط و معلق است ولی اجل مسمی به معنای مرگ طبیعی و عمر حتمی انسان و حاصل عملکرد اوست که در لوح محفوظ ثبت است.

البته این دو اجل در دیدگاه برخی مفسران معانی دیگری دارد. برخی گفته‌اند: مراد از اجل، بقاء در دنیا و اجل مسمی بقاء در آخرت است. نیز عده‌ای گفته‌اند: اجل یعنی بقاء در دنیا و اجل مسمی یعنی زمان برزخ. بعضی هم عقیده دارند که اجل یعنی زمان خواب و اجل مسمی یعنی مرگ.

نظریه دیگر این است که اجل یعنی زمان کشته شدن و اجل مسمی به معنی مرگ طبیعی می‌باشد. و البته آنچه که ما بیان کردیم رأی بسیاری از مفسرین می‌باشد و برخی آیات از جمله آیه شریفه ذیل مؤید آن است.

...وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ...^۱

برخی از شماها می‌میرند و برخی به نهایت پیری می‌رسند.

در این آیه، به دو زمان مرگ که یکی نهایت پیری و دیگری پیش از آن است اشاره شده است.

قبض روح

گفتیم حقیقت مرگ، جدا شدن روح از بدن است. ولی آیا روح خود بخود از بدن جدا می‌شود و یا محتاج به کسی است که آن را جدا کرده و با قدرت خود قبض کند؟ قابض روح چگونه روح را قبض می‌کند؟ آیا روح مایل به جدا شدن از جسم است و آیا جسم این فراق را می‌پذیرد؟

اینها از جمله سئوالاتی در این باره است که باید پاسخ مناسب آنها را بیابیم.

قابض ارواح

در قرآن کریم گاهی قبض روح به فرشتگان استناد شده است و گاهی

^۱ - سوره حج، آیه ۵.

به ملک الموت و گاهی به خداوند جل اسمه.

قُلْ يَتَوَقَّأَكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ.^۱

بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده است، روح شما را بطور کامل از بدنتان می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید.^۲

... حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ.^۳

تا وقتی که مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما جانش را می‌گیرند و آنها هرگز کوناهی نمی‌کنند.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...^۴

خداست که ارواح مردم را هنگام مرگشان بطور کامل می‌گیرد.

اکنون سؤال این است که قبض روح به دست خداوند صورت می‌پذیرد یا فرشتگان یا ملک الموت؟

در پاسخ این سؤال کافی است که به بیان امام صادق علیه السلام اشاره کنیم. امام فرمودند: شأن خداوند اجل است که خود قبض روح کند، بلکه فعل و عمل فرستادگان خداوند، همان فعل خداوند است.

^۱ - سوره سجده، آیه ۱۱.

^۲ - توفی به معنای قبض کامل است، یعنی تمام روح و نه بخشی از آن، قبض می‌شود.

^۳ - سوره انعام، آیه ۶۱.

^۴ - سوره زمر، آیه ۴۲.

افعالی که به فرشتگان یا ملک الموت نسبت داده شده در حقیقت فعل خداوند است. اوست که عملی را انجام می‌دهد و فرشتگان تنها مجریان اوامر الهی هستند. وقتی عزرائیل قبض روح می‌کند و یا سایر فرشتگان زیر دست وی قبض ارواح می‌نمایند، در واقع خداوند است که قبض روح می‌کند و جان‌ها را از کالبد خارج می‌نماید چون آنها همه‌ی قدرت خود را از خداوند گرفته‌اند.

همچنین عقیده‌ی برخی این است که هم خداوند هم فرشتگان و هم ملک الموت قبض روح می‌نمایند. بدین ترتیب که خداوند، ارواح طیبه و روح اولیائش را قبض می‌نماید و ملک الموت ارواح مؤمنان را قبض می‌کند و همچنین ارواح دیگران را زیر دستان ملک الموت قبض می‌کنند.

این عقیده با برخی معیارهای نقلی و عقلی سازگار نیست زیرا بنابر آنچه که از امام صادق علیه‌السلام داشتیم قبض روح را فقط ملک الموت و فرشتگان زیر دست وی انجام می‌دهند و نیز روایات دال بر تغییر صورت و هیبت عزرائیل هنگام قبض ارواح نشان می‌دهد که قابض فقط عزرائیل و وکیلان وی هستند.

لذا بهترین وجه حمل آیات مورد بحث همان است که از امام صادق علیه‌السلام نقل کردیم. ناگفته نماند همان‌طور که گفته شد قبض روح به معنای فناء و نابودی

چیزی نیست، بلکه صرفاً روح محصور در حصار جسم، از بدن جدا می‌شود و از زندان جسم خارج می‌گردد.

کیفیت قبض

مجردات چون مکان و زمان ندارند در آن واحد می‌توانند در مکان‌های مختلف حاضر باشند و افعال مختلف انجام دهند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

قِيلَ لِمَلِكِ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ تَقْبِضُ الْأَرْوَاحَ وَبَعْضُهَا فِي الْمَغْرِبِ وَبَعْضُهَا فِي الْمَشْرِقِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؟

فَقَالَ: أَدْعُوهَا فَتَجِيبُنِي

فَقَالَ: إِنَّ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَيَّ كَالْقَصْعَةِ بَيْنَ يَدَيَّ أَحَدِكُمْ يَتَنَاوَلُ مِنْهَا مَا شَاءَ وَالدُّنْيَا عِنْدِي كَالدَّرْهِمِ فِي كَفِّ أَحَدِكُمْ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ.^۱

به ملک الموت گفتند: چگونه ارواح را قبض می‌کنی در حالی که برخی از آنها در مغرب عالم و عده‌ای در مشرقند؟ او پاسخ داد: آنها را می‌خوانم و آنان اجابت می‌کنند.

سپس افزود: دنیا نزد من مانند ظرفی در برابر یکی از شماست که از هر جای آن خواست می‌خورد و مانند درهمی در دست یکی از شما که آنرا می‌گرداند و زیرو رو می‌کند.

^۱ - من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۴.

رابطه بین میت و قابض

کسی از اطرافیان محتضر و آنان که در اطراف او اجتماع کرده‌اند از قبض روح وی اطلاع ندارند. وقتی ملک الموت یا فرمانبری از فرمانبران او وارد می‌شود، میت به ورود وی مطلع می‌گردد. گاه روح به لطافت خود باقی مانده‌است و به آسانی پرواز می‌کند و گاه علاقه به دنیا او را سیاه و کدر نموده‌است، وی سرنوشت خود را می‌داند لذا نمی‌خواهد از بدن جدا شود.

آری ملک الموت یا نماینده وی در برابر دیدگان اطرافیان وارد می‌شود و روح را قبض می‌کند و با خود می‌برد. دیده‌ی بینندگان او را درک نمی‌کنند تنها دیده‌ای که وی را می‌بیند، دیده‌ی باطنی محتضر است که آمدن وی را متوجه می‌شود.

همانند شخصی که در خیالات ژرف خود فرو رفته‌است. وی در همان لحظات با دهها عکس و فیلم روبروست ولی اطرافیانش از آنچه که در ذهن او می‌گذرد، با خبر نیستند.

و همانند شخصی که در خواب، کابوسی وحشت‌زا را می‌بیند. وی از شدت ترس تب می‌کند و عرق می‌ریزد و بر خود می‌لرزد و حال آن‌که آن هولها و وحشتها را هیچ کدام از اطرافیانش متوجه نبوده‌اند. و یا خواب فرح‌انگیزی می‌بیند و چه بسا آن را واقعیت پندارد ولی اطرافیان بیدار در کنار او هیچ کدام آن فرح و سرور را متوجه نمی‌شوند.

قبض روح کافر و مؤمن

سختی جان دادن کفار تشبیه شده است به ازّه کشیدن، به قیچی بریدن، با سنگ کوبیدن، گزیدن افعی‌ها، گشتن آسیا در چشم و کندن پوست.^۱
در روایتی از امام باقر علیه السلام پیرامون جان دادن انسان سیاه بخت آمده است:
همانند کشیدن سیخ پر شعله بر نمدی‌تر، روح را از بدن بیرون کشند، به طوریکه آن سیخ را در بدن بگردانند و شعبه‌های آن سیخ را در جمیع رگها، بندها و اعضاء فرو کرده و خارج سازند.^۲

ابراهیم علیه السلام به ملک الموت فرمود: می‌خواهم صورت تو را هنگامی که روح فاجر را قبض می‌نمایی ببینم. عزرائیل گفت: طاقت نداری. فرمود: دارم. عزرائیل گفت: روی خود را بگردان سپس به من نگاه کن. ابراهیم چنان کرد. هیكلی موحش، سیاه با موی راست شده و با بوی متعفن را دید که از دهان او آتش می‌بارید. ابراهیم علیه السلام با دیدن او غش کرد؛ وقتی که به هوش آمد فرمود: هر گاه شخص فاجر همین چهره را ببیند برای عذاب وی کفایت می‌کند.^۳
اما در قبض روح مؤمن امام سجاد علیه السلام با نقل حدیثی قدسی

^۱ - ر. ک. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۲.

^۳ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۴۳.

می‌فرماید:

قال الله عز و جل: ما من شيء أتردد عنه ترددي عن قبض روح المؤمن يكره الموت و أنا أكره مسائته فإذا حضره أجله الذي لا يؤخر فيه بعثت إليه بریحانتين^۱ من الجنة، تُسمى إحداهما المُسَخِيَّةُ والآخر المُنْسِيَّةُ فأما المُسَخِيَّةُ فتُسَخِيهِ عَنْ مَالِهِ وَأما المُنْسِيَّةُ فتُنْسِيهِ أَمْرَ الدُّنْيَا.^۲

من در هیچ امری درنگ نکردم مانند درنگ در قبض روح مؤمن، چون وی از مرگ کراهت داشت و من کراهت داشتم که به وی ناراحتی برسانم. وقتی اجل حتمی او فرا رسد، دو شاخه گل معطر بهشتی برای وی می‌فرستم، یکی مُسَخِيَّة نامیده می‌شود و دیگری مُنْسِيَّة، مسخیه وی را به مالش بی‌اعتنا می‌نماید و منسیه دنیایش را فراموشش می‌کند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: هنگام قبض روح مؤمن، خداوند به ملک الموت می‌فرماید که به نزد بنده مؤمن من رو که از سختی دنیا به تعب آمده و روح او را در کنار من آر تا در جوار رحمت من راحت شود. و ملک الموت با صورتی خوش و بوی خوش و جامه‌ی نیکو با دسته‌ای ریحان نزد وی می‌آید و سلام خدا را به او می‌رساند و او را بشارت می‌دهد و روح او را به آسانی قبض نموده و در حریر سفید و مشک و ریاحین پیچیده و به بالا می‌برد و دائماً وی را به نعمت‌های خداوند امیدوار می‌سازد. فرشتگان در

^۱ - در نسخه‌های دیگر به جای دو ریحان دو نسیم‌ریخین آمده‌است.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۲.

دو صف از خانه تا قبر وی می‌ایستند و برای او طلب آمرزش و شفاعت می‌کنند. فرشتگان موکل می‌گویند: تحیت خداوند بر بدنی که این روح در آن ساکن بوده‌است. سپس روح را به زمین بر می‌گردانند.

بر این اساس مؤمن مرگ را با اختیار خود قبول می‌نماید.

حکیم هیدجی قائل به اختیاری بودن مرگ نبود. این مرد حکیم و عارف شبی در مدرسه منیریه پس از نماز مشغول تعقیبات بود. شخصی که ظاهرش حکایت می‌کرد اهل آبادی‌های دور دست است و از حکمت و دانش بی‌خبر می‌باشد وارد شد و گفت: این حرفها به شما چه کار که می‌گوئید مرگ اختیاری نیست. حکیم گفت: این کار ماست. آن شخص اندکی فاصله گرفت و مُرد. حکیم رفقا را صدا زد. به فکر استشهاد بر مرگ طبیعی و آوردن تابوت می‌افتند که این مرد بسم الله الرحمن الرحيم گفت و بلند شد و گفت: حال قبول کردی که مرگ اختیاری است؟ حکیم جواب می‌دهد آری ولی تو پدر مرا درآوردی! من چگونه ثابت می‌کردم که تو به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌ای.

طبق خبری از امام صادق علیه‌السلام مؤمن در جواب ملک الموت که به وی می‌گوید: آیا به جایگاه خود در بهشت و در کنار ائمه اطهار و معصومین علیهم صلوات الله اجمعین می‌روی یا باز می‌گردی؟ او با ابروهای خود پاسخ می‌دهد: نه، نه. این وقت صدایی به گوش وی می‌رسد و او را به خشنودی خداوند خبر می‌دهد.

يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ وَالْأَيَّمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ إِرْجِعِي إِلَيَّ

رَبِّكَ رَاضِيَةً بِالْوَلَايَةِ مَرْضِيَةً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ
ادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَشُوبَةٍ^۱

ای نفسی که به محمد و جانشین وی و ائمه پس از او مطمئن گشته‌ای به سوی خدایت با رضایت به ولایت او و با خشنودی به ثوابی که مرحمت می‌کند بیا و با محمد و اهل او وارد بنده‌گان من و داخل بهشت بی‌رنج شو.

سلمان در خبری نقل می‌کند که کنار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودم. حضرت به علی علیه‌السلام فرمود: یا علی بشارت دهم تو را به اخبار حبیب من جبرائیل؟ عرض کرد: بلی. فرمود: خداوند به محبان تو هفت خصلت عطا فرموده‌است که عبارت است از: رفق در حال مردن، انس گاه وحشت قبر، نور در ظلمت قبر، امنیت در فزع، ثقل در میزان، گذشتن از صراط، دخول به بهشت پیش از همه‌ی مردم از امت‌های دیگر به هشتاد سال.^۲

البته ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که قبض آسان و سخت نشانه‌ی کفر و ایمان نیست و چه‌بسا کفاری که ساده روح از کالبدشان خارج شود و یا مؤمنانی که سخت جان دهند.

امام موسی کاظم علیه‌السلام مرگ را تصفیه مؤمن از گناه و مبرا شدن کافر از ثواب می‌داند بدین صورت که گاه مؤمنی گناهی بر دوش دارد و این گناه بایستی با سختی جان دادن رفع گردد و گاه کافر، عمل حسنه‌ای انجام

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۳.

^۲ - خصال، ج ۲، ص ۴۰۳.

داده که به واسطه سهولت جان دادن حسابش پاک می‌شود. به عبارت دیگر انسان‌ها چهار صنف هستند. صنفی مؤمن محض هستند، که قبض روح این عده قاعدتا نباید سخت باشد. قسم دیگر کافر محضند که قطعا این عذاب دامنگیر آنان است. قسم سوم مؤمنانی هستند که لغزش و گناه داشته‌اند، اینها شاید به واسطه‌ی سختی جان دادن همه یا مقداری از بار گناهانشان کاسته شود. و قسم چهارم کفاری هستند که اعمال نیکی مانند سخاوت، دستگیری از فقراء، اجتناب از دروغ و... داشته‌اند اینها برای پاک شدن حسابشان چه بسا جدا شدن روح آنها ساده باشد.

البته با نگاه دیگر می‌توان گفت: سختی و راحتی جان دادن نوعی امتحان الهی است و همان لحظه هم خداوند بندگان را امتحان می‌کند. لذا شاید انسان‌های کامل هم جان دادن آنها سخت باشد تا بر درجاتشان افزوده شود.

عزرائیل خواست جان حضرت موسی علیه‌السلام را بگیرد. پیامبر گفت: از کجا جان را از کالبدم خارج می‌سازی؟ ملک الموت گفت: از دهان.

حضرت فرمود: با خدا به وسیله دهانم حرف زده‌ام. گفت: از دست. حضرت فرمود: لوح تورات را با دست گرفته‌ام. ملک الموت نارنجی خوشبو به وی داد و حضرت جان سپرد. به او خطاب شد:

يَا أَهْوَنَ الْأَنْبِيَاءِ مَوْتًا كَيْفَ وَجَدْتَ الْمَوْتَ؟

ای کسی که بین انبیاء ساده‌ترین شکل جان دادن را داشته‌ای، مرگ را

چگونه دیدید؟

حضرت فرمود: **كَشَاءٌ تُسَلِّخُ وَ هِيَ حَيَّةٌ**

چون گوسفندی که در حال زنده بودنش، پوست از بدنش بکنند.

ناگفته نماند همه‌ی اعمال نیک و مخصوصاً صله ارحام، احسان به والدین و عبادات ماه رجب در آسانی جال دادن مؤثرند.

نزع

برای برخی چه لحظه‌ی سختی است وقت جان دادن و چه وحشتناک است وقت جدایی روح از بدن. وقتی که انسان شنیده‌ها را واقعیت می‌بیند و آنها را با سراسر وجودش احساس می‌کند، آن گاه که می‌فهمد ناهمیدنیها و می‌یابد نادانستینهایش را. آن وقت است که می‌داند متاع دنیوی وی خریدار ندارد. ثروت و مقام و... همانند یخ در زمستان و لباس پشمینه در تابستان هیچ کدام پشیزی نمی‌آرزد. قرآن کریم می‌فرماید:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ^۱

حالت سكرات مرگ فرا می‌رسد، این همان است که از آن می‌گریختی.

سکره، به معنای حیرت است؛ حیرتی غیر عادی که توان

^۱ - سوره ق، آیه ۱۹.

تصمیم‌گیری را از انسان سلب کند.

حضرت امیر علیه‌السلام لحظات آخر جان‌کندن را بسیار زیبا توصیف فرموده‌است، توجه کنید:

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافَهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ
ثُمَّ اِزْدَادَ الْمَوْتَ فِيهِمْ وَ لَوْجاً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ وَ أَنَّهُ لَبَسَ أَهْلَهُ يَنْظُرُ
بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمُرِهِ وَ فِيهِمْ
أَذْهَبَ دَهْرَهُ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَ
مُسْتَبْهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ
فِيهَا وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ وَ الْعِبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُهُونُهُ
بِهَا فَهُوَ يَعْضُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ يَزْهَدُ فِيمَا كَانَ
يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ وَ يَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغِيظُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا
دُونَهُ فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعَهُ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا
يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وَجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ
السِّنْتِيهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ اِزْدَادَ الْمَوْتُ التِّيَابِطَ بِهِ فَقَبِضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبِضَ
سَمْعَهُ وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَ
تَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ بِأَكْيَأٍ وَ لَا يُجِيبُ دَاعِيًا ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطِّ فِي الْأَرْضِ
فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَ انْقَطَعُوا عَنْ زُورَتِهِ.^۱

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

سکرات مرگ و حسرت از دست دادن آنچه داشتند، برآنان هجوم آورده، بدنشان در حال سکرات سست گردید و رنگ خود را باختند. سپس اندک اندک مرگ در آنها بیشتر نفوذ کرد و زبانش که واسطه او و اطرافیان بود از کار می‌افتد، ولی او همچنان در بین خانواده‌اش می‌نگرد و می‌شنود و عقلش نیز سالم است و فکرش باقی می‌باشد. می‌اندیشد که عمرش را در چه راهی فانی کرده و روزگارش را چگونه سپری نموده‌است. به یاد ثروت‌هایی که اندوخته می‌افتد، ثروتی که چشمها را از حلال و حرام پوشانده و جمع نموده و اینک گناه آن همراه اوست، گاه جدایی از آن ثروتها فرا رسیده و آن اموال برای وارثان باقی می‌ماند و آنان از آن متنعم می‌گردند. راحتی آن از برای دیگران و سنگینی گناهش از اوست و او در گرو این اموال است.

پس او دست خود را از پشیمانی می‌گزد و به آنچه پیش تر میل داشته، بی‌میل می‌شود و آرزو می‌کند که ای کاش آن که بر او حسد اموالش را می‌خورد، همه‌ی این اموال را جمع می‌کرد و خودش از آن بهره‌ای نمی‌داشت.

مرگ همچنان بر اعضا بدنش چیره می‌شود تا وقتی که گوشش چون زبانش از کار می‌افتد و پیوسته به اطرافیان می‌نگرد و حرکات زبانشان را می‌بیند ولی صدایشان را نمی‌شنود.

سپس چنگال مرگ تمام وجودش را فرا می‌گیرد و چشمش نیز از کار می‌افتد و روحش خارج می‌گردد و چون مرداری بین خانواده‌اش می‌افتد، چنانکه از نشستن در کنارش وحشت می‌کنند و از او دور می‌شوند. دیگر نه توان آن را دارد که سوگوارانش را یاری کند و نه قدرت پاسخ گفتن به صدا

کننده‌اش دارد. سپس او را به منزلش در دل زمین حمل می‌کنند و به دست عملش می‌سپارند و از دیدارش برای همیشه چشم می‌پوشند.

مطابق این روایت در مرگ عادی، روح یکباره از بدن جدا نمی‌گردد، بلکه تدریجی و عضو به عضو خارج می‌شود. در دو آیه شریفه‌ی ذیل نیز گلو و استخوان‌های چنبره به عنوان آخرین اعضای معرفی شده‌اند که پس از رسیدن روح به آنجا، قدرت اراده و اختیار از آدمی سلب می‌شود.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ^۱

چرا وقتی جان به گلو برسد (توان بازگرداندنش را ندارد)؟

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ^۲

چنین نیست (او هرگز ایمان نمی‌آورد) تا زمانی که جانش به ترقوه رسد.

«ترقوه» به دو استخوان چنبره‌ی سینه گفته می‌شود که اطراف چپ و راست سینه را فراگرفته‌است.

البته همان‌طور که گفته شد مدلول این آیات با توجه به سیاق آنها این است که این اعضا آخرین عضوهایی هستند که اگر روح به آنها برسد، اختیار ایمان و کفر از آدمی سلب می‌شود چرا که در این صورت آدمی مرگ را به وضوح در می‌یابد. بنابراین چه بسا مطابق روایت حضرت امیر علیه‌السلام پس از خروج روح از این عضو باز هم چشم ببیند و گوش بشنود و لذا منافاتی

^۱ - سوره واقعه، آیه ۸۳.

^۲ - سوره قیامت، آیه ۲۶.

بین روایت و این دو آیه نیست. و البته با این وصف آنچه از برخی نقل شده که این اعضا آخرین عضو بدن هستند که روح از آنها خارج می شود صحیح به نظر نمی رسد.

حضرت امیر علیه السلام نیز در شدت لحظات جان دادن می فرماید:

إِنَّ لِلْمَوْتِ لَعَمْرَاتٍ هِيَ أَفْطَعُ مِنْ أَنْ تُسْتَغْرَقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا.^۱
مرگ شد آندی دارد، شدیدتر از آنچه در وصف بگنجد و یا با معیار عقل اهل دنیا سنجیده شود.

آمده است که:

حضرت عیسی علیه السلام حضرت یحیی علیه السلام را زنده کرد و از او خواست به دنیا آید و با وی انس گیرد. یحیی علیه السلام پاسخ داد: هنوز تلخی جان دادن از خاطر من نرفته است می خواهی مرا برگردانی و آن را دوباره به من بچشانی.^۲

و البته به تعبیر امام صادق علیه السلام، آنچه انسان در حال جان دادن می بیند، نسبت به آنچه که پیش روی دارد، آسان ترین لحظات محسوب می شود.

إِنَّ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَلْفَ عَقَبَةٍ أَهْوَتْهَا وَأَيْسَرُهَا الْمَوْتُ.^۳

^۱ - غررالحکم؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۳۹.

^۲ - بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۰.

^۳ - من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۳۴.

بین دنیا و آخرت هزار عقبه است که ساده‌ترین آنها و آسان‌ترینشان مرگ است.

حضور ارواح معصومین علیهم‌السلام

حضرت امیر علیه‌السلام به حارث بن اعور همدانی می‌فرماید: وقتی جان به گلویت رسد، مرا خواهی دید. سید اسماعیل حمیری این بیان را چنین به نظم آورده‌است:

قَوْلُ عَلِيٍّ لِحَارِثٍ عَجَبٌ
كَمْ لَمْ تَمَّ أَعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا
يَا حَارَّ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرْنِي
مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا
يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَاعْرِفُهُ
بِنَعْتِهِ وَاسْمِهِ وَمَا عَمِلًا
وَأَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي
فَلَا تَخَفْ عَثْرَةَ وَلَا زَلَالَ
أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَيَّ ظَمَاءٍ
تَخَالُةٌ فِي الْأَخْلَاوَةِ الْعَسَلَا
اقْوُلْ لِلنَّارِ حِينَ تُوَقَّفُ لِلْعَرَضِ
دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنْ لَهْ
دَعِيهِ لَا تَقْتُلِي الرَّجُلَا
حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مُتَّصِلًا.^۱

و اینک ترجمه این ابیات:

سخن علی علیه‌السلام به حارث همدانی عجیب است و حاوی مطالبی عجیب است. ای حارث هر کسی بمیرد مرا خواهد دید، چه مؤمن و چه منافق با من رو

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۹ با اختلاف مختصر نسبت به سایر نسخه‌ها.

برو خواهد شد.

او مرا با چشمان خودش می‌بیند و می‌شناسد، من او را با اوصاف و اعمالش می‌شناسم. و تو ای حارث در کنار پل صراط مرا خواهی دید، پس نترس از لغزش بر روی پل. من به تو در حال تشنگی آبی می‌نشانم، که خیال می‌کنی در شیرینی مانند عسل است. وقتی تو را برای حساب متوقف می‌کنند، به آتش می‌گوییم او را رها کن و به این مرد نزدیک مشو. به این مرد نزدیک نشو که او به ریسمان وصایت متصل است. شاعری احساس خود را در شنیدن این ابیات چنین بیان کرده‌است

ای که گفتی فَمَنْ يَمُتْ يَرْنِي

جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من

مُردمی تا بدیدمی رویت

عده‌ای از شیعیان در محضر امام صادق علیه‌السلام بودند، و در باره‌ی پیروان اهل بیت گفتگو بود، امام صادق علیه‌السلام به یکی از حاضران به نام عقبه فرمود: وقتی که نفس به گلو رسید... و با اتمام این جمله امام علیه‌السلام ساکت شد. معلی بن خنیس در آن جا حاضر بود، او به عقبه اشاره کرد که از امام صادق علیه‌السلام بخواه تا بقیه سخنش را بفرماید.

عقبه از امام پرسید: انسان در آن لحظه چه می‌بیند؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: می‌بیند! عقبه باز پرسید: چه می‌بیند؟ امام

فرمودند: می‌بیند. و عقبه تا ده بار سؤال خویش را طرح کرد.

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به طور مکرر می‌فرمود: می‌بیند و در نهایت در پی اصرار عقبه فرمود: اصرار داری که بدانی چه می‌بیند؟! عقبه گفت: آری ای پسر پیامبر خدا، من شیعه شما هستم. اگر بر اثر جهالت، دینم را از دست بدهم چه کنم؟ هر لحظه که دستم به دامن شما نمی‌رسد... و با این حال گریه سرداد. دل امام به حال او سوخت و فرمود: ای عقبه هیچ شیعه‌ی با ایمانی نمی‌میرد مگر اینکه سوگند به خدا در هنگام مرگ آن دو تن را می‌بیند.

عقبه گفت: آن دو تن کیستند؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن دو نفر، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام هستند.

عقبه گفت: آیا مؤمن دلش می‌خواهد به دنیا باز گردد؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: مؤمن تا آن دو تن را ندیده نمی‌خواهد از دنیا دل بکند ولی وقتی آنان را دید، از دنیا دل می‌کند.

عقبه عرض کرد: آیا آن دو تن با او سخن می‌گویند؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: آری هر دو به بالین مؤمن می‌آیند، نخست پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با عنایتی خاص به او می‌نگرد و به او می‌فرماید: مژده باد تو را ای دوست خدا، من برای تو بهتر هستم از آنچه که در دنیا واگذاشتی.

سپس آن حضرت بر می‌خیزد. آنگاه علی علیه‌السلام به پیش می‌آید و با توجه خاص به مؤمن می‌نگرد، و به او می‌فرماید: مژده باد تو را ای دوست خدا، من علی پسر ابوطالب هستم، که در دنیا مرا دوست داشتی، اکنون از

نتیجه دوستیت بهره‌مند می‌گردد. آنگاه امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند این مطلب را در قرآن بیان کرده‌است.

عقبه گفت: فدایت گردم، در کجای قرآن بیان کرده‌است؟

امام صادق علیه‌السلام سوره یونس آیات ۶۳ و ۶۴ را بیان کرد که می‌فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

همانان که ایمان آوردند و پرهیزگار بودند و در زندگی دنیا و آخرت شاد و مسرورند، و وعده‌های خدا تخلف ناپذیر است، این است آن رستگاری بزرگ.^۱

سید اسماعیل حمیری که لفظ سید فقط به عنوان احترام به اسم او اضافه شده‌است، از شاعران زبردست زمان امام باقر و صادق علیهما‌السلام بود. وی مدتی کیسانی مذهب و به امامت محمد حنفیه فرزند حضرت امیر علیه‌السلام اعتقاد داشت.

در ملاقاتی که او با امام صادق علیه‌السلام داشتند، براهین امام را بر حقانیت امامت امام سجاد علیه‌السلام قوی دید و از مرام گذشته خود دست برداشت. حمیری اشعاری بسیار سروده‌است. چنانکه گفته شده‌است: اشعار میمات^۲ وی به وسیله‌ی باربر حمل می‌شد ولی متأسفانه از اشعار او جز

^۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۳۱۰.

^۲ - اشعاری که قافیه آنها به حرف میم ختم می‌شود.

مقدار اندکی باقی نمانده‌است.

گویند او مشهور به شرب خمر بوده‌است. وقتی خیر مرگ او به امام صادق علیه‌السلام می‌رسد، امام برای وی استغفار می‌کند و نامه‌ای نشان اطرافیان می‌دهد که مطابق آن، وی پیش از مرگ از گناهش توبه نموده‌است.

«حسین بن عون» می‌گوید: به عیادت حمیری رفتم، وقت احتضار او بود. عده‌ای از همسایگان سنی و دوستان شیعه‌اش گرد او بودند. ناگهان نقطه‌ای سیاه چون مرکب، بر صورتش ظاهر شد و سپس همه‌ی صورتش را در بر گرفت.

عثمانی‌ها با دیدن این حالت از وی، مسرور شدند و زبان به شماتت شیعیان گشودند. مدتی کوتاه گذشت که در همان جایی که نقطه سیاه ظاهر شد، نقطه‌ای سفید آشکار گشت و همه‌ی صورتش را در بر گرفت، حمیری تبسمی ملیح کرد و در آن حال چند بیت سرود:

كَذَّبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا

لَنْ يُنَجِّيَ مَحَبَّةً مِنْ هَنَاتِ

قَدْ وَرَبِّي دَخَلَتْ جَنَّةُ عَدْنِ

وَعَفَا لِي الْإِلَهَ عَنِ سَيِّئَاتِي

فَأَبْشِرُوا الْيَوْمَ أَوْلِيَاءَ عَلِيٍّ

وَتَوَالُوا الْوَصِيَّ حَتَّى الْمَمَاتِ

ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِيهِ

وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفَاتِ^۱

ترجمه این اشعار چنین است.

دروغ می‌گویند کسانی که گمان می‌کنند علی بن ابی طالب دوستان خود را

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۳.

در گرفتاری نجات نمی دهد.

آری به خدا سوگند من داخل بهشت عدن شدم و پرورگارم از همه ی گناهانم گذشت پس محبان علی علیه السلام را بشارت دهید که تحت ولایت او باشند تا وقت مردن. و پس از علی علیه السلام تحت ولایت فرزندان او، یک به یک با اوصاف مخصوصشان باشند. در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید: روح مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حسنین و علی و تمام ائمه علیهم السلام نزد محتضر حاضر می شوند.

حَرَامٌ عَلٰی رُوْحِ اَنْ تَفَارِقَ جَسَدَهَا حَتّٰی تَرٰی الْخَمْسَةَ، مُحَمَّدًا و عَلِيًّا و فَاطِمَةَ و حَسَنًا و حُسَيْنًا بِحَيْثُ تُقَرُّ عَيْنُهَا اَوْ تَسَخَنُ عَيْنُهَا.^۱

حرام است بر روحی که جسدش را وداع گوید مگر اینکه پنج تن را (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) ببیند به گونه ای که چشمانش به دیدار آنها سرد و خنک می شود و یا حرارت پیدا می کند و گرم می شود.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید آیا ممکن است مؤمن از قبض روحش ناراحت شود؟ حضرت فرمودند: نه به خدا سوگند. وقتی فرشته مرگ برای قبض

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۳.

روحش می‌آید، اظهار ناراحتی می‌کند. فرشته مرگ می‌گوید: ای ولی خدا ناراحت نباش. سوگند به کسی که محمد را مبعوث کرده من به تو از پدر مهربان، مهربان‌ترم؛ چشم‌هایت را بگشا و ببین.

او پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین علیهم‌السلام و امامان از ذریه او را می‌بیند.

فرشته می‌گوید: نگاه کن اینان از دوستان تواند. او چشمانش را باز می‌کند و به آنان می‌نگرد. فرشته‌ای دیگر او را به خشنودی خداوند و همراهی وی با پیامبر خدا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام بشارت می‌دهد.^۱

با این حال برای انسان چیزی محبوب‌تر نیست از اینکه هر چه زودتر روحش از تن جدا شود.

طبیعی است که همه‌ی افراد بشر نمی‌توانند چنین قرب و منزلتی پیدا کنند و به چنین مقامی دست یابند که پنج تن آل عبا را در حالی مشاهده کنند که چشمانشان روشن گردد. این مقام منحصر در اولیاء خداست. آنها ایند که ترس و اضطراب از فزع قیامت ندارند.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ
الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.^۲

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۱۲۷.

^۲ - سوره یونس، آیات ۶۲ تا ۶۴.

بدانید که اولیاء خدا، نه خوفی دارند و نه حزنی، آنان که ایمان آوردند و تقوا پیشه ساختند. بشارت باد آنان در حیات دنیوی و در آخرت، تبدیلی در کلمات خدا نیست، این است کامیابی بزرگ.

حقایق بر این عده آشکار شده و ادراکشان آنان را به حقیقت رسانده است، آنان خود را فانی در خدا می بینند، هم آنان هیچ اراده ای از خود ندارند اگر می شنوند با گوش خدا می شنوند، اگر حرف می زنند با زبان خداوند تکلم می نمایند، اگر می بینند با چشم خداوند می بینند، اگر کاری انجام می دهند با دست خدا عمل انجام می گیرد، و اگر دعا می کنند و حاجت می طلبند، خداست که مستجاب می کند و عنایت می فرماید:

وَمَا يَتَّقِرُّ إِلَىَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَتَّقِرُّ إِلَيَّ
بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعْتُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ
وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أُجِبُّهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطِيْتُهُ.^۱
بنده ای از بندگان من به من تقرب نمی جوید مگر به چیزی که من بر او واجب کرده ام. (وی پس از
انجام واجبات) با مستحبات به من نزدیک می شود، تا اینکه او را دوست می دارم و در این حال،
گوش شنوا و چشم بینا و زبان گویایش و دست وی خواهم بود، اگر دعا کند جوابش می دهم و چون
درخواست کند اجابتش می کنم.

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۳.

و این مرتبه محقق نشود مگر با قطع کامل ارتباط با شیطان، و ناامید کردن او، یعنی آخرین درجه ایمان را کسب نمودن و مخلص شدن.

أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ.^۱

شیطان را بر کسانی که ایمان آورده و به پروردگار خود توکل می‌کنند، تسلطی نیست. تسلط او بر کسانی است که او را به یاری و سرپرستی می‌گیرند، کسانی که برای خدا شریک قرار می‌دهند. با تحقق این درجه برای انسان، دل وی دریایی ژرف می‌شود. خوب و بد دنیا، سختی و راحتی و لذت و غم دنیا، هرگز در وی تأثیر نمی‌گذارد چون او فقط خدا را می‌بیند. همانند کسی که چشم به دور دست دوخته‌است به هیچ چیزی نزدیک اعتناء ندارد و هدفش فقط وصال به اوست.

نه غم برای وی غم است و نه شادی، نه به شادی شاد می‌شود، و نه به غم ناراحت. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.^۲

^۱ - سوره نحل، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

^۲ - نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹.

تمام زهد در دو کلمه قرآن آمده است. حضرت به آیه ۲۳ از سوره حدید استناد می‌جوید و می‌فرماید: *خدای متعال می‌فرماید تا بر آنچه که از دستتان می‌رود انده‌گین نباشید و به آنچه که به دستتان می‌آید شادمانی نکنید.*

سپس حضرت می‌افزاید:

هر که برگزیده تأسف نخورد و بر آینده شادمان نباشد، دو سوی زهد را از آن خود ساخته است. اگر بخواهیم بگوئیم این درجه عظمی به چه چیزی محقق می‌شود از کلام وحی کمک می‌گیریم.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا^۱

کسانی که از خدا و فرستادگانش اطاعت نمایند آنان همراه کسانی هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده است و آنان عبارتند از: پیامبران و صدیقان و گواهان اعمال و صالحان. آنان نیکو رفیقانی هستند. این رفاقت تفضلی از خداست و این کافی است که خداوند آگاه می‌باشد.

آری کسی که مطیع خدا شود، خداوند او را در زمره انبیاء و صالحان و گواهان و صدیقان قرار می‌دهد.

البته هر چند معیت با این گروه بسیار والا و پر اهمیت است اما باید

^۱ - سوره نساء، آیات ۶۹ تا ۷۰.

متذکر شد که بین صالح و آن که با اوست، به میزان تفاوت درجات ایمان فرق وجود دارد. امام صادق علیه السلام به نقل از امام سجاد علیه السلام می فرماید: اگر ابوذر می دانست آنچه را که در دل سلمان می گذشت، او را به قتل می رساند.

وَاللّٰهُ لَوِ عَلِمَ اَبُوذَرٍّ مَا فِی قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ^۱

و سلمان بدان جا رسیده بود که پیامبر درباره اش می فرماید:

سَلْمَانٌ مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ^۲

سلمان از ما اهل بیت شمرده می شود.

قرآن در باب اختلاف درجات ایمان می فرماید:

يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَاَلْكِتٰبِ الَّذِي نَزَّلَ عَلٰی رَسُوْلِهِ وَاَلْكِتٰبِ الَّذِي اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلٰئِكَتِهٖ وَ كُتُبِهٖ وَ رُسُلِهٖ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا^۳

ای مؤمنان، ایمان برتری به خدا و رسولش و کتابی که بر رسولش نازل شده و کتابی که پیش تر نازل گشته است، آورید. و کسی که به خدا، ملائکش و کتبش و پیامبران او و روز آخر کفر ورزد در گمراهی عظیمی فرو رفته است.

^۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

^۲ - بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۱۳.

^۳ - سوره نساء، آیه ۱۳۶.

آخرین حرکات شیطان

شیطان که هم خود را پس از سجده نکردن به حضرت آدم علیه السلام فریب و اغوای انسان قرار داده است، تمام حربیه‌هایش را در آخرین لحظات عمر انسان به کار می‌گیرد، بلکه کسی را که تا آن لحظه ایمانش باقی است از راه راست منحرف و عقیده‌اش را تغییر دهد و یا حداقل با عملی ناشایست او را قدری از تقرب به خداوند دور نماید.

لحظات آخر عمر که هجمه‌ی ابلیس برای فریب مؤمن بیشتر می‌گردد، اصطلاحاً «عدیله» یعنی لحظه عدول از حق به باطل نامیده می‌شود.

قرائت دعای «عدیله» و تکرار آن در زمان حیات توصیه می‌شود. این دعا را مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان پیش از دعای جوش کبیر آورده است.

همچنین تلاوت و تکرار دعای «رضیتُ بالله...» که در پایان دعای عدیله در مفاتیح آمده است، مؤثر می‌باشد.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ إِبْلِيسُ مِنْ شَيْطَانِهِ أَنْ يَأْمُرَهُ بِالْكَفْرِ وَيَشَكِّكَهُ فِي دِينِهِ، حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ، فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَكُمْ فَلَقِّنُوهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُهُ حَتَّى

يَمُوت.^۱

کسی نیست که مرگش فرا رسد مگر اینکه ابلیس، شیطانی از شیاطینش را مأمور می‌کند تا او را به کفر وا دارد و در دینش او را به تردید اندازد و مرگش با همین حال برسد. البته اگر محتضر مؤمن باشد، شیطان را بر او توانی نیست.

پس هر گاه در بالین محتضر حاضر شدید، تا از دنیا رفتنش، شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت پیامبرش را بر او تلقین کنید.

دستورات واجب و مستحبی که بایستی اطرافیان محتضر انجام دهند، بدان جهت است که ابلیس فضا را برای عملیات خود خالی نبیند و ایمان محتضر در آن لحظات حساس باقی بماند، هر چند باید اذعان داشت که ایمان‌های ودیعه‌ای، قدرت پایداری در برابر کیده‌های شیطان و صورت‌های دل فریبی که آن لحظه نمایان می‌سازد، ندارند.

چه بسیار انسان‌هایی که در پی عمری ایمان، در آن لحظات از اعتقاد خویش برگردند و کفر پیشه سازند و سپس برای اینکه حق را وانهادند و مکر ابلیس را پذیرفته‌اند، سرزنش او را هم بشنوند.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ
الْعَالَمِينَ.^۲

همانند شیطان که به انسان گفت: کافر شو؛ و چون او کافر شد، گفت: من از

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۱۲۳.

^۲ - سوره حشر، آیه ۱۶.

تو ببزارم، من از خدایی که پرودگار جهانیان است می ترسم.

حکایت برصیصای عابد در این زمینه درسی بزرگ است.

عابدی که خاص و عام وی را عبد خدا می خواندند، هنگام معالجه دختری تحریک می شود و آلوده می گردد و وی را می کشد و دفن می نماید، چون فردا برادران بیمار به سراغ خواهر خود می روند می گوید: به طرف منزل حرکت کرده است و بهبودی یافته است. وقتی برادران به منزل می رسند و خواهرشان را نمی بینند، نگران می شوند. شیطان به شکلی مجسم شده و واقعه را برای برادران بازگو می کند. و محل دفن خواهرشان را نشان می دهد. آنان باز می گردند و عابد را به شهر می آورند و بر چوبه‌ی دار می بندند. شیطان بر عابد ظاهر می گردد و به او می گوید: از خدای خود براثت جوی تا تو را از اعدام نجات دهم و آنگاه که عابد با اشاره بر شیطان سجده می کند و ملحد می شود، ابلیس به وی می خندد و مسخره اش می نماید.^۱ و چه بسا بر او خشم گیرد و فریبش را مایه هلاکت بیشتر خود پندارد.

بنابر آنچه تاکنون دانستیم، شیطان نمی تواند در دل اولیاء و احباء و صدیقان تصرف کند. وی تمام هم و غم خود را به کار می گیرد تا بلکه بتواند آنان را به بیراهه کشاند و حداقل در مسیری که تاکنون با اعتقاد راسخ حرکت نموده شک و تردید ایجاد کند. امام صادق

علیه السلام پیرامون آیه

^۱ - ر. ک. بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۴۸۶.

شریفه‌ی:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...^۱

می‌فرماید:

إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَائِي الرَّجُلَ مِنْ أَوْلِيَانَا عِنْدَ مَوْتِهِ، يَأْتِيهِ عَنِ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ لِيُصَدِّدَهُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ فَيَأْبَى اللَّهُ لَهُ ذَلِكَ وَكَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ: يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ...^۲
شیطان نزد یکی از اولیاء ما هنگام مرگش می‌آید. و از جانب راست و چپ بر او وارد می‌شود تا از آنچه که تاکنون داشته جدایش سازد ولی خداوند مانع می‌گردد و این همان آیه شریفه است که می‌فرماید: خداوند، آنان را که ایمان آورده‌اند بواسطه گفتار استوار در زندگی دنیا و آخرت پا برجا می‌دارد.

البته در تفسیر راست و چپ، مطالب زیادی می‌توان بیان کرد، شاید مراد از آن دو، امور مادی و معنوی باشد و شاید مراد این باشد که شیطان تمام هم و غم خود را به کار می‌بندد و همه‌ی راهها را می‌پیماید تا به نتیجه برسد. و شاید مراد بستن تمام راهها بر آدمی و متحیر و بی‌پناه جلوه دادن وی می‌باشد و...

^۱ - سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۸.

افسوس

آن گاه که خروج روح از کالبد قطعی می‌شود، حقایق حیات جدید بر آدمی کشف شده و انسان فاجر که راه دراز و کوله بار گناه و بی‌توشه بودن خود را می‌بیند، تقاضا می‌کند برگردد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا...^۱

(همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند) تا مرگ یکی از آنان فرا رسد، آنگاه گوید: پروردگار من، مرا بازگردان، شاید در آنچه ترک کردم عمل صالحی انجام دهم. چنین نیست. این سخنی است که تنها به زبان می‌گوید.

آری او دروغ می‌گوید (کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا). وی در زندگی خودش دائماً مرگ را دیده‌است. گیاهان اطرافش هر سال مرده و بار دیگر زنده شده‌اند. همسایه و فامیل و همکار او دارفانی را وداع نموده‌اند. پیکر دیگران را تشییع و در مجالس ترحیم آنان شرکت جسته‌است. او بارها و بارها مرگ را دیده ولی اعتناء ننموده‌است. این بار هم اگر زنده شود باز هم اعتناء نمی‌کند. دنیا پر از هشدارها و بیدار باشها است تا آدمی به خود آید و مرگ را در سر راه خود ببیند. آن‌که این همه علائم را ببیند و بیدار نشود، برگشت وی پس از مرگ هم فایده‌ای نخواهد داشت و باز هم عالم طبیعت و مظاهرش

^۱ - سوره مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰.

او را در غفلتی سنگین دچار خواهد ساخت و نابینایش خواهد کرد.
 وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ
 الْمُؤْمِنِينَ بَلْ بَدَأَهُم مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ
 لَكَاذِبُونَ^۱

کاش می‌دیدید حال آنان را هنگامی که در برابر آتش ایستاده‌اند، آنان می‌گویند: ای کاش بازگردانده می‌شدیم و آیات پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌بودیم. اعمال و نیت پنهان آنان آشکار شد و اگر برگردند به همان اعمال که از آن نهی شده‌اند باز می‌گردند آنان دروغ گویانند.

مثل آنان مثل همان کشتی شکسته‌است که در دریای طوفانی کشتی او واژگون می‌گردد و او بر تخته چوبی سوار می‌شود و از اعماق جان، خدا را می‌خواند تا نجاتش دهد. ولی چون خداوند به او رحم می‌کند و به ساحل نجات می‌رسد، همه چیز را فراموش می‌کند.
 به این آیات توجه کنید:

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَكُمْ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ
 وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ
 دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن لَّا أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا أَنْجَيْتَهُمْ
 إِذَاهُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ

^۱ - سوره انعام، آیات ۲۷ و ۲۸.

تَعْمَلُونَ^۱

او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد، زمانی که در کشتی قرار می‌گیرید و بادهای ملایم به حرکتشان درآورده خوشحال می‌شوند، ناگهان طوفانی شدید می‌وزد و امواج از هر سو سراغ آنان می‌آید و گمان می‌برند هلاک خواهند شد. در آن هنگام خداوند را از روی اخلاص می‌خوانند که: اگر ما را از این، نجات دهی حتما از شاگردان خواهیم بود. ولی هنگامی که خداوند آنان را رهایی بخشید، باز هم به ظلم در زمین می‌پردازند. ای مردم ستم شما بر ضد خود شماست از دنیا بهره می‌برید سپس بازگشتتان به سوی ماست و ما شما را به اعمالی که کرده‌اید خبر می‌دهیم.

به هر حال مراجعت به دنیا امکان‌پذیر نیست. علاوه اینکه اگر انسان عالم قیامت را به چشم ظاهر ببیند و با آن حال اصلاح شود و عمل نیکی از او سرزند، آن عمل از او پذیرفته نیست. چرا که چنین ایمانی، ایمان به شهود است نه ایمان به غیب و وعده الهی این است که به ایمان به غیب بهاء دهد.

و نیز آنگاه که سر از قبر برمی‌دارد و عذاب الهی را مشاهده می‌کند، باز هم امیدوار به بازگشت است.

... هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّنْ سَبِيلٍ^۲.

^۱ - سوره یونس، آیات ۲۲ و ۲۳.

^۲ - سوره شوری، آیه ۴۴.

آیا راه بازگشتی وجود دارد؟

اضطراب قیامت چنان دهشتی در او ایجاد می‌کند که گاه از خدا می‌خواهد همان خاک اولیه می‌بود و هرگز انسان نمی‌شد و یا می‌خواهد ای کاش وقتی مرد دیگر زنده نمی‌گشت.

... وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا.^۱

همان‌طور که در دنیا می‌گفت:

إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ.^۲

همانا یکبار می‌میریم و زنده نمی‌شویم.

ولی او خاک بی‌تکلیف نیست، انسان مکلف است و اکنون زنده شده‌است، می‌توانست مقامی بسیار والا داشته باشد. ولی راه اشتباهی رفت و به این سرنوشت شوم دچار شد. و لذا وقتی قرین خود را در جهنم می‌بیند تمام خاطره‌های گذشته‌اش را یاد آور می‌شود و به یاد معصیتها و خطاهایش می‌افتد و به یاد می‌آورد که این قرین در دنیا همواره اغواپش می‌کرده و فریبش می‌داده و اکنون نیز با او همراه است.

او را ملامت کرده و به او می‌گوید ای کاش بین من و تو به قدر مشرق و مغرب عالم فاصله بود. که تو بد رفیقی هستی.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.^۳

^۱ - سوره نباء، آیه ۴۰.

^۲ - سوره دخان، آیه ۳۵.

^۳ - سوره زخرف، آیه ۳۸.

ای کاش در دنیا حرف صالحان را گوش می نمودم و عمل نیکی انجام می دادم و چیزی برای این سراپم می آوردم.

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي.^۱

و انگشتان حسرتش را به شدت می گزد و می گوید ای کاش با پیامبر خدا بودم و با فلانی رفیق نمی شدم تا چنین مرا پس از آگاهی گمراهم کند.

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً

یا وای لیتنی لمتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً لقد أضلنی عن الذکر بعد إذ جاءنی وکان الشیطان للإنسان خذولاً...^۲

... وای بر من ای کاش فلانی را به عنوان دوست نمی گرفتم. او پس از آشکار شدن حق، مرا گمراه ساخت، و البته شیطان آدمی را همواره خوار می کند.

ابن عباس گوید: این آیه درباره «عقبه بن ابی معیط» و «ابی بن خلف» نازل شده است که با یکدیگر دوست بودند.

جریان از این قرار است که: عقبه با پیامبر اسلام زیاد مجالست داشت. او هرگاه از سفر بر می گشت، اشراف قوم را به مهمانی می طلبید. روزی از سفر برگشت و طعامی ترتیب داد و پیامبر خدا را با جمعی به طعام خویش دعوت کرد. هنگامی که طعام حاضر شد پیامبر فرمود: طعام تو را

^۱ - سوره فجر، آیه ۲۴.

^۲ - سوره فرقان، آیات ۲۷ تا ۲۹.

نمی‌خورم. مگر این که به یگانگی خدا و رسالت رسولش گواهی دهی. عقبه شهادتین بر زبان جاری کرد.

این خبر به دوستش رسید. وی به عقبه گفت: تو هم شیفته پیامبر شده‌ای؟! عقبه جواب داد: نه. ولی او به خانه‌ی من آمده بود و می‌خواست طعام مرا نخورد. من شرم کردم که او بدون خوردن طعام از خانه‌ی من بیرون رود. از این رو شهادتین گفتم، تا او طعام مرا بخورد. ابی گفت: من از تو راضی نمی‌شوم مگر این که آب دهان بر صورتش بیفکنی. عقبه هم چنین کرد و مرتد شد و شکمبه‌ی حیوانی را بر دوش پیامبر انداخت. ضحاک گوید: وقتی عقبه آب دهان به صورت پیامبر خدا افکند، آب دهانش دو قسم شد و به صورت خودش افتاد و گونه‌هایش را سوزانید، این اثر تا وقت مرگ با او بود. عقبه در صف کفار در بدر کشته شد، رفیقش ابی نیز در جنگ احد به هلاکت رسید.^۱ همچنین آدمی از آنان که مدت‌های بسیار سیادتشان را پذیرفته و به دنبالشان در مسیر ضلالت گام نهاده، نیز بیزار است و لذا می‌گوید: ای کاش خدا و رسولش را اطاعت می‌کردم و از اطاعت رؤسای دنیوی خود پرهیز می‌نمودم.

^۱ - بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۶۹.

... يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا^۱

چون نامه عمل خود را تحویل می‌گیرد گوید ای کاش مرگی بود و من می‌مردم.
وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَلَمْ أَذْرِ مَا حَسَابِيهِ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ^۲

کسی که نامه عملش را به دست چپش دهند گوید: ای کاش نامه عمل به من داده نمی‌شد و نمی‌دانستم حسابم چیست. ای کاش مرگم فرا می‌رسید.

وقتی در برابر آتش می‌ایستد می‌گوید ای کاش برمی‌گشتم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردم و مؤمن می‌شدم.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ آيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۳

ولی آیا گریزی از این دهشت هست؟ و آیا می‌تواند برگردد و خطاهایش را اصلاح کند و مافات را جبران نماید؟ و آیا ممکن است مرگی فرا رسد و او را از این سرنوشت شوم نجات دهد.

نه هرگز او هیچ راهی جز چشیدن عذاب ندارد.

^۱ - سوره احزاب، آیات ۶۶ و ۶۷.

^۲ - سوره حاقه، آیات ۲۵ تا ۲۷.

^۳ - سوره انعام، آیه ۲۷.

...وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ^۱.

الحاق به هم سنخ

در دنیا خوب و بد در کنار هم قرار گرفته‌اند و انسان‌ها با سیرت پاک و نیز آلوده با هم زندگی می‌نمایند. چرا که اساسا خوب و بدی انسان به جسم او باز نمی‌گردد و از سوی دیگر زندگی اجتماعی لازمه حیات انسانی می‌باشد و انسان‌ها اگر از یکدیگر درک واقعی می‌داشتند، هرگز گرد هم جمع نمی‌شدند. پس در عالم ماده به لحاظ وضع آن، سرشته‌های خوب و بد با هم هستند؛ ولی پس از مرگ معیار اصلی سنجش انسان، باطن اوست و نه ظاهرش.

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

مرگ همانند حمام غبارهای نیک باطنان و آرایش‌های زشت سیرتان را محو می‌کند و همانند غربال خوب و بد را مشخص می‌سازد.
لَيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ^۲.
و پس از آن که باطن آدمی هویدا گشت، به همان جا منتقل می‌شود که با آن تناسب دارد.

^۱ - سوره شوری، آیه ۴۶.

^۲ - سوره انفال، آیه، ۳۷.

آری روح آدمی چون هر چیز دیگر به هم سنخ خود ملحق می‌گردد.

ذره کاندیرین ارض و سماست

جنس خود را هم چو کاه و
کهرباست

ناریان مر ناریان را جاذبند

نوریان مر نوریان را طالبند^۱

از امام باقر علیه‌السلام در احتجاج با ابراهیم لیثی روایتی نقل شده‌است که به اتحاد هم جنس اشاره دارد. گوشه‌ای از این روایت مفصل چنین است:

ای ابراهیم: وقتی خورشید طلوع می‌کند و شعاع خود را به اطراف می‌فرستد، آیا آن شعاع از خورشید جداست

ابراهیم گفت: بلی در حال طلوع، شعاع از خورشید جداست.

حضرت فرمودند: مگر نه این است که وقتی قرص زیر خط افق پنهان می‌شود شعاع به آن متصل شده و با آن می‌رود؟

ابراهیم گفت: آری.

امام فرمودند: همین‌طور هر موجودی به جوهر و اساس خود بر می‌گردد و چون قیامت به پا می‌شود، خداوند سنخیت ناصب و معاند را با جمیع گناهانش از مؤمن بیرون کشیده و همه را به شخص ناصبی ملحق می‌کند.

و سنخیت مؤمن با جمیع حسنات و زحمتهای را از ناصبی بیرون

^۱ - مثنوی، دفتر دوم.

کشیده و همه را به مؤمن می‌رساند. آیا به نظر تو این ظلم است؟
گفتم: خیر و امام افزودند:

به خدا سوگند این حکم قاطع و قضاء فاضل و عدل روشن خداست و نقصی در آن نیست و او برخلاف مردم مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرد. ای ابراهیم حق از ناحیه خدا به تو رسید، دیگر در آن شک منما. این حکم ملکوت است که چنین اجرا می‌شود.

ابراهیم گفت: حکم ملکوت چیست؟

حضرت فرمودند: حکم خدا و انبیاء او و سرگذشت خضر و موسی علیهم‌السلام است که خضر به او گفت: تو توان همراهی با من نداری، چگونه صبر می‌کنی در چیزی که خبری از آن نداری؟ موسی از خضر ایراد گرفت و افعال او را نادرست شمرد تا آنجا که خضر به او گفت: به دستور خدا چنین کردم نه از خودم.

وای بر تو ای ابراهیم بفهم و تعقل کن. این قرآن است که تلاوت می‌شود و خبرهایی است که از جانب خدا آمده‌است، و آن که یک حرف قرآن را رد کند کافر شده و به خدا شرک ورزیده و خداوند را رَدّ نموده‌است.

با خود گفتم: من چهل سال بود که این آیات قرآن را درباره حضرت موسی و خضر می‌خواندم، گویی اصلاً نفهمیده بودم مگر آن لحظه که حضرت چنین فرمود.

به امام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا بسیار عجیب است که نیکی‌های دشمنان را بگیرند و به شیعیان شما برسانند و بدی‌های

دوستانتان را بگیرند و به دشمنان شما برسانند. حضرت فرمودند: به خدایی که معبودی جز او نیست، خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید و آسمانها و زمین را بوجود آورد، من تو را جز بر اساس حق آگاه نکردم و به تو جز براستی و صدق خبری ندادم و خداوند ابدا به آنان ظلم نکرده و او ظالم به بندگان نیست. و البته هر چه به تو گفتم در قرآن هم وجود دارد.

گفتم: عینا در قرآن آمده است؟

حضرت فرمودند: بلی در بیشتر از سی جای قرآن آمده است.

سپس امام به آیات بسیاری اشاره فرمود که از جمله آنها آیه ۲۵ سوره ی نحل است.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ^۱

تا سرانجام در روز قیامت بارگناهان خود را به طور کامل و نیز بارگناهان کسانی را که آنان را به نادانی گمراه می‌کردند حمل کنند و البته بد باری است که بر می‌دارند.

حضرت امیر علیه‌السلام فرموده است:

مردی از انصار به حضور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و عرض کرد: من طاقت دوری شما را ندارم، وقتی به منزل می‌روم و به یاد تو می‌افتم، خانه و کارم را رها می‌کنم و به حضورتان می‌آیم. در این اندیشه‌ام که در قیامت از

^۱ - بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۲۸.

دوری شما که در اعلیٰ علیین هستید، چه کنم؟
وقتی سخن این مرد تمام شد، آیه ۶۹ سوره‌ی نساء نازل گردید.
وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.^۱

هر که اطاعت خدا و پیامبر کند، با کسانی که خداوند به آنها نعمت عطا فرموده چون انبیاء و صدیقان و شهداء و صالحان خواهد بود و اینان نیک رفقای هستند.

امام باقر علیه‌السلام نیز می‌فرماید: اگر می‌خواهی بدانی خیری در تو هست یا نه، به دل خود بنگر. اگر اهل اطاعت خدا را دوست داری و عاصیان را مبعوض می‌شماری، در تو خیر نهفته و خداوند تو را دوست دارد ولی اگر مطیعان را مبعوض و عاصیان را دوست داری، بدان در تو شری نهفته و خداوند تو را دشمن می‌دارد. چرا که انسان همواره با محبوب خود است.

وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.^۲

شخصی از خراسان با پای پیاده خدمت امام باقر علیه‌السلام رسیده بود و پاهای شکافته شده‌اش را به حضرت نشان می‌داد و گفت: به خدا قسم تنها چیزی که من را به اینجا آورده، محبت به شما بوده‌است. حضرت فرمودند:

وَاللَّهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرَ حَسْرَةَ اللَّهِ مَعَنَا وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ.^۳

^۱ - همان، ج ۸، ص ۱۸۸.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۹.

به خدا اگر سنگی ما را دوست داشته باشد، با ما محشور می‌شود. آیا دین غیر از عشق چیز دیگری است؟

امام صادق علیه‌السلام به «عمر بن یزید» کوفی فرمودند:

يَا بْنَ يَزِيدَ أَنْتَ وَاللَّهِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۱

ای فرزند یزید، به خدا سوگند تو از ما اهل بیتی.

عمر عرض کرد: فدای تو گردم، یعنی از شما آل محمد (علیهم‌السلام) هستیم؟ حضرت فرمودند: به خدا سوگند از خود آنهایی. آیا تلاوت نکرده‌ای قرآن را:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.

نزدیکترین مردم به ابراهیم، پیروی کنندگان از او و این پیامبر و مؤمنان هستند و خداوند دوست دار مؤمنان است.

و نیز آیا نخوانده‌ای:

... فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

ابراهیم گفت: خدا یا هر که در توحید مرا پیروی کند از من است و هر که عصیان کند، تو آمرزنده و مهربانی.^۲

^۱ - بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۳، آیات به ترتیب مربوط به سوره آل عمران، آیه ۶۸ و سوره ابراهیم آیه ۳۶ می‌باشند.

تجهیز میت

تجهیز میت و احترام به او و نیز بازماندگان وی از واجبات و سنت‌های حسنه‌ی دینی محسوب می‌شود.

لازم است که محتضر را پا به قبله بخوابانند و در کنار او سوره‌های یس و صافات و احزاب و آیه‌الکرسی و آیه ۵۴ سوره اعراف و سوره‌های دیگر قرآن را تلاوت کنند و او را تلقین گویند. نیز شایسته است که دعاهای استغاثه و انابه به درگاه حق تعالی برای گذشت از خطاها و لغزشها را با صدای بلند بخوانند تا افکار مشوش محتضر جمع شده و تمرکز بیابد. از جمله این دسته دعاها این است:

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ الْكَثِيْرَ مِنْ مَّعَاصِيْكَ وَ اَقْبِلْ مِنِّي الْيَسِيْرَ مِنْ طَاعَتِكَ يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيْرَ وَ يَعْفُوْ عَنِ الْكَثِيْرِ اِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيْرَ وَاغْفُ عَنِ الْكَثِيْرِ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَفُوُّ الْعَفُوْرُ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِيْ فَاِنَّكَ رَحِيْمٌ.

خدایا گناهان بسیارم را ببخش و طاعات اندکم را بپذیر، ای کسی که کم را می‌پذیری و از بزرگ می‌گذری، عبادت کم مرا بپذیر و گناه بسیارم را ببخش که تو و تنها تو بسیار پذیرنده و عفو کننده‌ای خدایا رحم نما که تو رحیمی.

همان‌طور که گذشت تلاوت دعای «عدیله» و نیز تلاوت و تکرار دعای «رضیت بالله...» که در پایان دعای عدیله در مفاتیح الجنان آمده است توصیه می‌شود. پس از آن که محتضر جان به جان آفرین تسلیم کرد، می‌بایست صورت میت را متعادل کنند و دست و پاهایش را دراز نمایند و پارچه‌ای بر

او کشیده و چراغ روشن کنند.

پیش از هر چیز باید پیکر میت را برای لقاء با حق آماده ساخت و او را با آب سدر پاکیزه و با آب کافور خوشبو و با آب خالص شستشو دهند. آنگاه با کافور خوشبویش نمایند و سپس وداع کنند و از خداوند درخواست رحمتش نمایند و تا قبرستان او را بدرقه کنند.

بدرقه پیکر مؤمن و تشییع آن از مستحبات تأکید شده است.

باید او را تدریجاً به قبر نزدیک نمایند، **لا اله الا الله** بگویند، سه بار تابوت را بر زمین بگذارند، اگر مرد است از جانب پائین قبر و اول سر او را وارد قبر کنند و اگر زن است از جانب قبله و متعادل وارد نمایند، روی وی را به قبله نمایند و صورتش را در برابر خدای کریم بر خاک گذارند، و سپس تلقینش بخوانند، دو چوب‌تر در طرف پیشانی راست و چپ وی در زیر و روی لفافه قرار دهند، تربت امام حسین علیه السلام در چهار گوشه قبر ریخته و بر پیشانی و چشم و روی دو کف دستش بزنند و...

اینها همه احترام به روح مؤمن است و احترام به جسد او از این باب است که روح بدان علاقه دارد. هر چند چه بسا با تکامل و ترقی کامل روح، جسم نیز حظی از کمال می‌یابد و احترام و تقدس او نیز مستقلاً لازم می‌گردد.

این احترام و اکرام، اثرات نیکی هم برای میت و هم برای مشیّعین دارد.

حزن و اندوه و تأسف مؤمنان که در حال تشییع یکی از دوستان خود

هستند، موجبی است که او را از حقوق احتمالی حلال کنند و از خداوند برای او رحمت بطلبند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِذَا حَضَرَ الْمَيِّتَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَقَالُوا: اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَيْرًا قَالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: قَدْ قَبِلْتُ شَهَادَتَكُمْ وَغَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ.^۱

وقتی چهل مؤمن بر میتی حاضر شوند و بگویند: خدایا از او چیزی جز خیر ندیده ایم، خداوند متعال می فرماید: شهادت شما را پذیرفتم و هر چه کرده و شما بی خبرید، بخشیدم. تشییع کنندگان نیز از ثواب تشییع، بهره مند می شوند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ شِيعَ جَنَازَةً فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ مِئَةَ اَلْفِ اَلْفِ حَسَنَةٍ وَيَمْحَى عَنْهُ مِئَةُ اَلْفِ اَلْفِ سَيِّئَةٍ وَيَرْفَعُ لَهُ مِئَةُ اَلْفِ اَلْفِ دَرَجَةٍ.^۲

هر که جنازه ای را تشییع کند، هر قدمی که بر می دارد صد میلیون حسنه دارد و صد میلیون گناه نیز از او محو می شود و صد میلیون درجه به درجات او افزوده می گردد.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

اَوَّلُ مَا يُنْتَحَفُ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ اَنْ يُعْفَرَ لِمَنْ تَبِعَ جَنَازَتَهُ^۳

^۱ - فروغ کافی، ج ۳، ص ۲۵۴.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۱۴۳.

^۳ - همان.

نخستین چیزی که به مؤمن در قبرش اعطاء می‌شود، غفران کسانی است که جنازه‌اش را تشییع کرده‌اند.

البته تشییع کنندگان باید از همراهی جنازه‌ی مؤمن عبرت گیرند؛ بفهمند روزی خود آنان تشییع خواهند شد، کارهای خود را اصلاح کنند و حقوق پایمال شده‌ی دیگران را اداء نمایند.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

إِذَا أَنْتَ حَمَلْتَ جَنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمُحْمُولُ وَكَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا
فَفَعَلَ فَأَنْظِرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ^۱

وقتی تشییع جنازه می‌کنی خیال کن که تو بر دستان مردم حمل می‌شوی و تصور کن که تواز خدایت می‌خواهی به دنیا برگردی و خداوند تو را برگردانده پس بنگر که چگونه شروع می‌کنی و تدارک گذشته می‌نمایی.

ولی آیا چنین هستیم؟ زندگی دنیوی چنان آدمی را غرق خود ساخته‌است که اگر حکمتی و موعظه‌ای بشنود و بیم و اندرزی به او داده شود، نسبت به آن اظهار بی‌اعتنایی می‌کند و چه بسا تمسخر نماید.

امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید: ما نمی‌دانیم با مردم چگونه رفتار نمائیم؛ اگر آنچه که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما رسیده‌است بازگو کنیم، مردم می‌خندند و اگر نگوئیم خود طاقت نداریم. حمزه بن سعید، در مجلس بود و گفت: هر چه رسیده‌است بگوئید.

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۵۸.

امام علیه‌السلام فرمودند: آیا می‌دانید وقتی دشمن خدا را به طرف قبر می‌برند چه می‌گویید؟ حمزه گفت: خیر. امام فرمود: شکایت از شیطان می‌نماید که فریض داده، و از رفقا که تنه‌ایش گذاشته‌اند، و از اموال که دیگران صاحبش شده‌اند. سپس می‌گوید: مرا با عجله نبرید. حمزه گفت: اگر مرده چنین گوید، ممکن است برگردن حاملین خود بپرد! حضرت به خداوند عرضه داشت، اگر حمزه از روی استهزاء به کلام پیامبر چنین می‌گوید او را به دست غضب خود بگیر. پیش از چهل روز نگذشت که حمزه مرد، غلامش وی را دفن کرد. وی پس از دفن صدایی شنید که می‌گفت: وای بر تو ای حمزه دوستانت رهایت کردند و به طرف جهنم رهسپار شدی.

زیارت اهل قبور

از جمله وظایف اهل دنیا در برابر مردگان، زیارت قبور آنها است. در اخبار و احادیث برای زیارت قبور مردگان مؤمنان، ثواب و بهره‌ای خاص ذکر شده‌است. به برخی از این روایات توجه کنید:

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ، وَلَيَطْلُبُ أَحَدُكُمْ حَاجَتَهُ عِنْدَ قَبْرِ أَبِيهِ وَ عِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ بِمَا يَدْعُو لِهَمَّا.^۱

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۰.

امواتان را زیارت کنید که آنان به زیارت شما خوشحال می‌شوند، هر کدام از شما باید حاجت خود را نزد قبر پدر و مادرش از خدا بخواهد.

عبدالله بن سلیمان می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام، زیارت قبور و کیفیت آن را پرسیدم حضرت فرمود:

اذ كان يوم الجمعة فزرتهم فإنه من كان منهم في ضيقٍ وسع عليه ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس، يعلمون بمن آتاهم في كل يوم، فاذا طلعت الشمس كانوا سدىً.

روز جمعه آنها را زیارت نما، هر کدام در تنگی باشد بین طلوع فجر صادق و آفتاب در گشایش قرار می‌گیرد و البته او هر روزه بر احوال زائرانش عالم است و چون خورشید طلوع کند، رها می‌گردند.

راوی پرسید: آیا زائرش را می‌بیند و شاد می‌شود؟

حضرت فرمودند:

نعم ويستوحشون له إذا انصرف عنهم^۱.

بلی و وقتی زائرش برمی‌گردد وحشت وی را می‌گیرد.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در باره‌ی میزان بهره‌ای که به خاطر عبور عالم دینی از قبرستان نصیب

اهل قبور می‌شود، می‌فرمایند:

ما من عالمٍ او متعلمٍ يمرُّ قريةً من قری المسلمین او بلدةً من بلاد المسلمین ولم يأكل من طعامهم ولم يشرب من شرابهم و دخل من جانبٍ

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۱۵.

وَخَرَجَ مِنْ جَانِبِ آخَرَ، الْأَرْفَعِ اللَّهُ تَعَالَى عَذَابَ قُبُورِهِمْ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.^۱

عالم و یا طالب علمی که به قریه‌ای از قراء مسلمانان یا شهری از شهرهای مسلمانان گذر کند، حتی اگر در آنجا نماند و از غذایشان نخورد و از آبشان ننوشد، بلکه از سویی آمده و از سوی دیگر خارج شود، خداوند بواسطه او چهل روز عذاب را از قبرهایشان بر می‌دارد.

لازم به ذکر است هر گونه خیراتی که برای میت صورت پذیرد، بی‌تأثیر در ترقی و تکامل او نیست. او دستش از اعمال قطع شده‌است و هیچ عملی را نمی‌تواند انجام دهد و همواره منتظر است تا بلکه از دنیا به او چیزی برسد.

آمده‌است که:

مردگان در هر جمعه و ماه مبارک رمضان می‌آیند و هر کدام از آنان با صدای گریان و حزینی ناله می‌زنند که: ای خانواده‌ام، ای فرزندانم، ای خویشانم، چیزی برای ما بفرستید، خدا شما را رحمت کند، ما را بیاد داشته باشید و از دعاهایتان فراموش نکنید، بر ما و غریبیمان رحم نمائید. ما در زندانی تنگ و غمی طولانی گرفتار شده‌ایم، بر ما از دعا و صدقه بخل نورزید شاید خدا به ما رحم نماید پیش از اینکه شما هم مانند ما از دنیا بروید. حسرت بر ما! که مثل شما توانا نیستیم...^۲

^۱ - جامع الاخبار، ص ۱۷۹.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۶۲.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

سِتُّ خِصَالٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ، وَلِدٌ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ، وَ مُمْصَحَفٌ يُقْرَأُ فِيهِ، وَ قَلِيبٌ يَحْفَرُهُ، وَ عَرْسٌ يَغْرِسُهُ، وَ صَدَقَةٌ مَاءٍ يُجْرِبُهُ، وَ سُنَّةٌ حَسَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ.^۱

شش چیزند که مؤمن را پس از مرگش نفع می‌رسانند، فرزند صالحی که برای او استغفار کند، قرآنی که او نوشته و دیگران آن را تلاوت کنند. چاهی که حفر کرده، درختی که غرس نموده، آبی که جاری ساخته و هر سنت حسنه‌ای که پس از او بدان عمل کنند.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: چه بسا میت در سختی باشد سپس فرجی به او رسد، می‌گویند این به جهت نماز فلانی به شما رسیده است.

متأسفانه گروه وهابیت از اهل تسنن، بزرگداشت موالید و وفیات را بدعت می‌شمارد و حتی جشن ولادت و عزای وفات اولیاء خدا را شرک می‌داند.

بطلان این عقیده که حاکی از نوعی افراط و کوته‌بینی است، ظاهرتر از آنست که از آن بحث شود. معنای شرک واضح است، شرک یعنی پرستش کسی یا چیزی در کنار ستایش خداوند. ولی محبت به چیزی و یا کسی در طول محبت خداوند، هرگز شرک نیست. مثلاً محبت به والدین، فرزندان، همسر، دوستان مؤمن، مکان‌های مقدس چون کعبه و بیت المقدس و

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۹۳.

چیزهای مقدس چون حجرالاسود، هرگز شرک نیست. به نظر نمی‌رسد که وهابیت تبعات آنچه را که می‌گویند بپذیرند، که در این صورت حتی بوسیدن همسرانشان آنان را مشرک خواهد نمود. آنان صرفاً برای بیان عداوت خود با دیگر مسلمانان اعم از شیعیان و واقع‌گرایان سنی، چنین مطالبی را مطرح کرده‌اند و از آن فقط در باره‌ی اظهار محبت به فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و قبور آنان استفاده می‌کنند و لذا این ایده چیزی جز عنادی کثیف با محبت همه‌ی مسلمانان به آل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست؛ ایده‌ای که آنان آن را زیر عناوینی دیگر چون شرک پنهان کرده‌اند. قرآن کریم بارها پیامبران خدا و پیامبر اسلام و کسانی که عمل خیری را انجام داده‌اند ستوده‌است؛ موارد این ستایشها در قرآن بسیارند. یعقوب برای یوسفش چهل سال گریست، پیامبر اسلام در مرگ حمزه فرمود: حمزه گریه‌کننده ندارد و اهل مدینه را با این سخن گریاند و... روایات وارده از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در باره‌ی دعوت به زیارت قبور در کتاب‌های روایی اهل سنت کم نیست و مثلاً ابن ماجه و ترمذی هر دو، روایت ذیل را از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمودند:

كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فزُورُوهَا فَإِنَّهَا تُزَهِّدُ فِي الدُّنْيَا وَتُذَكِّرُ الْآخِرَةَ.^۱

^۱ - سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۴؛ صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۲۷۴؛ این روایت در منابع شیعی نیز وارد شده‌است. ر. ک. وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۷۰؛ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۴۱.

من شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم، از این به بعد به زیارت قبور بروید که موجب بی‌اعتنائی در دنیا شده و آخرت را به خاطر آدمی می‌آورد.

ناگفته نماند که هنگام زیارت قبور، می‌توان تلاوت قرآن نمود و برای بخشش خطاهای اهل قبور استغفار کرد.

علاوه اینکه دعاها و زیارت‌هایی نیز وارد شده‌است که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود. عمرو بن ابی المقدام می‌گوید: با امام باقر علیه‌السلام در بقیع بودیم که نزد قبر مردی از شیعیان کوفه آمدیم، حضرت بر آن قبر ایستاد و گفت:

اللَّهُمَّ ارْحَمْ غُرْبَتَهُ وَصِلْ وَحَدَّتَهُ وَآنِسْ وَحُشَّتَهُ (و آمِنْ رَوْعَتَهُ) وَآسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا يَسْتَغْنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةٍ مِنْ سِوَاكَ وَالْحَقُّهُ بِمَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ^۱

خدایا بر غربتش ترحم فرما، و تنهایی‌اش را به رحمت متصل فرما. و وحشتش را ایمنی بخش و رحمت خود را نصیب او ساز، بدان حد که از لطف غیر تو بی‌نیاز گردد. و او را به کسی که وی را دوست می‌داشته ملحق ساز.

دعای ذیل نیز برای مردگان در قبرها، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده‌است:

اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَصَاعِدِ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ وَ لَقِّهِمْ مِنْكَ

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۲۹.

رِضْوَانًا وَ أَسْكِنَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدَّتْهُمْ وَ تُوَسِّ بِهٍ وَحَشَتَهُمْ، إِنَّكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

بارالها، زمین را از پهلویشان تهی کن، و روانشان را به سوی خودت بالا بر و با خشنودیت با آنان ملاقات فرما و از رحمت همنشینشان ساز تا تنهایی آنان را به آن متصل کنی و وحشتشان را به آرامش مبدل سازی، که تو بر همه چیز قادر و توانایی.

عبدالله بن سنان می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: سلام دادن بر اهل قبور چگونه است؟ حضرت فرمودند: بگو:

السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ نَحْنُ أَنْشَاءُ اللَّهِ
بِكُمْ لِأَحْقُونِ.^۲

سلام بر اهل این دیار، از مسلمانان و مؤمنان. شما بر ما پیشی گرفتید و ما به خواست خدا به شما ملحق می شویم.

تعزیت بازماندگان

صاحب عزا باید یادآور شود که دنیا به قطب عالم وجود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفا ننمود و او اگر این مصیبت را تجسم کند، تحمل هر مصیبت

^۱ - من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۰.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۲۹.

دیگری را آسان می‌بیند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

مَنْ أُصِيبَ بِمُصِيبَةٍ فَلْيَذْكُرْ مُصَابَهُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّهُ مِنَ أَعْظَمِ الْمَصَائِبِ.^۱

کسی که مصیبتی به او اصابت نموده است، آنچه به او رسیده به مصیبت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یادآوری کند که آن از بزرگترین مصیبت‌ها است.

مصیبت دیده باید کلمه استرجاع **أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** را بر زبان جاری سازد و با تدبیر در این عبارت، خود را نیز در معرض این کوچ ببیند و صبر پیشه کند و به همان که خداوند برای او مقدر فرموده خشنود باشد.

ناله‌های بلند، لطمه زدن به رخسار و سینه، کندن مو، پاره کردن لباس و... در عزای عزیزان نامشروع بوده و ناسپاسی به درگاه حق و احياناً اعتراض به او شمرده می‌شود و به همین علت حرام است و بر برخی از آنها کفارہ واجب می‌شود.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

ضَرَبُ الْمُسْلِمِ يَدَهُ عَلَى فَخْدِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ.^۲

اینکه مسلمان در مصیبت کسی دست به ران‌های خود بزند، موجب از بین رفتن پاداش و مزد او در مصیبت عزیزش می‌شود.

به هر حال مصیبت وارد شده از بین نمی‌رود؛ آن‌که در آن صابر باشد

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۲۰.

^۲ - همان، ص ۲۲۴.

مأجور است و آن که بی‌طاقتی کند اجرش را چون عزیزش از دست داده‌است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

أَمَا إِنَّكَ إِنْ تَصَبَّرَ تُؤَجَّرُ وَإِلَّا تَصَبَّرُ يَمْضُ عَلَيْكَ قَدْرُ اللَّهِ الَّذِي قَدَّرَ عَلَيْكَ وَأَنْتَ
مَأْزُورٌ.^۱

اگر صبر پیشه کنی مأجوری و اگر بی‌صبری کنی، آنچه مقدر شده خواهد شد و تو هم گنهکاری.
مؤمنان وظیفه دارند برای کم کردن بار غم صاحب عزا، او را تسلیت گویند و موجبات
تسلای خاطر او را فراهم کنند.
در روایات نیز تسلیت و تعزیت به بازماندگان بسیار سفارش شده‌است و برای تسلی دهنده
مقام‌های بهشتی عنوان شده‌است.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

مَنْ عَزَّى حَزِينًا كُسِيَ فِي الْمَوْقِفِ حُلَّةً يُحِبُّ بِهَا.^۲

کسی که محزون را تعزیت دهد، در موقف قیامت حله‌ای بعنوان عطیه به او پوشانیده می‌شود.

آن حضرت نیز فرموده‌است:

مَنْ عَزَّى إِخَاهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ مُصِيبَةٍ كَسَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ حُلَلِ الْكِرَامِ يَوْمَ

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۲۵.

^۲ - همان، ص ۲۲۷.

القيمة^۱.

کسی که برادر مؤمنش را بر مصیبتی که بر او وارد شده است، تسلیت گوید، خداوند متعال از لباس های کرامت در قیامت بر او می پوشاند.

حضرت امیر علیه السلام نیز می فرماید:

مَنْ عَزَى الثَّكْلَى أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ.^۲

کسی که بچه مرده را تعزیت دهد، خداوند روزی سوزان که جز سایه عرش او سایه ای نیست او را در زیر عرش خود سایه دهد.

ناگفته نماند که تعزیت زمانی محقق می شود که صاحب عزاء، تعزیت دهنده را ببیند یا صدای او را بشنود تا به این وسیله بار او سبک تر گردد، بنابراین، ریا با اینکه گناه کبیره است و موجب تباهی عمل می شود ولی در تعزیت نه تنها حرام نیست بلکه لازم است و تعزیت بدون آن محقق نمی گردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كُفَاكَ مِنَ التَّعْزِيَةِ بِأَنْ يَرَاكَ صَاحِبُ الْمُصِيبَةِ.^۳

کافی است تو را از تعزیت که صاحب مصیبت تو را ببیند.

در باره شیوه تعزیت آمده است که روزی امام صادق علیه السلام بر گروهی که مصیبتی بر آنها وارد شده بود عبور کردند، حضرت چون به آنان رسیدند

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۴۸.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۲۷.

^۳ - من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۴.

فرمودند:

جَبَرَ اللَّهُ وَهَنَكُمْ وَأَحْسَنَ عَزَاكُمْ وَرَحِمَ مُتَوَفَّاكُمْ.^۱

سستی شما را خداوند جبران نماید و بر شکیبائیتان بیفزاید و رحیلتان را رحمت کند. البته گاهی بار مصیبت از دست رفتگان سنگین است، از این رو خدای متعال مصیبت دیده را پر طاقت می‌سازد و مصیبت را به زودی از یاد مصیبت دیده می‌برد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ بَعَثَ اللَّهُ مَلَكًا إِلَىٰ أَوْجَعِ أَهْلِهِ فَمَسَحَ عَلَىٰ قَلْبِهِ فَأَنْسَاهُ لَوْعَةَ الْحُزْنِ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ تُعْمَرْ الدُّنْيَا.^۲

وقتی کسی می‌میرد خداوند ملکی به سوی کسی که بسیار برای او ناراحت است می‌فرستد، آن ملک قلبش را مسح می‌نماید و او آتش ناراحتی خود را فراموش می‌نماید. اگر این نشود دنیا باقی نمی‌ماند (کسی حاضر به ادامه‌ی نسل خود نیست).

این عطای خداوند را اصطلاحاً «سلوه» می‌نامند و به معنای توان صبر و فراموشی مصیبت است.

^۱ - من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۴.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۲۸.

برزخ

اصل این واژه «بِرْزَه» بوده است. این کلمه در لغت عرب به صورت برزخ در آمده و به معنای حائل و مانع و واسطه بین دو چیز استعمال شده است. نیز به باریکه راهی که دو قسمت را به هم وصل می کند، برزخ گویند. همچنین فاصله بین ایمان قوی و ضعیف و یا حد وسط شک و یقین را برزخ نامند.

برزخ در اصطلاح مباحث اعتقادی، به مکان و زمانی گفته می شود که بین انسان در عالم دنیا و مقام و منازل قیامت فاصله شده است.

در این عالم، روح آدمی که جسم خود را وداع گفته است در اجسامی مثالی ممثل می شود، این جسد لطیف، جسمانی است ولی از همه ی اعراض عالم ماده به دور می باشد.

شخصی به حضور امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: آیا صحیح است که ارواح مؤمنان پس از مرگ در سینه ی پرندگان سبز رنگی قرار می گیرند و در اطراف عرش الهی می گردند؟ حضرت پاسخ فرمودند:

لا، اَلْمُؤْمِنُ اَكْرَمُ عَلَى اللّٰهِ مِنْ اَنْ يَجْعَلَ رُوْحَهُ فِي حَوْصِلَةِ طَيْرٍ، لَكِنَّ فِيْ اَبْدَانٍ
كَاَبْدَانِهِمْ.^۱

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۸.

خیر، مؤمن نزد خداوند گرامی تر است از اینکه روح او را در سینه پرنده‌ای محبوس کند، ارواح مؤمنان در بدنهایی همانند بدنهایشان قرار دارند.

برای اینکه نسبت به هیئت مثالی انسان در برزخ آشنا شویم، می‌توانیم او را به انسانی که در خواب می‌بینیم تشبیه کنیم. انسانی که ما او را در خواب می‌بینیم تمام اعضاء و جوارح انسان را داراست ولی جسم نیست، جا اشغال نمی‌کند، بسته به زمان خاصی نیست، بطوری که در ذهن ما به سادگی جای می‌گیرد و با این که در شهر و منطقه‌ای دیگر است، حجابی بین ما و او وجود ندارد.

انسان برزخی، همانند انسانی است که در خواب می‌بینید. انسانی با بدن مثالی، نه مادی و نه مجرد محض، بلکه چیزی بین آنها که از آن به مجرد برزخی هم می‌توان یاد کرد. البته این بدن لطیف، چیزی نیست که از خارج به انسان ملحق شده باشد، بلکه خود اوست. روح آدمی بارها از آن استفاده کرده، و در رؤیایها به سیر و سفر پرداخته و در رؤیای دیگران وارد شده‌است. پس اگر بدن مثالی را به حالت خواب تشبیه کردیم، تنها یک وجه تشابه نداشت، بلکه از جهات عدیده‌ای بدن مثالی به همان انسان در خواب شبیه است.

برزخ در آیات

آیات بسیاری در قرآن کریم به وجود عالم برزخ و بیان ثوابها و

عذاب‌های آن پرداخته اند. که از جمله آنها:

۱- حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ، لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا
أَنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ^۱.

زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، گوید: پروردگارا مرا بازگردان شاید از اعمال صالح و نهاده، چیزی را انجام دهم. هرگز، این سخن که می‌گوید لقلقه زبان است و پشت سرشان تا روزی که بر انگیخته شوند حایلی است.

در این آیات به وجود عالمی بین مرگ و قیامت به نام برزخ تصریح شده‌است. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریفه می‌گوید:

منظور از برزخ عالم قبر است و آن عالم مثال می‌باشد که آدمی پس از مرگش تا قیام قیامت در آن زندگی می‌کند و این مفاد آن چیزی است که از سیاق آیه فهمیده می‌شود و روایات بسیاری از طریق شیعه و سنت در این باره وارد شده‌است.^۲

۲- وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى!^۳

هر که از یاد من روی گردان شود زندگی تنگی خواهد داشت. و روز قیامت

^۱ - سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

^۲ - تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۶۸.

^۳ - سوره طه، آیه ۱۲۴.

او را نابینا محسوس می‌کنیم.

در این آیه، دو چیز به عنوان عقوبت روی گردانی از یاد خدا مطرح شده‌است. معیشت سخت و حشر در قیامت بصورت نابینا، که دومی با واو عاطفه به اولی عطف شده‌است. پس علی القاعده می‌بایست مراد از معیشتِ سخت، پیش از قیامت باشد. از سوی دیگر می‌دانیم تعبیر عیش سخت باتوجه به اینکه کفار غالباً در دنیا اهل رفاه و آسایش هستند مربوط به دنیا نیست. پس این عذاب یعنی معیشتِ ضنک، در زمانه‌ای بین دنیا و قیامت واقع می‌شود که همان عالم برزخ است.

عده‌ای می‌گویند: کفار در دنیا هرچند در رفاه ظاهری هستند، ولی به واسطه عدم ایمانشان، کدورت باطنی دارند و این برای آنها زندگی را تیره و تار می‌کند.

روشن است که این سخن پذیرفتنی نیست چرا که اولاً: معلوم نیست که مراد آیه فقط معیشت روحانی باشد. ثانیاً: برخی از کفار و معاندان راحت طلب چنان در رفاه معیشتی به سر می‌برند که اساساً فرصت تفکر و عذاب وجدان حاصله از دوریشان نسبت به مبدء را ندارند. ثالثاً: دنیا برای بسیاری از مؤمنان، چنان مشکلاتی ایجاد می‌کند که گاه موجب کفر آنان می‌شود و طبعاً این سختیها با کدورت باطنی کفار قابل قیاس نیست.

حضرت امیر علیه‌السلام در تفسیر «معیشتُ ضنک» می‌فرماید:

وَإِنَّ الْمَعِيشَةَ الضَّنْكَ الَّتِي حَذَّرَ اللَّهُ مِنْهَا عَذَابُ الْقَبْرِ.^۱

مراد از معیشت ضنک که خداوند دشمنش را از آن می‌ترساند، عذاب قبر است.

۳ - يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ
لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ، خالدينَ فيها ما دامتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ
رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خالدينَ فيها ما دامتِ السَّمَاوَاتُ وَ
الأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ.^۲

آنروز که فرا رسد، هیچ کس جز به اذن او سخن نمی‌گوید. برخی بدبختند و عده‌ای خوشبخت.
آنانکه بدبختند در آتشند و برای آنها در آن جا صدای وحشتناک و ناله‌های طولانی و ناراحت
کننده‌ای است. جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین بر پاست. مگر آنچه پروردگارت
بخواهد که هر چه پروردگارت بخواهد انجام خواهد داد.

ولی آنان که خوشبخت و سعادت‌مند شوند جاودانه در بهشت خواهند ماند، تا آسمانها و زمین بر پاست، مگر
آنچه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی.

با توجه به اینکه در قیامت، آسمان و زمین فعلی از هم پاشیده

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۹.

^۲ - سوره هود، آیات ۱۰۵ تا ۱۰۸.

می‌شوند. تعلیق بقاء در بهشت و جهنم به بقاء آسمانها و زمین صحیح به نظر نمی‌رسد. با این وصف مراد از بهشت و جهنم در این آیات بهشت و جهنم برزخی است که با آن آسمانها و زمین باقی است. علاوه اینکه آنکس که در بهشت یا جهنم قیامت، جاودان باشد، از آن خارج نمی‌گردد و معنای جاودان بودن غیر این نیست. بنابراین قید **الّا ما شاء ربک** مفید این نکته است که مراد از خلود، خاصه خلود در بهشت، خلود اصطلاحی نیست که هرگز خارج نشوند.

۴ - **النّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ**^۱.

آتش هر صبح و شام بر فرعونیان عرضه می‌شود، و روزی که قیامت بر پا شود، آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید.

وجود صبح و شام به صورتی که در آیه شریفه آمده‌است در قیامت ثابت نیست. علاوه اینکه عبارت «**یوم تقوم الساعة**» که مراد آن قیامت کبری است، پس از عرضه آنها بر آتش آمده‌است، و این دلالت بر حدوث قیامت کبری پس از زمان عرضه‌ی بر آتش می‌کند؛ زمانه‌ای که از آن به قیامت صغری یا برزخ تعبیر می‌کنیم. همچنین اینکه می‌فرماید در قیامت عذاب شدیدتری دامنگیر آنان می‌شود، حاکی از این نکته است که

^۱ - سوره غافر، آیه ۴۶.

پیش از قیامت عذابی دارند، عذابی که نسبت به عذاب قیامت، شدید نیست. البته با توجه به اینکه بسیاری از کفار و مخصوصاً آل فرعون که مقصود اولیه آیه، از متنعمین در دنیا بوده‌اند، چنین عذابی را نمی‌توان عذاب دنیوی دانست.

۵ - در آیه ذیل نیز نزول نعمت متوقف بر زمان خاص (صبح و شام) شده‌است.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا^۱

در آن‌جا سخن لغوی نمی‌شنوند، گفتارشان سلام است، و هر صبح و شام روزیشان آماده‌است.

لازم به یاد آوری است که پس از نفخه اول اسرافیل، خورشید و ستارگان متلاشی می‌شوند، زمین حالت خود را از دست می‌دهد و آسمان چون فلز گداخته می‌شود.

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ^۲

آسمان پاره و ستارگان پخش می‌شوند.

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ^۳

^۱ - سوره مریم، آیه ۶۲.

^۲ - سوره انفطار، آیات ۱ و ۲.

^۳ - سوره تکویر، آیات ۱ و ۲.

خورشید و ستارگان بی‌نور شوند.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ^۱.

وقتی آسمانها مانند فلز گداخته شوند.

...لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا^۲.

نه خورشیدی است و نه سرمای.

بنابراین وجود عذاب با قیام آسمانها و زمین و نیز در صورت بقاء عده‌ای دیگر از انسان‌ها و عدم الحاق آنها به مردگان و یا عذاب صبح و شام همه دلیل بر این مدعاست که این عذابها و نعمات مخصوص دنیای برزخی است که پیش از قیام قیامت محقق می‌شود.

۶ - وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَيْهُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۳

هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگانند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنان بخشیده‌است، خوشحالند و به خاطر کسانی که هنوز به آنان ملحق نشده‌اند، خوشوقتند بدانید که نه ترسی دارند و نه غمی

^۱ - سوره معارج، آیه ۸.

^۲ - سوره انسان، آیه ۱۳.

^۳ - سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

خواهند داشت.

مواضع مختلفی در این آیه شریفه قابل استناد است.

الف - در این آیات، وعده‌ی حیات و روزی به شهداء فی سبیل‌الله داده شده‌است، با توجه به اینکه این نعمت در قیامت اختصاص به شهداء ندارد، طبعاً این نعمت ویژه در برزخ محقق می‌شود.

ب - در این آیات، شهداء به کسانی که هنوز نمرده‌اند و حیات دنیوی دارند بشارت داده می‌شوند. بی‌تردید چنین مفهومی جز در باره‌ی برزخیانی که دوستانشان در دنیا هستند قابل تصدیق نیست، چه اینکه زمان حصول قیامت، کسی حیات دنیوی ندارد.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید:

يَسْتَبْشِرُونَ وَاللَّهِ فِي الْجَنَّةِ بِمَنْ لَمْ يُلْحَقْ بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا.^۱
سوگند به خدا خوشحالی آنان در بهشت نسبت به مؤمنانی است که در دنیا بوده و هنوز به آنان ملحق نشده‌اند.

۷ - قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ، بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ.^۲

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

^۲ - سوره یس، آیات ۲۶ و ۲۷.

به او گفته شده وارد بهشت شو، گفت ای کاش قوم من می دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است.

مصدق اولیه آیات، «حبیب نجار» است. وی به یاری فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام به انطاکیه برای تبلیغ دین خدا، آمده بود و مردم را با استدلال و براهین قوی به سوی خدای واحد می خواند و از آزار رساندن به فرستادگان حضرت باز می داشت. قوم او با نهایت بی رحمی او را سنگباران کردند و به نقلی زیر لگد خود پایمال نمودند و به شهادت رساندند. قرآن کریم در آیات فوق، مکالمه فرشتگان با او را نقل می کند. فرشتگان به او گفتند: داخل بهشت شو. او در پاسخ گفت: ای کاش قوم من به غفران و اکرام پروردگارم نسبت به من واقف می شدند.

طبیعی است بهشتی که حبیب وارد شده و بهره او از غفران و اکرام الهی، در آن بهشت، بهشت برزخی است که پس از مرگ وی محقق شده است.

۸ - قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اِثْنَيْنِ وَاَحْيَيْنَا اِثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلَى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ^۱

آنان گویند: پروردگارا ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی، پس به گناهان خود معترفیم، آیا راهی برای خارج شدن از برزخ وجود دارد؟

^۱ - سوره غافر، آیه ۱۱.

انتهای آیه در باره‌ی امکان خروج از جهنم در قیامت کبری است، ولی مفسران در باره‌ی ابتدای آیه که حکایت از وجود دو مرگ و دو زندگی دارد، نظرات متعددی ارائه داده‌اند. برخی می‌گویند مراد از مرگ اول مرگ پیش از وجود انسان است که خاک بود و مرگ دوم، مرگ اصلی است. بر همین اساس زندگی در دنیا، زندگی اول و زندگی در قیامت کبری، زندگی دوم محسوب می‌شود.

جمعی دیگر از مفسران دو مرگ را مرگ از دنیا و مرگ از برزخ و نیز دو زندگی را زندگی پس از مرگ در برزخ و زندگی پس از مرگ دوم در قیامت کبری، دانسته‌اند. بنابر این پس از مرگ دنیوی، باز انسان حیاتی خاص دارد که مرگی دیگر در پایان آن دامنگیر وی می‌شود و این همان حیات برزخی است.

البته در این صورت اشکالی قابل طرح است و آن اینکه: با این حساب مرگ اولیه انسان که خاک بوده و حیات دنیوی او محاسبه نشده‌است.

در پاسخ این شبهه گفته شده‌است: این دو، در آیه شریفه ذکر نشده‌اند؛ چرا که مرگ اولیه انسان که خاک بوده، موت است و چیزی هستی پیدا نکرده تا میراندن در باره‌ی آن صدق کند در حالی که در آیه‌ی اِماتَه ذکر شده که به معنای میراندن می‌باشد، یعنی چیزی وجود گرفته و سپس میرانده شده‌است. حیات دنیوی نیز در آیه ذکر نشده‌است چرا که حیات دنیوی برای کفار مایه عبرت نشده بود.

البته قسم دوم جواب، که دو حیات را توجیه می‌کند چندان زیبا به

نظر نمی‌رسد، چرا که کفار هرچند در دنیا عبرت بودن آن را درک نکردند ولی حین مرگ و پس از آن حقایق را فهمیدند و لذا بهتر است بگوییم مراد از دو زندگی، زندگی انسان در دنیا و برزخ و نیز زندگی اخروی است. چرا که زندگی برزخی نشئه‌ای از زندگی دنیوی است و از آن جدا نیست.

۹- الَّذِينَ تَتَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.^۱

آنان که فرشتگان روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند، به آنها می‌گویند: سلام بر شما باد وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید. مطابق این آیه شریفه: فرشتگان حین قبض روح مؤمنان به آنان امر می‌کنند وارد بهشت شوند. در این آیه، فعل امر «ادخلوا» استعمال شده‌است و این به معنای دخول آنان به بهشت برزخی پس از مرگ است و طبعاً تاکنون کسی به بهشت قیامت کبری وارد نشده‌است.

۱۰ - مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَاراً.^۲

^۱ - سوره نحل، آیه ۳۲.

^۲ - سوره نوح، آیه ۲۵.

همگی بواسطه گناهانشان غرق شدند و داخل دوزخ گشتند و جز خدا را یاور برای خود نیافتند. پند ناپذیری قوم نوح علیه السلام در طول سالیان دراز و نفرین پیامبر در حق آنها موجب شد این قوم گمراه غرق شوند و وارد آتش گردند. واژه «ادخلوا» که فعل ماضی است به معنای داخل شدن آنان در آتش در پی غرقشان است و طبعاً مراد از آن آتش، آتش برزخی است، چرا که هنوز قیامتی اقامه نشده و کسی وارد آن آتش نگشته است.

برخی برای اثبات عالم برزخ به آیات دیگری استناد کرده اند که به نظر صحیح نمی رسد. از جمله این دسته آیات:

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.^۱

به آنان که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگوئید، آنان زندگانند ولی شما نمی فهمید.

استدلال به این آیه برای اثبات عالم برزخ، صحیح نیست؛ چرا که این آیه تنها، برزخ را برای شهداء ثابت می کند، و علاوه اینکه این عالم را برای غیر آنان نفی می نماید. در این آیه، حیات در برابر موت قرار داده شده و اگر مراد از حیات، حیات برزخی باشد؛ یعنی بقیه انسان ها که شهید نشده اند این حیات برزخی را ندارند. پس در واقع، آیه نفی برزخ عمومی می نماید.

^۱ - سوره بقره، آیه ۱۵۴.

آنچه به نظر می‌رسد این است که آیه شریفه، هیچ‌گونه اشاره‌ای به برزخ ندارد. بلکه حیات در اینجا به معنای زندگی معنوی است. بدین معنا که شهداء در واقع نمرده‌اند، نام آنها و خاطراتشان همواره زنده‌است. کسانی مرده‌اند که نامی از آن‌ها باقی نیست.

از دیگر آیاتی که استدلال به آن صحیح به نظر نمی‌رسد، آیات آخر سوره مؤمن است.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ، إِذَا الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ
وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ.^۱

کسانی که کتاب و آنچه را که بر فرستادگان خود نازل کردیم تکذیب کردند، به زودی نتیجه کار خود را می‌فهمند، در آن هنگام که غلها و زنجیرها برگردنشان قرار گرفته و آنان را در آب گداخته می‌کشند، پس در آتش دوزخ افروخته می‌شوند.

ممکن است کسی بگوید «ثم» در جایی به کار می‌رود که جمله‌ی بعد با اندکی درنگ به جمله قبل عطف شود، و این درنگ به واسطه این است که مدت‌ها بین غل و زنجیر در گردن بودن و داخل آتش شدن فاصله می‌افتد. پس آیه در واقع به عذاب پیش از افروخته شدن در آتش اشاره دارد و آن همان عذاب برزخی است.

این استدلال صحیح به نظر نمی‌رسد. چون اولاً غل و زنجیر و حمیم از

^۱ - سوره غافر، آیات ۷۰ تا ۷۲.

ابزارهای عذاب در جهنم است که بارها در قرآن به کار رفته است و استفاده از این واژه‌ها در باره‌ی برزخ محتاج به دلیل است. ثانیاً عبارت «یسحبون» که به معنای بردن و کشاندن به محل دیگر است، مناسب جهنم بعد از حشر انسان‌ها است و نه برزخ. ثالثاً سیاق آیات چنان است که اینها همه مربوط به قیامت کبری می‌باشد و **ثم** برای تراخی زمانی نیست چرا که در پی این آیه، آیه ذیل آمده است.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ^۱

سپس به آنان گفته می‌شود: کجا هستند آنچه را شریک خدا قرار می‌دادید؟

اگر **ثم** در آیه قبل، برای تراخی زمانی باشد، در این آیه نیز چه بسا گفته شود برای تراخی زمانی است، پس باید سه زمان خاص برای عذاب داشته باشیم که این غیر ممکن است و بین برزخ و قیامت عالمی وجود ندارد. پس **ثم** در این آیات، تنها تأخر رتبی را می‌رساند نه تأخر زمانی.

برزخ در روایات

اخبار و احادیث بسیاری در بیان عالم برزخ و کیفیات جزئی آن وارد شده است که علاوه بر مواردی که در تفسیر آیات مطرح شد و نیز مواردی که به تناسب موضوع در مباحث مختلف این مجموعه به آنها اشاره شده است، به بخش دیگر از آنها توجه کنید:

^۱ - سوره غافر، آیه ۷۳.

۱ - پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ بدر، بر چاه بدر ایستاد و خطاب به مشرکانی که در آن روز کشته شده و جسدشان در چاه انداخته شده بود، فرمود:

لَقَدْ كُنْتُمْ جِيرَانَ سَوْءٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، أَخْرَجْتُمُوهُ مِنْ مَنزِلِهِ وَ طَرَدْتُمُوهُ ثُمَّ اجْتَمَعْتُمْ عَلَيْهِ، فَحَارَبْتُمُوهُ فَقَدْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا

همسایه‌های بدی برای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودید: از منزلش بیرونش کردید و طردش نمودید، سپس به جنگ با او جمع شدید و با او نبرد کردید، اینک وعده‌ای که خداوند به من داده‌است حق می‌بینم.

عمر گفت: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب شما با بدن‌های بدون روح چه فایده‌ای دارد؟

حضرت در پاسخ فرمودند:

مَهْ يَا بَنَ الْخَطَابِ، قَوْلَ اللَّهِ مَا أَنْتَ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ، وَمَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَنْ تَأْخُذَهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِمَقَامِعِ الْحَدِيدِ إِلَّا أَنْ أُعْرِضَ بِوَجْهِهِ هَكَذَا عَنْهُمْ.^۱

ساکت شوای فرزند خطاب، به خدا قسم تو از آنها شنواتر نیستی و بین آنها و اینکه فرشتگان با گرزهای آهنین آنان را در بگیرند، چیزی جز اینکه صورت‌م را چنین برگردانم، فاصله‌ای نیست.

۲ - پس از جنگ جمل نیز حضرت امیر علیه‌السلام خطاب به «کعب بن سوره»

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۵۴.

قاضی شهر بصره و همچنین «طلحة بن عبدالله» از کشته شدگان جمل فرمودند:

قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقًّا؟

من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود حق یافتم، آیا تو آنچه را که پروردگارت وعده داده بود حق یافتی؟

یکی از اصحاب عرض کرد: کلام شما با کسانی که نمی‌شنوند چه فایده‌ای دارد؟ حضرت فرمودند:

سوگند به خداوند آنها کلام را شنیدند همان طوری که اهل چاه بدر سخن پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را شنیدند.^۱

۳ - در روایتی دیگر از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که: دری را از جهنم از جانب پای مؤمن باز می‌کنند و او صدای **أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** سر می‌دهد و می‌گوید: گمان نداشتم به پروردگار خود. ملک مأمور به او می‌گوید: اندوه و ترس نداشته باش که اینجا جای تو نیست. فقط خواستیم بدانی از چه عذابی نجات یافته‌ای تا عفو بر تو لذت داشته باشد. آن گاه دری از جانب سر او باز می‌شود ولی حق استفاده ندارد تا روز قیامت و بر قبرش فرش می‌گسترند تا راحت بخوابد.

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۵۵.

۴ - برای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش از نبوتش، حادثه‌ای اتفاق افتاده بود و حکمت آن راز را نمی‌دانست. آن حضرت پس از رسالتش، حکمت آنرا از حضرت جبرئیل جویا شدند و فرشته وحی راز آن حادثه را بیان کردند.

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله این واقعه و حکمت آن را چنین بیان فرموده‌است:

أَنِّي كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْإِبِلِ وَالْغَنَمِ وَأَنَا أَرَعَاهَا - وَكَيْسَ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا وَقَدْ رَعَى الْغَنَمَ - وَكُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا قَبْلَ النَّبُوءِ وَهِيَ مَتَمَكِّنَةٌ فِي الْمَكِينَةِ مَا حَوْلَهَا شَيْءٌ يُهَيِّجُهَا حَتَّى تُذْعَرَ فَتَطِيرُ، فَأَقُولُ: مَا هَذَا؟! وَاعْجَبْ! حَتَّى حَدَّثَنِي جَبْرَائِيلُ (عليه السلام): أَنَّ الْكَافِرَ يُضْرَبُ ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا سَمِعَهَا وَ يُذْعَرُ لَهَا إِلَّا الثَّقَلَيْنِ؛ فَقُلْتُ: ذَلِكَ لِضَرْبَةِ الْكَافِرِ؛ فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.^۱

من به شتران و گوسفندان می‌نگریستم و آنها را چوپانی می‌کردم (همه‌ی پیامبران زمانی چوپان بوده‌اند) گاهی می‌دیدم که گوسفندان و شتران بی‌جهت، رم کرده‌اند و با ترس و وحشت سر از چرا برمی‌دارند.

از این موضوع، بسیار در شگفت بودم؛ تا اینکه، پس از پیامبری، فرشته وحی علیه‌السلام به من گفت: هنگامی که کافری را در قبر تازیانه می‌زنند، غیر از جن و انسان، همه‌ی موجودات دیگر صدای ضربات تازیانه را می‌شنوند و مضطرب می‌شوند. من گفتم: به خدا پناه می‌برم از عذاب قبر.

۵ - حضرت امیر علیه‌السلام در توصیه خود به محمد بن ابی‌بکر، عالم پس از

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۳.

مرگ را به وی یاد آوری کرده و خرسندی و ناخشنودی قبر را از آنچه بر وی قرار گرفته است، آشکار ساخته است. حضرت به محمد می فرماید:

يَا عِبَادَ اللَّهِ! مَا بَعْدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَا يُغْفَرُ لَهُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ الْقَبْرِ، فَاحْذَرُوا ضَيْقَهُ وَضَنْكَهُ وَظَلَمَتَهُ وَغُرْبَتَهُ! إِنَّ الْقَبْرَ يَقُولُ كُلَّ يَوْمٍ: أَنَا بَيْتُ الْعُرْبَةِ، أَنَا بَيْتُ التُّرَابِ، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الدُّودِ وَالْهَوَامِّ، وَالْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِبَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ. إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ إِذَا دُفِنَ؛ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ: مَرْحَبًا وَ أَهْلًا! قَدْ كُنْتَ مِمَّنْ أَحِبُّ أَنْ تَمْشِيَ عَلَى ظَهْرِي؛ فَإِذَا وَلَّيْتِكَ فَسَتَعَلِّمُ كَيْفَ صَنِيَعِي بِكَ؛ فَيَتَسَّعَ لَهُ مَدَّ الْبَصَرِ! وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا دُفِنَ؛ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ: لَا مَرْحَبًا بِكَ وَلَا أَهْلًا! لَقَدْ كُنْتَ مِنْ أَبْغَضِ مَنْ يَمْشِي عَلَى ظَهْرِي؛ فَإِذَا وَلَّيْتِكَ فَسَتَعَلِّمُ كَيْفَ صَنِيَعِي بِكَ فَتَضُمَّهُ حَتَّى تَلْتَقِيَ أَضْلَاعَهُ.^۱

ای بندگان خدا! سخنی و آزار قبر برای گروهی که به درگاه پروردگار آمرزیده نشده اند؛ دردآورتر از سخنی هنگام جان کندن است؛ پس، از تنگی، فشار، تاریکی و تنهایی آن بهراسید! قبر، هر روز چنین ندا سر می دهد: منم خانه غربت! منم خانه خاک! منم خانه وحشت! منم خانه کرم و گزندگان. پس قبر، باغی از باغستان های بهشت و یا گودالی از گودال های جهنم است.

وقتی، مؤمن، وارد قبر شود زمین به او گوید: اهلا و مرحبا... و تا چشم کار می کند؛ قبرش را گشایش می دهند؛ ولی هنگامی که کافر وارد قبر شود زمین به

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

او می‌گوید: لا اهلا ولا مرحبا وه! که خوش نیامدی... و چنان فشارش دهد، که استخوانهایش درهم شکند و خورد شود.

۶ - عمر بن یزید گوید: به امام صادق علیه‌السلام گفتم: من از شما شنیده‌ام که فرموده‌اید: همیشه شیعیان ما با هر گناهی که داشته باشند به بهشت می‌روند؟ حضرت فرمودند:
صَدَقْتُكَ، كُلُّهُمْ وَاللَّهِ فِي الْجَنَّةِ.

تو را تصدیق می‌کنم، به خدا سوگند همه در بهشت هستند.

عرض کردم: جانم فدایت، برخی گناهان زیادی دارند مرتکب کبیره شده‌اند و... حضرت فرمودند:

أَمَّا فِي الْقِيَمَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ وَ لِكِنِّي وَاللَّهِ
أَتَخَوَّفَ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزُخِ.

در قیامت همه به واسطه شفاعت پیامبری که کلامش پذیرفته می‌شود و به شفاعت وصی پیامبر به بهشت می‌روند. ولی به خدا سوگند برای شما از برزخ می‌ترسم.

عرض کردم: برزخ چیست؟

فرمودند:

الْقَبْرُ مِنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.^۱

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۲.

برزخ، عالم قبر است از زمان مرگ تا روز قیامت.
همچنین در احادیث بی‌شمار دیگری و از جمله احادیث ذیل به وجود عالم برزخ و ثواب و عذاب برزخی اشاره شده است.

۷ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

الْأَنْبِيَاءُ لَا يَمُوتُونَ وَلَكِنْ يُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ^۱
انبیاء خداوند نمی میرند و تنها از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر منتقل می شوند.

۸ - نیز آن حضرت فرموده است:

الْقَبْرِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ^۲
قبر باغی از باغهای بهشت یا گودالی از حفره‌های آتش است.

۹ - همچنین فرموده اند:

مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ^۳
کسی که بمیرد قیامتش به پا می شود.

۱۰ - و نیز پس از جنگ موته در باره‌ی جعفر بن ابی طالب فرمودند:

^۱ - بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷.

^۲ - تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۵۲.

^۳ - بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۷.

جعفر پیش از شهادت، دستانش قطع شد و خداوند به جای آنها، دوبال از زمرد سبز به او عطا کرد و او اکنون در بهشت با فرشتگان به هر صورت که بخواهد پرواز می‌کند.

فَهُوَ الْآنَ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ كَيْفَ يَشَاءُ^۱

حضرت علی اکبر در آخرین لحظات حیاتش، آثار حیات برزخی را به اطلاع امام حسین علیه‌السلام رسانید و عرض کرد:

يَا أَبْتَاهُ هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبْتُ لَا أَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا وَهُوَ يَقُولُ الْعَجَلُ الْعَجَلُ فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً حَتَّى تَشْرَبَهَا.^۲

این جد من پیامبر خداست که با کاسه‌ای آب مرا سیراب نمود که پس از آن هرگز تشنه نشوم، او می‌گفت: عجله کن، بشتاب که برای شما نیز کاسه‌ای ذخیره شده‌است تا بنوشی.

برزخ در حکایات

در خصوص عذاب و ثواب اهل برزخ، حکایت‌های بی‌شماری وجود دارد که برخی از آنها از طریق اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده و به منزله روایت مستند وارد شده‌اند. در این بخش از مبحث به دو حکایت نقل شده در منازل آلاخره و نیز

^۱ - همان، ج ۲۱، ص ۵۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۴.

روایتی از امام باقر علیه‌السلام توجه کنید و البته حکایت‌های دیگری نیز در همین باره به مناسبت برخی مباحث و از جمله مبحث «جایگاه ارواح» ذکر شده‌است.

مرحوم نوری نورالله مرقدہ در دارالسلام از حاج ملا ابوالحسن مازندرانی نقل کرده‌است که: من دوستی داشتم از اهل فضل، به‌نام ملا جعفر فرزند عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه‌ای که آن را «اتیلک» گویند.

وقتی که طاعون عظیم آمد و تمام بلاد را گرفت، جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالتی که او را وصی خود قرار داده بودند و او برحسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع نموده و هنوز به محل و مصرف نرسانده او نیز به طاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و به مصارفی که باید برسد نرسید. و چون حقتعالی بر من منت نهاد و روزی فرمود مرا زیارت عتبات عالیات و مجاورت قبر اباعبدالله الحسین علیه‌السلام، شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی در گردنش زنجیری است که آتش از آن شعله می‌کشد. دو طرف آن به‌دست دو تن است و آن شخصی که زنجیر بگردنش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه‌اش چون مرا دید بقصد من نزدیک آمد چون نزدیک رسید دیدم رفیقم ملا جعفر است تعجب کردم از حال او خواست با من تکلم کند و استغاثه نماید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگردانیدند و نگذاشتند تکلم کند. ثانیاً (برای بار دوم) ملا جعفر نزدیک من آمد و خواست حرف بزند. او را کشیدند. و

نگذاشتند تا سه دفعه. من از مشاهده آن حال و آن صورت هولناک سخت ترسیدم و صیحه عظیمی کشیدم و بیدار شدم. و از صیحه من، یکی از علما که در نزدیک من خوابیده بود بیدار شد. پس من قصه خواب را برای او نقل کردم و اتفاقاً این وقتی را که من از خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهر و حرم شریف بود پس من به رفیقم گفتم خوب است مشرف شویم به حرم و زیارت کنیم و استغفار کنیم برای ملا جعفر شاید حق تعالی بر او ترحم فرماید اگر این خواب رویاء صادق باشد. پس به حرم مشرف شدیم و آنچه را که قصد داشتیم به عمل آوردیم و گذشت از این مطلب قریب بیست سال و برای من معلوم نشد از حال ملا جعفر چیزی و من به گمان خود چنان فهمیدم که این عذاب برای او بسبب تقصیر او باشد در اموال مردم. و بالجمله چون منت نهاد حق تعالی بر من به زیارت خانه اش و از اعمال حج فارغ شدیم و مراجعت را به مدینه مشرفه موفق نشدیم، مرا مرضی عارض شد سخت به حدی که مرا بازداشت از حرکت و راه رفتن پس من به رفقای خود التماس کردم که مرا شستشوی دهید و لباس هایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید و به روضه مطهره حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله ببرید پیش از آن که مرگ مرا در یابد. پس رفقا بجا آوردند آنچه گفته بودم و چون داخل روضه مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و پی شغل خود رفتند چون بیهوش آمدم مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکه ضریح مقدس تا زیارت کردم آنگاه مرا بردند بطرف پشت نزدیک بیت حضرت فاطمه زهرا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهَا که محل زیارت

آن مظلومه است پس نشستیم و زیارت کردم آن حضرت را و طلب شفا برای خود نمودم و به آن بی بی خطاب کردم که به ما رسیده از اخبار، کثرت محبت شما به فرزندت امام حسین علیه السلام و من مجاور قبر شریف آن حضرتم پس بحق آن بزرگوار که شفای مرا از خداوند تعالی بخواهید پس بجانب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله توجه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسم های آنها را یک یک ذکر می کردم تا رسیدم به اسم ملا جعفر در اینحال یادم آمد خوابی که از او دیده بودم حالم منقلب شد پس الحاح کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او و عرض کردم که من بیست سال پیش از این، او را به حال بد دیدم و نمی دانم خوابم راست بوده یا از اضغاث احلام و خواب های پریشان بوده به هر جهت آنچه ممکنم بود از تضرع و دعا در حق او بجا آوردم. پس در حال خود خفتی دیدم و برخاستم تنها بدون اعانت رفیق به منزل آمدم و مرضم ببرکت حضرت زهرا صلوات الله علیها برطرف شد و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در احد منزل کردیم و چون وارد احد شدیم، زیارت کردیم شهداء آنجا را، خوابیدیم، در خواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را به هیبت خوبی، جامه های بسیار سفید در تن دارد و عمامه با حنک بر سر دارد و عصایی در دست گرفته نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت: مرحبا بالاخوة و الصداقة، شایسته است که رفیق با رفیق خود چنین کند که تو با من کردی من در این مدت در تنگی و بلا و شدت و محنت بودم پس تو از روزه مطهر بیرون نیامدی

مگر آن که خلاص کردی مرا از آن گرفتاریها و الان دو یا سه روز است که مرا فرستادند به حمام و پاکیزه کردند مرا از قذارات و کثافات و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله این جامه‌ها را برای من فرستاده حضرت صدیقه علیها السلام این عبا را برای من مرحمت فرموده و امر من بحمدالله بخوبی و عافیت منجر شد و من آمدم برای مشایعت تو آن که بشارت دهم ترا پس خوشحال باش که به سلامت برمی‌گردی بسوی اهل خود و آنها هم سالم می‌باشند. پس بیدار شدم شکرگویان و خوشحال.^۱

محدث قمی نیز آورده است:

از اربعینیات فاضل و عارف کامل، قاضی سعید قمی ره نقل شده که فرمود: به ما رسیده از کسی که ثقه و محل اعتماد است از استاد و اساتید ما شیخ بهاء المله والدین العاملی قدس سره که روزی رفت به زیارت بعض ارباب حال که در مقبره‌ای از مقابر اصفهان مأوی گزیده بود. آن شخص عارف به شیخ گفت: من در این قبرستان قبل از این روز امر قریبی مشاهده کردم و آن امر این است که دیدم جماعتی جنازه‌ای را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع و رفتند چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأه نبود متحیر ماندم براست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک است می‌رود نزد آن قبر؛ پس رفت تا رسید به آن

^۱ - منازل الآخرة، ص ۴۳.

قبر. من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر پس چون نشست نزد آن قبر دیدم مفقود شد گویا داخل در قبر شد. پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود پس نگاه کردم دیدم سگی می‌رود بر اثر آن جوان تا رسید بآن قبر و پنهان شد. پس من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بدحال و بدهیئت با بدن مجروح و از همان راهی که آمده بود برگشت. من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید. گفت: من عمل صالح این میت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم که ناگاه این سگی که دیدی آمد او عمل غیر صالح او بود، من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم به حق صحبت او، آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانکه می‌بینی و مرا نگذاشت که با او باشم. دیگر نتوانستم در قبر او بمانم، بیرون آمدم و او را واگذاشتم چون عارف مکاشف این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود راست گفتی:

فَنَحْنُ قَائِلُونَ بِتَجَسُّدِ الْأَعْمَالِ وَ تَصَوُّرِهَا بِالصُّورَةِ الْمُنَاسِبَةِ بِحَسَبِ الْأَحْوَالِ.^۱

نیز آمده‌است که:

یکی از یاران امام باقر علیه‌السلام روزی به حضرت عرض کرد: پدرم ناصبی بود و بخاطر اینکه اموالش به من نرسد آنها را در جایی مخفی کرد و از دنیا

^۱ - منازل الآخرة، ص ۵۰.

رفت.

امام علیه‌السلام فرمودند: می‌خواهی او را ببینی و جای اموالش را از او بپرسی؟

وی فقر خود را به میان کشید و پاسخ مثبت داد.

امام باقر علیه‌السلام در یک برگه سفید، نامه‌ای نوشت و پای آن نامه را با مهر خود مهر زد، و آن را به وی داد و فرمود: امشب به گورستان بقیع برو، وقتی به وسط‌های آن رسیدی صدا بزن و بگو: یا درجان او می‌آید و نامه را باو بده.

آن مرد طبق دستور امام رفتار کرد، ناگاه دید شخصی آمد، او نامه امام را به آن شخص داد وقتی که او نامه را خواند گفت: آیا می‌خواهی پدرت را ببینی؟

پاسخ داد: آری. آن شخص گفت: همین جاباش، اکنون بر می‌گردم، پدرت در ضجنان است. آن شخص رفت، و طولی نکشید که همراه یک مرد سیاه چهره‌ای که در گردنش ریشمانی سیاه بود و زبانش را بر اثر شدت تشنگی و عذاب، از دهانش بیرون آورده بود و شلوار سیاه در تن داشت بازگشت.

گفت این مرد پدر تو است که بر اثر آتش دوزخ و دود و آب حمیم، این گونه دگرگون شده‌است.

وی حال پدر را جويا شد و پدر گفت: من با بنی‌امیه رابطه دوستی داشتم، ولی تو با خاندان رسالت دوستی می‌کردی. به همین دلیل نسبت

به تو خشمگین شدم و نخواستم اموالم به تو برسد، آن را در جایی دفن کردم. اکنون پشیمان هستم، به فلان باغ برو و زیر فلان درخت زیتون را حفر کن، اموال من که ۱۵۰ هزار درهم است در آنجا است، آن را بردار و پنجاه هزار آن را به امام باقر علیه السلام بده و بقیه‌اش مال خودت باشد.

وی به همان باغ رفت و آن پول را پیدا کرد، و پنجاه هزار درهم آن را به امام باقر علیه السلام داد و امام باقر آن را گرفت و با قسمتی از آن قرض خود را اداء کرد و با باقیمانده آن زمینی خرید و فرمود: به زودی به پدرت به خاطر اظهار پشیمانی‌اش نسبت به عداوت با ما، و به خاطر اینکه با فرستادن این مقدار پول برای ما، ما را مسرور نمود، بهره‌ای خواهد رسید.^۱

صورت واقعی برزخی

همان‌طور که جسم با آب و غذا متکامل می‌شود و دوران طفولیت و جوانی را پشت سر می‌گذارد و تنومند و محکم می‌گردد. روح انسان نیز محتاج به غذای مناسب به خود است تا تکامل یابد. اگر غذایش مهیا شد کامل می‌شود و ترقی می‌کند و اگر به او غذا نرسید ضعیف و ذلیل می‌گردد. به همین جهت چه بسا انسان‌هایی که جسم آنان هر روز قوی‌تر شده ولی روحشان تکامل نیافته و آنها هنوز کودکانی خردسال و یا اطفال شیری هستند.

^۱ - مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۹۳.

در برزخ، صورت واقعیه انسان آشکار می‌شود و همان سیرت، محل عذاب و ثواب است. بدیهی است این سیرت را اعمال آدمی در دنیا ساخته‌است ولی اقتضای حکمت خداوند این بود که مخفی بماند و جز به اذن خداوند و برای اولیاء او که کشف حقائق و اخفای آن، فرقی برای آنان نداشته باشد، آشکار نگردد.

امام باقر علیه‌السلام و ابوبصیر در موسم حج، با هم بودند، صدای لبیک و استغاثه حاجیان از هر سو می‌آمد، ابوبصیر نابینا از موج صدایشان، پی بر کثرت جمعیت برد و گفت: چقدر حاجی زیاد و ناله بالاست!

ما أَكْثَرَ الضَّجِيجِ وَ أَعْظَمَ الضَّجِيجِ!

امام علیه‌السلام که به سیرت‌ها آگاه بود، فرمودند:

ما أَكْثَرَ الضَّجِيجِ وَ أَقَلَّ الضَّجِيجِ! أَتَجِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَ تَرَاهُ عَيَانًا؟

ناله زیاد و حاجی کم است. آیا می‌خواهی صدق گفتارم را دریابی؟

ابو بصیر پاسخ مثبت داد و امام چشمان ابوبصیر را مسّ کرد و کلماتی بر زبان جاری نمود.

ابوبصیر بینا شد و امام علیه‌السلام فرمودند: ابوبصیر اینک به حاجیان بنگر.

ابوبصیر گوید: چون نگاه کردم دیدم اکثراً میمون و خوک هستند و تعداد مؤمنان بین آنها چون ستاره درخشان در شب تاریک است و لذا گفتم: تو را ای مولایم تصدیق کردم، حاجی کم و ناله زیاد است.

ابوبصیر می‌گوید: امام دعاهایی کردند و من به حال اول برگشتم و

علت واقعه را از حضرت جويا شدم.

حضرت فرمودند:

مَا بَخَلْنَا عَلَيْكَ يَا أَبَاصِيرَ وَإِنْ كَانَ اللَّهُ تَعَالَى مَا ظَلَمَكَ وَ إِنَّمَا خَارَلَكَ وَ حَسِينَا فِتْنَةً
النَّاسِ بِنَا وَ أَنْ يُجْهَلُوا فَضَلَ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ يَجْعَلُونَا أربَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ نَحْنُ لَهُ عَبِيدٌ،
لَأَنْسُتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَأَنْسَأُ مِنْ طَاعَتِهِ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.^۱

خدا به تو ستم نکرده و چنین درباره تو پسندیده ما ترسیدیم که مردم در فتنه بیفتند و فضل خدا
بر ما را نادیده گیرند و ما را پروردگار به حساب آورند، ولی ما بنده او هستیم، از عبادتش کبر به
خود راه نمی‌دهیم و از طاعتش ملول نمی‌شویم و سر تسلیم فرود می‌آوریم.

گویند: کسی در صحن حضرت رضا علیه‌السلام، همه‌ی خلائق را به شکل حیوان دید جز یک تن
که در گوشه صحن مشغول کار سلمانی با ابزاری محدود و جزیی بود. نزد وی رفت و گفت:
آقا می‌دانید چه خبر است؟ سلمانی سخنش را قطع کرد و گفت: تعجب نکن، آینه را بنگر و
به خودت نگاه کن. وی چون به آینه نگریست خود را به قیافه حیوانی دید و از ترس آینه را
شکست.

البته آن که سیرتش کریه شد، نباید آینه و هر چیز و هر کس دیگر غیر خود را ملامت کند،
او خود به نفس خویش ستم نموده‌است و آنچه

^۱ - بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱.

می‌بیند چیزی جز بخشی از مکافات وضعی عمل او نیست.

... مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^۱.

خداوند به آنان ظلم نکرده بلکه آنان خودشان به خود ستم نمودند.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ^۲.

این به خاطر چیزی است که دست‌های شما از پیش فرستاده‌اند و هرگز خداوند به بندگانش ستم نمی‌کند.

آری گناه وی است که او را به این صورت در آورده‌است و آینه تقصیری ندارد.

مرتبه برزخ

مطابق نظر حکماء و فلاسفه الهی، برزخ عالمی بالاتر از عالم ماده و طبیعت (ناسوت) است و بر عالم ماده اشراف کامل دارد. این عالم در اصطلاح آنها عالم ملکوت یا مثال و یا برزخ نام دارد که به معنای حائل میان عالم ماده و عالم نفس (قیامت کبری) می‌باشد. انسان نیز دارای سه مرتبه است.

بدن، که عالم طبع و ماده است، تغییر و تبدیل دارد، پیوسته در حرکت است و ثبات و قرار ندارد.

^۱ - سوره نحل، آیه ۳۳.

^۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۸۲؛ سوره انفال، آیه ۵۱.

ذهن، که مرتبه‌ای قوی‌تر و بالاتر است، و دارای قوای باطنی و تفکر و حافظه می‌باشد وزن ندارد، مادی نیست ولی آثار ماده مانند شکل و رنگ و حزن و سرور را می‌پذیرد. ذهن به جسم دستور می‌دهد و تا ذهن دستور ندهد جسم کاری انجام نمی‌دهد. و سوم نفس، که از ذهن هم قوی‌تر است، چون شکل و صورت هم ندارد. پیامبر در سجده شب نیمه شعبان به این سه عالم چنین اشاره نموده‌اند:

اَللّٰهُمَّ لَكَ سَجَدَ سَوَادِي وَ خَيَالِي وَ بِيَاضِي.^۱

سیاهی، خیال و سفیدیم برای تو به سجده افتاده‌است.

بنابراین نفس انسانی پس از مفارقت از بدن، شادی و ناراحتی دارد، اندازه و رنگ دارد و خلاصه هر چه هنگام عروض جسم بر وی داشت، دارد ولی به مراتب قوی‌تر و شدیدتر، زیرا هنگام عروض جسم بر وی، جسم حاجب و مانعش بود ولی حال که از جسم جدا شده و تا حدودی رها است، هر جا بخواهد می‌رود و در یک زمان می‌تواند جاهای متعددی باشد. وقتی مثالی قدرتی بیشتر از مادی داشته باشد، عالم مثال قوی‌تر، بزرگ‌تر و وسیع‌تر از عالم ماده خواهد بود.

اگر بخواهیم قوت و قدرت و وسعت عالم مثال را تجسم نمائیم.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۰۸.

بایستی نگاهی به خواب و رؤیا بیندازیم. موجوداتی که آدمی در خواب می‌بیند، قوی‌تر و شدیدتر از آنچه واقعا در دنیا وجود دارند، می‌باشند، گاهی کابوس وحشتناکی در یک جنگل مشاهده می‌کند که پلنگ آن ده‌ها مرتبه قوی‌تر شده و گاه حرف می‌زند و کارهای غیر ممکن نسبت به پلنگ دنیا انجام می‌دهد. یا انسانی را می‌نگرد که در چند لحظه، ساختمان هزار طبقه‌ای را می‌سازد، ساختمانی اساسا وجود خارجی ندارد و تنها در ذهن تحقق یافته‌است. البته بیان این مثال‌ها تنها برای تقریب به ذهن است و الا قوت و عظمت عالم برزخ چنان است که هیچ کدام از حواس پنجگانه‌ی انسان توان درک آن را ندارد. زیرا این خواص فقط برای درک عالم ماده ساخته شده‌اند.

اشراف برزخ به جهان ماده

بنابراین تمام حرکات و سکنات عالم طبیعت تحت اشراف عوالم بالاتر است، به صورتی که هر شکوفه گلی، هر رویش گیاهی، هر حرکت حیوانی، همه تحت اراده فرشته‌ای از فرشتگان خداوند است. وزش باد، صدای رعد، بارش باران و برف و تگرگ و... حرکت سیل، فوران آتشفشان همه و همه تحت سیطره فرشته یا فرشته‌هایی است و حتی مکانیسم بدن انسان و کار هر بخش، تحت اشراف فرشته‌ای خاص

آن می‌باشد.

و النَّازِعَاتِ غُرْقًا وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا^۱

سوگند به فرشتگانی که روح مجرمان را از بدنشان خارج می‌کنند و سوگند به فرشتگانی که روح مؤمنان را با مدارا از جسمشان خارج می‌سازند و سوگند به فرشتگانی که در اجرای فرمان خدا با سرعت حرکت می‌کنند و بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و امور عالم را تدبیر می‌نمایند. تعداد فرشتگان نیز چنان زیاد است که با هر قطره‌ای از باران و هر دانه‌ای از برف و تگرگ، فرشته‌ای مأمور است که او را به نقطه‌ای خاص از زمین بنشانند. امام صادق علیه‌السلام به نقل از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌فرماید:

مَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.^۲

خداوند هیچ چیزی را به اندازه فرشتگان نیافریده‌است.

شخصی از امام علی علیه‌السلام پرسید: عالم مثال چگونه عالمی است، آن حضرت فرمودند:

صَوْرٌ عَارِيَةٌ مِنَ الْمَوَادِّ عَالِيَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعْدَادِ، تَجَلَّى لَهَا فَأَشْرَقَتْ، وَ طَالَعَهَا فَتَلَّأَتْ وَ أَلْقَى فِي هَوِيَّتِهَا مِثْلَهُ، فَأَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَهُ وَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ إِنْ زَكَّاهَا بِالْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ، فَقَدْ شَابَهَتْ جَوَاهِرَ أَوَائِلِ عَالِمِهَا وَ إِذَا

^۱ - سوره نازعات، آیات ۱ تا ۵.

^۲ - بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۷۴.

اعْتَدَلَ مِزَاجُهَا وَفَارَقَتْ الْأَضْدَادَ فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبْحُ الشَّدَادُ.^۱

آنها صورتهایی هستند که از مواد و جسمیت بیرونی و بالاتر از آنند که قوه و استعداد آنها را ادراک کند، نور حق در آنها تابید پس تابان شدند و در آنها درخشید و درخشان شدند. خدا مثال و صورت انوار خویش را در آن عوالم علوی درافکند آنگاه افعال خدایی از آن صورتهای هویدا گردید و انسانیکه دارای نفس ناطقه است آفرید. حال اگر این بشر به وسیله دانش و عمل خود را پاکیزه ساخت و خویش را از آلاینش خاک پاک ساخت، التبه گوهرش پاک می‌گردد و معلول علل اولیه خود می‌شود پس همین که مزاجش معتدل شد و از اضداد خویش چون شرک و کبر و هوا پرستی دوری گزید البته بحق واصل شود و روح محض گردد و آسمانهای هفتگانه با آن نفس ناطقه شریک گردند.

امام صادق علیه السلام نیز در همین باره می‌فرماید:

فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَيَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا.^۲
وقتی خداوند روح انسان را می‌گیرد، آن را در قالبی چون قالب جسمانی او در دنیا، قرار می‌دهد. آنان می‌خورند و می‌نوشند و چون کسی بر آنها وارد شود، به همان صورتی که در دنیا او را دیده‌اند می‌شناسند.

^۱ - غررالحکم؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۵؛ طبق نسخه بحار واژه «العمل» در عبارت ان زکاهها بالعلم و العمل دیده نمی‌شود.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۹.

- به هر حال عالم برزخ، هرچند نشئه‌ای از حیات دنیوی است اما:
- ۱ - همان‌طور که در مبحث گذشته مطرح شد برزخ فراتر از دنیا می‌باشد. این دو نشئه را می‌توان به حالت خواب و بیداری قیاس کرد که برزخ بیدار شدن انسان از خواب دنیوی است.
 - همچنین می‌توان این دو را به حالت جهل و علم تشبیه نمود که برزخ عالم شدن جاهل است. این وسعت و قدرت در برزخ به همه چیز سرایت می‌کند و انسان برزخی نیز نسبت به انسان دنیوی دارای ادراکات قوی‌تر می‌باشد.
 - ۲ - در برزخ نامه اعمال غالب و بلکه همه‌ی انسان‌ها بسته نمی‌شود و هر کس هر سنت حسنه و رذیله‌ای که بجای گذارده‌است، در عاقبت امر او تأثیر می‌گذارد.
 - ۳ - برزخ ثواب و عقاب و استراحت دارد و برزخی یا عقوبت می‌چشد و یا مثنوبت می‌بیند و یا در حالت خواب به سر می‌برد.
 - ۴ - در برزخ محاسبه‌ای از اعمال صورت نمی‌پذیرد و عذابها یا نعمتها، مثنوبت و عقوبت عمل نیستند، بلکه موجبی برای تصفیه انسان از پلیدی‌ها و یا حسنات احتمالی می‌باشند. در این رابطه به تفصیل بحث خواهد شد.

امکان رؤیت برزخ

مراتب حیات در تمام موجودات مختلف است و هر موجودی ادراک و شعور دارد و زنده است.

... إِنَّ مَنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...^۱

نیست موجودی مگر اینکه تسبیح خدا می گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید.

ولی هر موجودی نسبت به موجودی از خود قوی تر، بدون شعور تلقی شده و میت محسوب می شود.

در آیه ذیل دقت کنید:

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ.^۲

زمین مرده برای آنان نشانه ای است ما آن را زنده کردیم و دانه هایی از آن خارج کردیم که از آن می خورند.

مطابق این آیه زمین مرده است ولی این زمین وقتی به شکل نبات در آید زنده می شود. ولی با توجه به آیه سابق، زمین هم زنده است و شعور دارد، ولی او نسبت به نبات مرده حساب می شود و چون تبدیل به نبات شد، زنده می گردد.

انسان ها نیز در یک مرتبه وجودی نیستند و اختلاف سیرتها چنانکه

^۱ - سوره اسراء، آیه ۴۴.

^۲ - سوره یس، آیه ۳۳.

گذشت، مراتب مختلفی به آنان می‌دهد. در آیه ذیل دقت کنید:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.^۱

هر مرد و زن مؤمنی کار نیکی انجام دهد او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و پاداش آنان را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند خواهیم داد.

این آیه می‌فرماید: وقتی مرد و زن مؤمن شدند، زنده می‌گردند. پس آنان پیش از ایمانشان مرده بودند. و انسان بی‌ایمان نسبت به مؤمن مرده محسوب می‌شود.

آن که تنها به دنیا بسنده کند، نسبت به آن کس که به آخرت می‌اندیشد، مرده‌است.

وَمَا هَذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيٰوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.^۲

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازی چیزی نیست و زندگی واقعی سرای دیگر است اگر می‌دانستند.

همین نکته در مراتب مختلف ایمان قابل بیان است.

مراتب ایمان مختلف است و از اسلام که جز بیان شهادتین چیزی نیست تا قرب حقیقی به خداوند ادامه می‌یابد. آدمی در همه‌ی این مراتب

^۱ - سوره نحل، آیه ۹۷.

^۲ - سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

نسبت به مرتبه بالاتر مرده محسوب می‌شود. انسان و تمام حواس او، دنیوی است و اگر او فقط دنیا را بنگرد مشاعر او به دنیا محدود شده و از دیدن و شنیدن و لمس کردن و بوئیدن و چشیدن حقائق محروم می‌شود. او در این حال قادر به رؤیت عوالم بالاتر نیست؛ زیرا که دیدن آن عوالم به ابزاری دیگر غیر از این حواس دنیوی نیازمند است. ولی اگر ادراک و شعور عوالم بالا را بیابد، قادر به دیدن آنها نیز می‌شود.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَاتِ السَّمَوَاتِ.^۱

اگر شیاطین برگرد قلوب بنی آدم نمی‌چرخیدند آنان به ملکوت آسمان می‌نگریستند.

در آن صورت حجاب برداشته می‌شود، برزخ و قیامت در جلو چشمان اوست و صدای برزخیان را به راحتی می‌شنود و با فرشتگان گفت و شنود می‌نماید.

امام صادق علیه‌السلام در وصایایش به عبدالله بن جندب می‌فرماید:

لَوْ أَنَّ شَيْعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ لَاطْلَمَهُمُ الْغَمَامُ وَ لَأَشْرَقُوا نَهَارًا وَ لَأَكَلُوا مِنْ قُوقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ لَمَّا سَأَلُوا اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا

^۱ - بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۶۳.

أَعْطَاهُمْ^۱

اگر شیعیان ما پایدار می‌بودند، فرشتگان با آنان دست می‌دادند، ابر بر سرشان سایه می‌افکند، روزشان روشن می‌شد، از آسمان و زمین رزقشان می‌رسید و هر چه از خدا می‌خواستند به آنان عطا می‌شد.

رفتن پیامبر مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به بهشت برزخی و دیدن جهنم در شب معراج، نمونه‌ی دیدار از عالم برزخ است. کشفی که برای ابوبصیر پیش آمد و تمثیل طواف کنندگان را دید، نیز نمونه‌ای بود که گذشت. بی‌تردید اکنون هم کم نیستند که اگر بخواهند پرده‌ها را کنار می‌زنند و آنچه بخواهند می‌بینند، ولی

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

بهشت و جهنم برزخ نسبت به آخرت

استعمال دنیا و برزخ و آخرت در کنار هم، به مثابه قیاس آنها با هم نیست. بلکه تنها به این جهت است که وجود حیاتی دیگر غیر از دنیا را بیان نماید. همان‌طور که عالم برزخ نسبت به دنیا قابل قیاس نیست، نیز عالم قیامت با برزخ قابل قیاس نبوده و بهشت و جهنم برزخی با بهشت و جهنم قیامت قابل مقایسه‌ی کمی و کیفی نخواهد بود. به همین جهت است که

^۱ - تحف العقول، ص ۳۰۱.

از بهشت و جهنم برزخ، تعبیر به بهشت و جهنم دنیا شده است. چرا که بهشت و جهنم برزخی متمم دنیا است و از سوی دیگر با بهشت و جهنم وسیع قیامت قابل مقایسه نیست. بنابراین بهشت و جهنم آخرت طولاً و عرضاً بسیار وسیع تر است و علاوه اینکه از نظر زمانی نیز نهایت نداشته و جاودان است. بر خلاف برزخ که بهشت و جهنم آن محدود بوده و جاودان نیست.

مضافاً اینکه در برزخ، آنچه مشمول ثواب و عقاب می گردد، بدن مثالی است؛ درحالیکه نعمت و نعمت در قیامت، هم روحانی و هم جسمانی می باشد. علاوه اینکه، برزخ خاص مؤمنان و کافران محض است و بقیه انسان ها پس از مرگشان ثواب و عذاب برزخی را نمی بینند. آنان در حالت خواب فرو رفته اند. ولی قیامت برای همه ی انسانهاست. همه ی بنی آدم سر از قبرها بیرون می آورند و در بهشت و جهنم جای می گیرند. بنابر آنچه که گفته شد مراد آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام که در آنها بهشت و جهنم کنونی برای برخی مردم مطرح شده است، بهشت و جهنم برزخی است. حسن بن محمد بشار می گوید از امام صادق علیه السلام در باره ی بهشت آدم علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمودند:

جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا، تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ لَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ

الْآخِرَةَ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا.^۱

باغی از باغ‌های دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می‌تابید. اگر از بهشت قیامت بود، احدی از آن خارج نمی‌شد.

البته این باغ دنیوی می‌بایست در جایی غیر از زمین باشد تا استعمال واژه هبوط آدم از آنجا بر کره زمین صدق کند. قرآن کریم واژه «هبوط» را برای آمدن آدم به زمین استفاده کرده‌است.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا...^۲

آغاز نعمت و نعمت

نعمت و نعمت برزخی، از زمان ورود فرشتگان مأمور به قبر و سؤال و بازخواست آنان آغاز می‌شود.

حضرت امیر علیه‌السلام در روایت مفصل ذیل که توسط «سويد بن غفله» نقل شده‌است، به موضوع سؤال و جواب مأمورین در قبر پرداخته و می‌فرماید:

انَّ ابْنَ آدَمَ إِذَا كَانَ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا وَ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ مُثَّلَ لَهُ مَالُهُ وَ وَالدُّهُ وَ عَمَلُهُ فَيَلْتَفِتُ إِلَى مَالِهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ عَلَيْكَ حَرِيصًا شَحِيحًا فَمَا لِي عِنْدَكَ؟ فَيَقُولُ خُذْ مِنِّي كَفَنَكَ. قَالَ فَيَلْتَفِتُ إِلَى وَالدِّهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ لَكُمْ مُحِبًّا وَإِنِّي كُنْتُ عَلَيْكُمْ مُحَامِيًّا فَمَاذَا لِي عِنْدَكُمْ؟

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۷.

^۲ - سوره بقره، آیه ۳۸.

فَيَقُولُونَ نُؤَدِّبُكَ إِلَى حُفْرَتِكَ نُؤَارِيكَ فِيهَا. قَالَ فَيَلْتَفِتُ إِلَى عَمَلِهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ فِيكَ لَزَاهِدًا وَإِنْ كُنْتُ عَلَى ثَقِيلًا فَمَاذَا عِنْدَكَ؟ فَيَقُولُ أَنَا قَرِينُكَ فِي قَبْرِكَ وَ يَوْمَ نَشْرِكُ حَتَّى أُعْرَضَ أَنَا وَأَنْتَ عَلَى رَبِّكَ. قَالَ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ وَلِيًّا أَتَاهُ أَطْيَبَ النَّاسِ رِيحًا وَ أَحْسَنَهُمْ مَنْظَرًا وَ أَحْسَنَهُمْ رِيَاشًا. فَقَالَ أَبَشِّرُ بِرُوحٍ وَ رَبِّحَانٍ وَ جَنَّةٍ نَعِيمٍ وَ مَقْدَمِكَ خَيْرٌ مَقْدَمٍ. فَيَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحِ إِرْتَجِلْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَ يُنَاشِدُ حَامِلَهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ فَإِذَا أُدْخِلَ قَبْرَهُ أَتَاهُ مَلَكُ الْقَبْرِ يَجْرَانِ اشْعَارَهُمَا وَيَخْدَانِ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمَا، أَصَوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَ أَبْصَارُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ. فَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ فَيَقُولُ اللَّهُ رَبِّي وَ دِينِي الْأِسْلَامُ وَ نَبِيِّ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله فَيَقُولَانِ لَهُ تَبَّتْكَ اللَّهُ فِيمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ ثُمَّ يَفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدًّا بَصَرِهِ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ نَمْ قَرِيرَ الْعَيْنِ نَوْمَ الشَّابِّ النَّاعِمِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقْرَأً وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا. قَالَ وَ إِنْ كَانَ لِرَبِّهِ عَدُوًّا فَإِنَّهُ يَأْتِيهِ أَفْبَحَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ زَيْتًا وَ رُؤْيَا وَ أَنْتَنُهُ رِيحًا فَيَقُولُ لَهُ أَبَشِّرُ بِنُزُلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةٍ جَحِيمٍ وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُ غَاسِلَهُ وَ يُنَاشِدُ حَمَلَتَهُ أَنْ يَحْبِسُوهُ فَإِذَا أُدْخِلَ الْقَبْرَ أَتَاهُ مُمْتَحِنًا الْقَبْرِ، فَالْقِيَاعَنَهُ أَكْفَانَهُ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ فَيَقُولُ لِأَدْرِي. فَيَقُولَانِ لَا دَرَيْتَ وَ لَاهْدَيْتَ فَيَضْرِبَانِ بِأَفْوَحِهِ بِمِرْرِيَّةٍ مَعَهُمَا ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا وَ تُدْعَرُ لَهَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ ثُمَّ يَفْتَحَانِ لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ نَمْ بِشَرِّ حَالٍ فِيهِ مِنَ الصُّبْحِ

مِثْلُ مَا فِيهِ الْقَنَا مِنَ الزُّجِّ حَتَّىٰ إِنَّ دِمَاغَهُ لَيَخْرُجُ مَن بَيْنَ ظُفْرِهِ وَ لَحْمِهِ وَ يُسَلِّطُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَيَاتِ الْأَرْضِ وَ عَقَارِهَا وَ هَوَامِّهَا فَتَنْهَشُهُ حَتَّىٰ يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ وَ أَنَّهُ لَيَتَمَنَّىٰ قِيَامَ السَّاعَةِ فِيمَا هُوَ فِيهِ مِنَ الشَّرِّ. وَ قَالَ جَابِرٌ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْإِبِلِ وَ الْغَنَمِ وَ أَنَا أَرَاها وَ لَيْسَ مِنِّي إِلَّا وَ قَدْ رَعَى الْغَنَمَ وَ كُنْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا قَبْلَ النَّبُوَّةِ وَ هِيَ مُتَمَكِّنَةٌ فِي الْمَكِينَةِ مَا حَوْلَهَا شَيْءٌ يَهَيِّجُهَا حَتَّىٰ تُدْعَرَ فَتَطِيرُ فَأَقُولُ مَا هَذَا وَ أَعْجَبُ حَتَّىٰ حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ عليه السلام أَنَّ الْكَافِرَ يُضْرَبُ ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئاً إِلَّا سَمِعَهَا وَ يُدْعَرُ لَهَا إِلَّا الثَّقَلَيْنِ فَقُلْتُ ذَلِكَ لِضَرْبَةِ الْكَافِرِ فَنَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.^۱

وقتی فرزند آدم می‌خواهد از دنیا رود و آخرین روز از روزهای دنیایش و نخستین روز از روزهای آخرتش می‌باشد، مال، فرزند و عملش برای او مجسم می‌شود.

آدمی به مالش می‌نگرد و می‌گوید: به خدا قسم من برای گردآوری تو بسیار حریص بودم، اکنون چه از دست تو برای من بر می‌آید؟

مال در جواب گوید: کفنت را از من بردار.

سپس به فرزندانش می‌نگرد و می‌گوید: به خدا قسم من شما را دوست می‌داشتم و شما را نگهداری کرده‌ام، اکنون از دست شما برای من چه بر می‌آید؟

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۱.

فرزندان می‌گویند: ما تو را به سوی قبرت می‌بریم و در آن پنهانت می‌کنیم.

سپس به عملش چشم می‌دوزد و می‌گوید: من نسبت به شما کم رغبت بودم، و شما برای من سنگین بودید، اکنون از دست شما برای من چه بر می‌آید؟

عمل گوید: من قرین تو در قبر و روز حشر هستم تا وقتی هر دو به پروردگارت عرضه شویم. حال اگر آن بنده ولی خدا باشد، عمل نزد او می‌آید در حالی که معطرترین و زیباترین و خوش لباس‌ترین انسان‌ها است، به او می‌گوید: بشارت باد تو را به نسیمی از جانب خداوند و گلها و بهشت پر نعمت. خوش آمدی.

او می‌پرسد: کیستی؟ و عمل پاسخ می‌دهد: من عمل نیکوی تو هستم که از دنیا به بهشت آمده‌ام. او می‌شناسد غسل دهنده‌اش و حاملین جنازه‌اش را، و آنها را سوگند می‌دهد که زودتر به سوی قبرش برند و به خاک بسپارند.

وقتی وارد قبر می‌شود، دو ملک بر او وارد می‌شوند، آن دو موهای بلندشان را بر زمین می‌کشند، و زمین را با دندان‌های نیششان شخم می‌زنند، صداهايشان چون غرش تندر و چشمه‌ایشان چون برق زنده‌است.

می‌گویند: خدای تو کیست؟ پیامبرت کیست؟ دینت چیست؟ امامت کیست؟

او در پاسخ گوید: پروردگارم الله واحد، پیامبرم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، دینم اسلام، امامم علی و ائمه پس از او علیهم‌السلام هستند.

می‌گویند: خداوند تو را به آنچه موجب محبت و خشنودی توست ثابت بدارد.

البته این سخن، سخن خداوند است که می‌فرماید: **يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ...**^۱
سپس قبرش را تا جایی که چشم ببیند توسعه دهند و دری از بهشت بر او باز می‌کنند، و به او
می‌گویند: بخواب و خوش بخواب، بخواب چون جوان سالم و متنعم و این سخن، سخن خداست که
می‌فرماید: **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا.**^۲
و اگر آن بنده دشمن خدا باشد، عملش چون کسی که زشت‌ترین آفریده‌ی خدا و بدبوترینشان
باشد می‌آید.

به او می‌گوید: بشارت تو را به آشامیدن فلز گداخته و رفتن در آتش دوزخ.
او کسی را که غسلش می‌دهد، می‌شناسد و حاملین جنازه‌اش را توصیه به درنگ و صبر می‌کند.
وقتی داخل قبر می‌شود، آن دو فرشته بی‌اعتناء بر قبر وارد می‌شوند، بندهای کفنش را باز می‌نمایند و به او
می‌گویند: خدای تو کیست؟ پیامبرت کیست؟ دینت چیست؟
او می‌گوید نمی‌دانم. آن دو ملک گویند: ندانستی و هدایت نشدی، سپس با

^۱ - سوره ابراهیم، آیه ۲۷.

^۲ - سوره فرقان، آیه ۲۴.

گرز ضربه‌ای به او می‌نوازند که خداوند مخلوقی جز جن و انس را نیافریده‌است که از آن وحشت می‌کنند و دری از جهنم براو باز می‌شود، سپس به او می‌گویند: و به بدترین حالت بخواب.

آن قبر چون نیزه‌ی فرو رفته در پیکان تنگ شود، به حدی که مغز سرش از میان ناخنها و گوشت‌های خارج شود، مارها و عقرب‌های زمین و سایر گزندگان بر او چیره شوند و او را تا روز برانگیخته شدن می‌گزند. و او به خاطر عذابش دائماً تمنا می‌کند که روز قیامت فرا رسد.

مطابق نقل عیاشی و کافی، این روایت قسمت پایانی دارد که در مبحث برزخ در روایات گذشت و در اینجا ذکر این بخش در ضمن بیان همه‌ی روایت خالی از لطف نیست.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: من به شتران و گوسفندان، زمانی که آنها را به چرا می‌بردم می‌نگریستم و البته هیچ پیامبری را خداوند مبعوث نکرده مگر اینکه چوپان بوده‌است، من پیش از نبوت به آنها نگاه می‌کردم در حالی که چیزی در اطرافشان نبود که آنها را مهیج کند، ولی آنها ناگهان می‌ترسیدند و جستن می‌کردند، با خود می‌گفتم این چیست و تعجب می‌نمودم. تا وقتی که جبرائیل برای من خبر آورد که چون کافر از دنیا رود او را با ضربه‌ای چنان بکوبند که تمام موجوداتی که خداوند آفریده، جز جن و انس بشنوند و بترسند. پس گفتم وحشت گوسفندان به خاطر همین ضربه‌ها بوده‌است، پس پناه می‌بریم به خدا از عذاب قبر.

لازم به ذکر است که مراد از خوش بخواب یا به بدترین حال بخواب،

خواب اصطلاحی نیست. چون برخی در برزخ نعمت می‌بینند و عده‌ای نعمت می‌یابند بلکه مراد از خواب در این موارد، آرامش و استقرار برای برخی و یا نا آرامی و عذاب برای بعضی دیگر است.

سؤال در قبر

در شب اول قبر دو ملک با هیبتی عظیم بر انسان وارد می‌شوند و اعتقاداتش را از او می‌پرسند.

انسان مؤمن و متدین که ایمان و تدین با گوشت و خون وی ممزوج شده و ملکه انسانیت و سیرت انسانی یافته‌است، همان را به ملک منعکس خواهد کرد. با همین جواب نعمتها سرازیر می‌گردد و تا چشم کار می‌کند قبر وسعت یافته و روح متنعم می‌شود. ولی دسته‌ای دیگر که کافر، مشرک و منافق و مسلمانانی که ایمان آنها ودیعه‌ای بوده، اینان از جواب می‌مانند و از هیبت آن دو ملک، صورت ظاهری ایمان آنها فرو می‌ریزد. بسیارند کسانی که بر سر زبان خود جز ذکر ربّ ندارند ولی زندگی آنها تنها به دنیا خلاصه می‌شود. به گونه‌ای که جز پول چیزی را ارزش نمی‌دهند و جز به شکم و شهوت خود به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشند.

آنان پروردگارشان چیزی جز پول و دیگر مظاهر حیات دنیوی نیست.

پیامبر خدا در وصف مردم آخرالزمان می‌فرماید:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ إِذَا سَمِعْتَ بِاسْمِ رَجُلٍ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَلْقَاهُ فَإِذَا لَقَيْتَهُ

خَيْرًا مِنْ أَنْ تُجَرَّبَهُ وَ لَوْ جَرَّبْتَهُ أَظْهَرَ لَكَ أَحْوَالَ دِينِهِمْ دَرَاهِمُهُمْ وَ هَمَّهُمْ بَطُونُهُمْ وَ قَبَلَتُهُمْ نِسَائُهُمْ يَرْكَعُونَ لِلرَّغِيفِ وَ يَسْجُدُونَ لِلدَّرْهِمِ حَيَارَى سُكَارَى لِمُسْلِمِينَ وَ لَانصاری.^۱

روزگاری بر مردم خواهد آمد که اگر بشنوی اسم کسی را بهتر است از این که او را ببینی و اگر ببینی بهتر از این است که او را آزمایش کنی و اگر امتحان کنی احوالی از او برایت آشکار می‌شود. دین آنان پول و همتشان شکم و قبله آنان زنانشان است برای زنان به رکوع می‌روند و برای پول سجده می‌کنند. چون شخص مست، مترددند، نه مسلمانند و نه مسیحی.

آری بسیارند که در جواب من رتک؟ و ما دینک؟ و من نبیک؟ و من امامک؟ می‌مانند و گویند پروردگاران حساب‌های بانکی ماست، کشف اتم و شکافته شدن نوترون است، ارسال سفینه به فضا و...

امام ما کذا و کذا است. چون «جریر بجلی» و «اشعث بن قیس» که در بیابان خطاب به سوسماری گفته بودند: السلام علیک یا امیرالمؤمنین. و به این وسیله به حضرت امیر علیه‌السلام تمسخر نموده بودند. حضرت در باره‌ی آن دو فرمودند:

دَعُهُمَا فَهُوَ (اباحسن) امامُهُمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَا تَسْمَعُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ يَقُولُ: نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّى.^۲

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۶؛ مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۳۷۹.

^۲ - بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۹.

رهایشان کنید که در قیامت سوسمار امام آنهاست. آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم.

حضرت به آیه ۱۱۵ از سوره‌ی نساء استناد نموده‌اند.

آنگاه به او می‌گویند: ما هَدَيْتْ؟ هدایت نشدی، راه گمراهی رفتی، برو و از رب‌های خود ساخته و از امامان خویش یاری طلب و آن آغاز عذابی است که همه‌ی وحوش از صدای ضربه اول آن پریشان می‌شوند.

به حدیث قدسی زیر توجه کنید:

أَنَّ الْكَافِرَ يُضْرَبُ ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا سَمِعَهَا وَ يَذْعَرُ لَهَا إِلَّا الثَّقَلَيْنِ^۱

کافر را ضربه‌ای می‌زنند که هر چه خداوند آفریده غیر از جن و انس، صدایش را می‌شنوند و مضطرب می‌شوند.

تا اینجا از کیفیت سؤال بحث کردیم، ولی آیا همه انسان‌ها سؤال قبر دارند؟

روایاتی وارد شده‌است مبنی بر این که سؤال نکیر و منکر فقط مخصوص کسانی است که ایمان خالص و کفر خالص دارند که از جمله‌ی آنها حدیثی از امام صادق علیه‌السلام است: آن حضرت می‌فرماید:

لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضًا وَ

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۶.

الْآخِرُونَ يَلْهَوْنَ عَنْهُمْ.^۱

سؤال نمی‌شود در قبر مگر از مؤمن خالص و کافر خالص و دیگران را رها می‌کنند. بنابراین روایت، دو دسته دیگر از انسانها، مؤمنان گنهکار و مشکوکین در اعتقاد، مورد بازخواست نکیرین قرار نمی‌گیرند.

اینان حالتی چون خواب دارند و به همان شکل که در دنیا مرده‌اند باقی می‌مانند.

پرسش دیگر این است که آیا دو فرشته مأمور همه‌ی انسان‌ها، نکیرین هستند؟

در پاسخ این پرسش باید گفت: نکیرین بر اشخاصی که نتوانند بدرستی جواب سؤالات را بدهند وارد می‌شوند و همین هم از معنای لغوی نکیر و منکر (ناخوشایند) استخراج می‌شود. لذا در روایات، دو ملکی که سؤالات را بر انسان درستکار عرضه می‌دارند بنام‌های بشیر و مبشر معرفی شده‌اند.

امام صادق علیه‌السلام در دعای ماه رجب می‌فرماید:

و تَوَلَّ أَنْتَ نَجَاتِي مِنْ مَسْئَلَةِ الْبَرَزَخِ وَ اذْرَأْ عَنِّي مُنْكَرًا وَ نَكِيرًا وَ اَرِ عَيْنِي مُبَشِّرًا وَ
بَشِيرًا.^۲

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۵.

^۲ - بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۹۱.

خدایا خودت از مشکلات برزخ متولی نجاتم باش و دور کن از من منکر و نکیر را و نشانم ده مبشر و بشیر را.

مطابق برخی روایات پیش از نکیر و منکر، ملکی به نام «رومان» وارد قبر می‌شود و میت را می‌نشانند سپس به وی می‌گویند: اعمال خودت را بنویس و چون او از نوشتن گناهان خود شرم‌منده می‌شود به وی می‌گویند: در دنیا از خدا حیا نکردی اکنون از من حیا می‌کنی؟! آنگاه این ملک ضربه‌ای سخت بر او وارد می‌کند. چون نامه تمام شد آن را بر گردنش می‌آویزد و این معنای آیه شریفه‌است:

وَكُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَةً فِى عُنُقِهِ...^۱

هر انسانی عملکردش چون غل یا زیور آلات دور گردنش پیچیده شده‌است.

نام رومان در دعای سوم صحیفه سجادیه که دعایی مشتمل بر تحیت و درود بر فرشتگان است به عنوان فرشته آزمایش کننده مردگان آمده‌است.

اللهم صلِّ على... رومان قَتَانِ الْقُبُورِ و... صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ.^۲

خدایا بر رومان آزمایش کننده مردگان در قبر درود فرست، درودی که بر

^۱ - سوره اسراء، آیه ۱۳.

^۲ - صحیفه سجادیه، دعاء ۳.

کرامتشان بیفزاید و طهارتشان را بیشتر کند.

ناگفته نماند که اساساً سؤال در قبر نوعی امتحان است و برای تثبیت عقاید دنیوی می‌باشد.

فشار قبر

از جمله عذاب‌های برزخ، فشار قبر در شب اول دفن میت است.

قبر شعور دارد، می‌فهمد، ولی ما از درک این حقایق غافلیم. آمده‌است که:

شب اول قبر زمین خطاب به میت مؤمن می‌گوید: تو بر من راه رفتی، من نیز افتخار کردم که بر من بندگی خداوند می‌کردی و مرا شاد می‌نمودی. می‌گفتم کی می‌آیی و در شکم من جای بگیری تا تلافی کنم. لذا قبر تا چشم کار می‌کند وسعت می‌یابد. و نیز خطاب به غیر مؤمن می‌گوید: بر من راه می‌رفتی و همیشه از دست تو ناله داشتیم، حال وقت تلافی کردن است. لذا همانند فشاری که میخ در دیوار متحمل می‌شود، در فشار قرارش می‌دهد. پس فشار قبر یک فشار روحی است و مربوط به ملکوت قبر است.

آیا کسی از فشار قبر در امان است؟

وقتی «رقیه» دختر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت، حضرت او را تجهیز

کردند و دست به دعا برداشتند و به خدا عرضه داشتند:

اَللّٰهُمَّ هَبْ لِيْ رُقِيَّةً مِّنْ ضَمَمَةِ الْقَبْرِ.^۱

خدایا رقیه را از فشار قبر به من ببخش.

و خداوند از فشار قبر او گذشت.

و نیز گفته شده است حضرت زهرا علیها السلام در کنار قبر رقیه اشک می ریخت. پیامبر اشکهایش

را با لباسش پاک کرد و فرمود:

اِنِّيْ لَأَعْرِفُ ضَعْفَهَا وَ سَأَلْتُ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ اَنْ يُجِيرَهَا مِّنْ ضَمَمَةِ الْقَبْرِ.^۲

من به ضعف او آگاهم و از خدا خواستم که از فشار قبر پناهش دهد.

«سعد معاذ» از سرداران سپاه اسلام در صدر اسلام و قاضی عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

در تشییع جنازه او هفتاد هزار ملک شرکت داشته است، ولی با این وصف به فشار قبر دچار شد.

پیامبر پس از دفنش می فرماید:

مِثْلُ سَعْدٍ يُضَمُّ.^۳

امثال سعد هم فشار قبر می بینند.

دیوار کعبه در برابر فاطمه بنت اسد شکافته شد و او سه روز در دل کعبه مهمان خدا بود تا

فرزندش، که بهشت برای دوستان وی و جهنم

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۶.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

^۳ - همان، ص ۲۳۶.

برای دشمنانش قرار داده شده است متولد شود. وقتی او از دنیا رفت پیامبر فرمود: مادر من از دنیا رفته است. حضرت با پیراهن خود او را کفن کرد و در قبر او خوابید و سپس وی را به خاک سپرد و فرمود:

إِنَّكَ إِنْكَ، لا جعفرٌ و لا عقيلٌ، إِنَّكَ إِنْكَ عَلِيٌّ بنُ أَبِي طَالِبٍ.^۱
فرزندت، فرزندت، جعفر و عقیل نه، فرزندت فرزندت، علی.

اصحاب علت این همه محبت پیامبر به فاطمه و دقت وی در مراسم تجهیزش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جویا شدند. حضرت فرمود: روزی از عذاب قبر صحبت شد، فاطمه گریست و از من خواست پیراهنم را به او بپوشانم. من در قبرش خوابیدم تا از عذاب قبر مصون بماند، نکیرین از او سؤال نمودند و از خدا و پیامبرش پرسیدند و او جواب صحیح داد. ولی در پاسخ سؤال از امامت ماند. لذا به او گفتم فرزند تو، جعفر و عقیل نه، بلکه علی. ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم، آیا کسی از فشار قبر نجات می یابد. امام فرمودند:

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا مَا أَقَلَّ مَنْ يُفْلِتُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ!^۲
از آن به خدا پناه می برم، چه کمند کسانی که از فشار قبر نجات یابند!

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۴۲.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۶.

گناهانی که موجب عذاب قبرند

هرچند همه‌ی گناهان در عذاب قبر و یا افزایش آن مؤثرند. ولی در برخی روایات از تاثیر گناهانی خاص که برخی از آنها حتی از کبائر هم محسوب نمی‌شوند، سخن به میان آمده‌است که عبارت است از:

۱- سخن چینی

۲- اجتناب نمودن از نجاسات

۳- کناره‌گیری مرد از زن

حضرت امیر علیه‌السلام این سه گناه را در حدیث ذیل ذکر کرده‌است:

عَذَابُ الْقَبْرِ يَكُونُ مِنَ النَّمِيمَةِ وَالْبَوْلِ وَ عَزَبِ الرَّجُلِ عَنْ أَهْلِهِ.^۱

۴- زنا

حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

مَنْ زَنَى بِامْرَأَتِهِ مُسْلِمَةً أَوْ يَهُودِيَّةٍ أَوْ نَصْرَانِيَّةٍ أَوْ مَجُوسِيَّةٍ حُرَّةٍ أَوْ أَمَةٍ، ثُمَّ لَمْ يَتَّبِعْ مِنْهُ وَ مَاتَ مُصِرًّا عَلَيْهِ، فَتَحَّ اللَّهُ لَهُ فِي قَبْرِهِ ثَلَاثَ مِئَةٍ بَابٍ تَخْرُجُ مِنْهَا حَيَاتٌ وَ عَقَارِبٌ وَ تُعْبَانُ النَّارُ فَهِيَ يَحْتَرِقُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا بُعِثَ مِنْ قَبْرِهِ تَأَذَّى النَّاسُ مِنْ نَتْنِ رِيحِهِ فَيَعْرِفُ بِذَلِكَ وَ بِمَا كَانَ يَعْمَلُ فِي دَارِ الدُّنْيَا، حَتَّى يُؤْمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ الْحَرَامَ وَ حَدَّ الْحُدُودَ فَمَا أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْ غَيْرِنِهِ حَرَّمَ الْقَوَاحِشَ.^۲

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۴۵.

^۲ - من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱.

کسی که مرتکب زنا با زنی کنیز یا آزاده از مسلمانان یا اهل کتاب شود و از عملش توبه نکند و بر آن اصرار ورزد، خداوند سیصد در بر قبرش می‌گشاید که مارها و عقربها و افعی‌های آتش بر او وارد شده و او تا روز قیامت می‌سوزد. او چون در قیامت از قبر برمی‌خیزد، مردم از سوی بدش اذیت می‌شوند و همه از این حالتش، به کردار او در دنیا واقف می‌گردند، و او با همین حال به سوی آتش مامور می‌شود. بدانید که خداوند متعال حرامها را ممنوع نموده و حدها را تعیین فرموده‌است و هیچ کس غیرت دارتر از او نیست و از غیرت اوست که فحشاها را ممنوع نموده‌است.

۵- القاب بد

کسی پدرش را در خواب دید و از وی پرسید: عذاب ارواح و عقوبت برزخ و سختی‌های آن چگونه است؟ پدرش در جواب این پرسش گفت: آنچه برای تو که در دنیا هستی می‌شود بیان کرد این است که اطرافت کوه‌های مرتفع و غیر قابل صعود باشند و با این حال کسی تو را تعقیب کند.

نیز پرسید: آیا خیرات به شما می‌رسد؟ چگونه از آنها بهره‌مند می‌شوید؟ پدرش در جواب گفت: مانند حمام پرجمعیتی که نفس کشیدن در آن مشکل باشد و ناگاه نسیمی از لای در بوزد.

همچنین پرسید: لبه‌های زخم و خون آلود و چرک آلود است. چه می‌توانم برای بهبودیت انجام دهم؟

پدرش پاسخ داد؟ علتش اینست که مادرت را که نامش (سکینه)

است، «خانم سکو» خطاب می‌کردم، وی را از من خشنود کنید.
به مادرم گفتم از حرف پدر ناراحت می‌شدید؟ گفت: من به خاطر احترام به او چیزی
نمی‌گفتم ولی رنجیده می‌شدم، حال از صمیم قلب راضیم.
۶- وریاش نمودن آب وضو
۷- بلند گذاشتن سیبل

اسباب رهایی از عذاب قبر

هر عمل نیکی موجب رهایی از عذاب و از جمله فشار قبر و عذاب برزخ است. ولی در بعضی
از اخبار و احادیث به مواردی خاص از آنها تصریح شده است. این اعمال را به اعمالی که خود
انسان باید انجام دهد و نیز اعمالی که دیگران پس از مرگ او انجام می‌دهند می‌توان تقسیم
نمود. اعمالی که آدمی خود باید به جا آورد عبارت است از: عشق و محبت به علی علیه السلام،
قرائت قرآن، قرائت سوره‌ی نساء در روز جمعه، مداومت در قرائت سوره‌ی زخرف، قلم و تکاثر
هنگام خواب، قرائت یس پیش از غروب و یا پیش از خواب، قرائت قلم در نماز واجب یا نافله.
همچنین نماز شب، رکوع کامل و حج نیز موجب رهایی از عذاب قبر می‌باشند.
امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: مَنْ حَجَّ أَرْبَعُ حُجَجٍ لَمْ تُصِبهُ ضَعْفَةٌ

الْقَبْرِ^۱

کسی که چهار حج بجا آورد، عذاب قبر به او نمی‌رسد.

نیز اعمالی چون آب دادن به مؤمنان، صدقه و صدقه‌ی مخفیانه، روزه ماه رجب و شعبان، احیاء شب ۲۳ ماه مبارک رمضان، گریستن از خوف خدا و کظم غیظ از اعمالی هستند که موجب از بین رفتن و یا کاهش عذاب قبر می‌شوند.

کسانی که بین زوال روز پنجشنبه تا زوال روز جمعه از دنیا بروند، از عذاب قبر معفو هستند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: کسی که شب و روز جمعه از دنیا برود، عذاب قبر ندارد.

مَنْ مَاتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ رُفِعَ عَنْهُ عَذَابُ الْقَبْرِ.^۲

امام صادق علیه‌السلام این نعمت را مختص به مؤمنان می‌داند.

مَنْ مَاتَ بَيْنَ زَوَالِ الشَّمْسِ مِنْ يَوْمِ الْخَمِيسِ إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ.^۳

مؤمنی که بین زوال خورشید روز پنجشنبه تا زوال خورشید روز جمعه از دنیا برود، خداوند او را از عذاب قبر پناه می‌دهد.

^۱ - بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۰.

^۳ - همان، ج ۷۹، ص ۱۷۴.

و نیز می‌فرماید: مَنْ مَاتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ كُتِبَ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ.^۱

کسی که روز جمعه بمیرد، برائت از عذاب قبر او امضاء می‌شود.

تجهیز کنندگان میت و بازماندگان نیز می‌توانند با انجام برخی اعمال مانع عذاب قبر میت شوند.

برخی از این دسته اعمال عبارت است از: دفن میت در نجف اشرف، دفن دو چوب تر در قبر همراه میت، گذاشتن تربت امام حسین علیه‌السلام در قبر و داخل کفن و مس پیشانی و دو کف دست میت با آن، تلقین سوم که آن را تلقین حجت می‌گویند، اقامه نماز وحشت برای او، قرائت سوره ملک بر قبر میت، طلب آمرزش از خدا، شهادت چهل مؤمن به پیراستگی میت و اعلام رضایت آنان از او، اداء دیون مالی چون قرض، حقوق واجب شرعی، صدقات، حج و عبور دانشمند با تقوا از قبرستان.^۲

منازل الاخره در همین باره آورده‌است.

شیخ کفعمی از حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌است که: هرکس هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند، حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیمارزد و او را از سكرات مرگ و فشار قبر و صدهزار هول قیامت نجات دهد و از شر شیطان و لشگرهای او محفوظ گرداند و قرضش ادا شود و غم و همش زایل گردد. دعا این است:

^۱ - همان، ج ۶، ص ۲۳۰.

^۲ - ر. ک. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۹۳ به بعد.

أَعَدَدْتُ لِكُلِّ هَوًى لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لِكُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لِكُلِّ رَخَاءٍ الشُّكْرُ لِلَّهِ وَ لِكُلِّ أَعْجُوبَةٍ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ لِكُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ لِكُلِّ مُصِيبَةٍ أَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لِكُلِّ ضَيْقٍ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ لِكُلِّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ وَ لِكُلِّ عَدُوٍّ إِعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ وَ لِكُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.^۱

و نیز بدان که برای این ذکر شریف، هفتاد فضل عظیم است، از جمله آن که وقت مردن او را مؤذنه و بشارت دهند و آن ذکر این است **يَا أَسْمَعَ السَّمْعِينَ يَا أَبْصَرَ الْبُصَيْرِينَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ.**

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود ملول نشوید از قرائت سوره زلزال، زیرا که هر که این سوره را در نوافل خود بخواند، نرساند حقتعالی باو زلزله‌ای ابد و نمیرد به زلزله و نه صاعقه و نه آفتی از آفات دنیا تا بمیرد و در وقت مردن او ملکی کریم از سوی حقتعالی بر او نازل شود و بنشیند نزد سر او و بگوید: ای ملک الموت با ولی خدا مدارا کن زیرا او مرا بسیار یاد می‌کرد.^۲

امام صادق علیه السلام در باره‌ی علت استحباب دفن دو چوب تر همراه میت می‌فرماید: **إِنَّهُ يَتَجَافَى عَنْهُ الْعَذَابُ مَا دَامَتْ رَطْبَةً.**^۳

تا زمانی که دو چوب تر است، عذاب از او دور می‌شود.

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۷۹.

^۲ - ر. ک. منازل الاخرة، ص ۱۱.

^۳ - من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۴۴.

همان حضرت نیز می‌فرمایند:

أَنَّ الْجَرِيدَةَ تَنْفَعُ الْمُحْسِنَ وَالْمُسِيئَةَ فَأَمَّا الْمُحْسِنُ فَتَوْنُسُهُ فِي قَبْرِهِ وَأَمَّا الْمُسِيئَةُ فَتَذَرُ عَنْهُ الْعَذَابَ مَا دَامَتْ رَطْبَةً، وَ لِلَّهِ تَعَالَى بَعْدَ ذَلِكَ فِيهِ الْمَشِيئَةُ^۱.

چوب تر برای نیکوکار و بدکردار نافع است، تا وقتی تر است موجب مانوس شدن نیکوکار با قبر و اطمینان او می‌شود و برای بدکردار نیز موجب دور ماندن از عذاب می‌گردد و بعد از آن که خشک شد، عذابش با خداست.

علامه طباطبایی از آیه‌الله میرزا علی آقا قاضی رضوان الله علیه نقل می‌فرماید: که در نجف زن یکی از سنی‌های عثمانی فوت نمود، دخترش در مرگ مادر بسیار ضجه کرد، و در کنار قبر چنان ناله داشت که ترسیدند اگر جدایش کنند جان دهد. ناچار شدند وی را با مادرش در قبر بگذارند و مقداری از آن را باز نمایند اگر خواست خارج شود. شب اول با مادرش بود. فردا سراغش آمدند دیدند تمام موهای سرش سفید شده‌است. پرسیدند چه شده‌است؟ گفت: دو تن در دو طرف قبر قرار گرفتند و شخص محترمی در وسط ایستاده بود. آن دو شخص مشغول سؤال شدند از توحید، از نبوت. مادر می‌گفت: خدای واحد، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، آنان سپس از امام پرسیدند، نفر وسط فرمود: من امام او نیستم. **كَسَتْ لَهُ بِإِمَامٍ**. بعد از آن چنان به مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه کشید.

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۱۴.

علامه به نقل از میرزا علی می‌گوید:

پس از این ماجرا و با دیدن دختر بچه‌ای که یک شبه چون پیری کهنسال شده بود، تمام طایفه‌ی آن زن شیعه شدند. ناگفته نماند که فشار قبر مربوط به ملکوت قبر است، قبر شعور دارد، می‌فهمد، او خود میت را فشار می‌دهد.

بر همین اساس آن‌که به دار آویخته شده‌است باز هم فشار قبر می‌بیند. امام صادق علیه‌السلام در باره‌ی فشار قبر کسی که به دار آویخته است می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْمُرُ الْهَوَاءَ أَنْ يَضْغَطَهُ.^۱

خداوند به هوا فرمان می‌دهد تا او را بفشارد.

آن حضرت نیز می‌فرماید:

«رباح» غلامی مسلمان بود که در میان یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علاقه‌ای خاص به حضرت امیر علیه‌السلام داشت. او غلام یکی از اربابان سنگدل بود. و اطرافیانش، رباح را به خاطر پذیرش اسلام، رنج می‌دادند، و به جهت دوستی با علی علیه‌السلام می‌آزردند و در نهایت در زیر شکنجه و با لب تشنه شهید نمودند.

یک روز پیامبر در مدینه با جمعی از یاران بودند. ناگهان چشمشان به

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

جنازه‌ای افتاد، که چند تن آن را بر دوش گرفته و به سوی قبرستان برای دفن می‌بردند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از صاحب جنازه اطلاع یافت، صدا زد: جنازه را به طرف من بیاورید. تشییع کنندگان جنازه را به محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردند. حضرت به علی فرمود: این جنازه رباح غلام طایفه بنی نجار است. علی علیه‌السلام به پیامبر عرض کرد:

مَا رَأَيْتُ قَطُّ إِلَّا وَحُجِلَ فِي قُبُودِهِ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ إِنِّي أَحِبُّكَ.

هرگز نشد که مرا ببیند و نگوید: ای علی من تو را دوست دارم.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داد، پیکر آن غلام را غسل دادند و با پیراهن خودش او را کفن کردند، سپس جنازه را تشییع نمودند. مسلمانان تشییع کننده، صیحه‌ی اسرارآمیزی از آسمان شنیدند و علت آن را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جویا شدند. آن حضرت در پاسخ فرمود: این صیحه صدای فرشتگان تشییع کننده‌است، که آنها هفتاد هزار دسته‌اند، و هر دسته‌ی آنها را هفتاد هزار تن تشکیل می‌دهد، همه‌ی آنها آمده‌اند و جنازه را تشییع می‌کنند.

جنازه را آوردند و در کنار قبر نهادند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به درون قبر رفت و در میان لحد خوابید سپس از قبر بیرون آمد و جنازه را در قبر نهاد و آن را با خشت پوشانید.

در آن هنگام که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رباح را در قبر گذاشت، به ناحیه‌ی سر رباح رفت و توفقی کرد و سپس به ناحیه‌ی پا آمد و پشت به قبر نمود.

حاضران از علت آن همه احترام و بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به رباح پرسیدند و آن حضرت به همهی سوالها جواب داد، سپس پرسیدند: چرا شما که در کنار سرش بودی به کنار پایش آمدی و پشت به قبر کردی؟ پیامبر فرمود: در کنار سرش حوریان بهشتی را دیدم که با ظرفهای پر از آب، نزد رباح آمدند، چون او تشنه از دنیا رفت، آنها آب آوردند تا به او بنوشانند و من به خاطر احترام به غیرت او، پشت به آنها کردم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام رو کرد و فرمود:

وَاللّٰهُ مَا نَالَ ذٰلِكَ اِلَّا بِحُبِّكَ يَا عَلِيُّ.

سوگند به خدا، این غلام به این همه مقامات نرسید، مگر به خاطر دوستی و محبتی که به تو داشت ای علی.^۱

جایگاه ارواح مؤمن و کافر

همانطور که گفته شد، ارواح در برزخ در بدنی مثالی زندگی می کنند و محل زندگی آنها بهشت برزخ و جهنم برزخ می باشد، ولی محل این بهشت و جهنم کجاست؟ ابوبصیر از امام صادق علیه السلام سؤال می کند که ارواح مؤمنان کجا هستند. حضرت پاسخ می فرماید:

^۱ - بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۸۹؛ معالم زلفی سید هاشم بحرانی، ص ۱۲۰؛ در تأویل الآیات، ص ۸۲۸، نام غلام «ریاح» ثبت شده است.

فِي حُجْرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ، يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا، وَ يَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اقِمْ
السَّاعَةَ لَنَا وَ أَنْجِزْ لَنَا مَا وَعَدْتَنَا وَ الْحَقُّ آخِرُنَا بِأَوْلَانَا.^۱

در حجره‌های بهشتی هستند، از غذای آن می‌خورند، از نوشیدنی‌هایش می‌نوشند و می‌گویند:
خدایا قیامت را برای ما برسان و وعده‌ات را در باره‌ی ما عملی فرما و آخرین ما را به اولین ما ملحق
ساز.

بنابر آنچه که از روایات استفاده می‌شود، ارواح مؤمنان، منزلگاهشان وادی‌السلام نزد قبر
حضرت علی علیه‌السلام است.

شخصی برادری در بغداد داشت، او دوست می‌داشت برادرش در مکانی شایسته زندگی کند
تا اگر مرگ سراغش آمد در جایگاهی مقدس، روح از بدنش جدا شود. و روزی به حضور امام
صادق علیه‌السلام رسید و مشکل خود را مطرح ساخت، حضرت فرمودند:

مَا تُبَالِي حَيْثُمَا مَاتَ، أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا، إِلَّا حَشَرَ اللَّهُ
رُوحَهُ إِلَى وَادِي السَّلَامِ.

هرجا بمیرد باک نداشته باش، چرا که مؤمنی نیست که در شرق یا غرب عالم بمیرد، مگر اینکه
خداوند روحش را در وادی‌السلام محشور می‌کند.

پرسید: وادی‌السلام کجاست؟

حضرت فرمود: ظَهَرُ الْكُوفَةِ، أَمَا إِنِّي كَأَنِّي بِهِمْ حَلَقٌ حَلَقٌ، فَعُودٌ

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۴.

يَتَحَدَّثُونَ.^۱

پشت کوفه، مثل اینکه با آنانم که حلقه حلقه نشسته‌اند و با هم گفتگو می‌کنند.
روزی حضرت امیر علیه‌السلام از کوفه خارج شدند و به سرزمین نجف آمدند و بر زمین دراز کشیدند و به «اصبغ بن نباته» فرمودند:

يَا بْنَ نَبَاتَةَ لَوْ كُشِفَ لَكُمْ لَرَأَيْتُمْ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الظَّهْرِ حَلَقًا يَتَزَاوَرُونَ وَ
يَتَحَدَّثُونَ.^۲

ای فرزند نباته، اگر پرده از مقابل چشم شما برداشته شود، ارواح مؤمنان را می‌بینید که در اینجا حلقه حلقه نشسته‌اند و یکدیگر را ملاقات می‌کنند و باهم سخن می‌گویند.

و اما جایگاه ارواح انسان‌های پلید و محل اجتماع آنها، صحرای برهوت است. صحرای خشک و سوزان و بی‌آب و علف در کشور یمن.

برهوت، نام چاهی در حضرموت در جنوب یمن است. گرمای سوزان آن محل، وجود مارهای سیاه، عقرب، جغد، حیوانات وحشی از خصوصیات آن منطقه است.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

شَرُّ بئرٍ فِي النَّارِ بَرَهُوتُ الَّذِي فِيهِ أَرْوَاحُ الكُفَّارِ.^۳

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۳.

^۳ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۶.

بدترین چاه‌ها در آتش چاه برهوت است که ارواح کفار در آن جای گرفته‌اند.

آن حضرت نیز می‌فرماید:

شَرُّ مَاءٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مَاءُ بَرَهَوْتٍ وَهُوَ وَادٍ بِحَضْرَمَوْتٍ يَرِدُ عَلَيْهِ هَامُ الْكُفَّارِ وَ
صَدَاهُمْ.^۱

بدترین آب‌ها، آب سرزمین برهوت است و آن در «حضرموت» واقع شده و ارواح و ابدان مثالی کفار
به آن جا می‌روند.

امام صادق علیه‌السلام هم فرموده‌اند:

إِنَّ مِنْ وَرَاءِ الْيَمَنِ وَادِيًا يُقَالُ لَهُ وَادِي بَرَهَوْتٍ وَ لَا يُجَاوِزُ ذَلِكَ الْوَادِي إِلَّا الْحَيَّاتُ
السُّودُّ وَ الْبُومُ مِنَ الطَّيُورِ، فِي ذَلِكَ الْوَادِي بَثْرٌ يُقَالُ لَهَا بَلَهَوْتٌ يُغْدَى وَ يُرَاحُ إِلَيْهَا
بِأَرْوَاحِ الْمُشْرِكِينَ يُسْقَوْنَ مِنْ مَاءِ الصَّدِيدِ.^۲

پشت یمن صحرائی است که آن را صحرای برهوت نامند، از این صحرا عبور نمی‌کند مگر مارهای
سیاه و جغد از میان پرندگان. در این وادی، چاهی است به نام بلهوت. ارواح مشرکان هر بامداد و
شامگاه به آن جا برند و از چرک زخم به آنها بنوشانند.

روزی مردی خدمت حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید، و اظهار نمود چیزی عجیب دیدم. حضرت
فرمود: چه دیدی؟ گفت: سخت بیمار شدم، گفتند:

^۱ - همان.

^۲ - روضه کافی، ج ۸، ص ۲۶۱.

اگر از چاهی که در برهوت است آب بیاوری سالم می‌شوی. مهیا شدم با خود مشک و قدحی برداشتم، صحرائی وحشتناک بود، خیلی ترسیدم، ولی به خاطر آوردن آب مقاومت کردم. ناگاه از بالا چیزی مانند زنجیر صدا کرد، کسی پایین آمد و گفت مرا سیراب کن، من خواستم به او آب دهم، که او را بالا بردند، و سه مرتبه چنین شد، در مشک را بستم و ترسیدم و به وی آب ندادم تا اینکه به خدمت شما آمدم. حضرت فرمودند: این مرد قاییل است و تا روز قیامت همانجا معذب است تا به جهنم واصل شود.

نورالابصار از قول مؤمن شبلنجی شافعی می‌نویسد، در مسجدالحرام در مقام ابراهیم علیه‌السلام دور مردی را گرفته بودند. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: راهبی مسلمان شده و خبری عجیب دارد. رفتم و دیدم پیرمردی است پشمینه پوش با کلاهی پشمی، عظیم الجثه. از حال او پرسیدم. گفت: کنار دریا در صومعه خود بودم، روزی به دریا نگاه می‌کردم مرغی مانند کرکس بزرگ آمد، مقداری از انسانی را از دهان خود قی کرد و رفت. بار دیگر بازگشت و ربع دیگر را قی کرد تا اینکه چهار بار شد و آنچه قی کرده بود، انسان کامل شد، سپس باز آمد و یک ربع وی را بلعید و همین‌طور تا ربع چهارم. تعجب کردم و افسوس خوردم که چرا وقتی کامل شد از او نپرسیدم که کیست؟ روز بعد چنین شد، وقتی انسان کامل شد، دویدم و از وی سوال کردم کیستی؟ گفت: ابن ملجم هستم، قاتل علی بن ابی‌طالب، گفتم: داستان تو با این مرغ چیست؟ گفت: هر روز مرا به این صورت عذاب می‌دهد. اینک من به واسطه دیدن این حکمت به چشم

خود، مسلمان شده‌ام.

انس ارواح با هم

ارواح انسان‌ها در برزخ، و در جایگاه خاص خودشان با هم مأنوسند. مجالس دارند، حلقه حلقه محفل تشکیل می‌دهند و به گفتگو می‌پردازند و به پیشواز ارواح جدید می‌روند و حالات دنیا را از آنها باز می‌پرسند و از آنچه خودشان مطلع نشده‌اند، اطلاع می‌یابند. آری، بعد از تمام شدن سؤال و جواب در قبر از ارواح مؤمنان خالص، آنان به بدن‌های مثالی ملحق می‌شوند و در همان قالب نورانی متنعم می‌گردند. آنان هر شام از قبرهای خود به سوی بهشت دنیا در مغرب عالم بیرون می‌آیند و از نعمتها استفاده می‌کنند و چون صبح می‌شود در هوا طیران دارند و به هر کجا خواهند می‌روند و به قبر و خانه خود نیز می‌آیند و به زیارت کنندگان خود مطلع می‌شوند. آنان در وادی السلام که بقعه‌ای است از جنات عدن، حلقه حلقه می‌نشینند و با هم به گفتگو می‌پردازند و چون روحی تازه می‌رسد، می‌گویند: لحظه‌ای وی را مهلت دهید تا از هول‌های عظیم رها شود. آنگاه حال دوستان خود را که در دنیا داشته‌اند، از او می‌پرسند، اگر روح تازه وارد، گفت هنوز زنده‌اند، آنان به خداوند امیدوار می‌شوند که دوستانشان به خودشان ملحق شوند و اگر بگویند پیش از من از دنیا رفته‌اند، بر آنان افسوس می‌خورند، زیرا می‌فهمند به برهوت رفته‌اند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْأَرْوَاحَ فِي صِفَةِ الْأَجْسَادِ فِي شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ تَعَارَفُ وَتَسْأَلُ فَإِذَا قَدِمَتِ الرُّوحُ عَلَى الْأَرْوَاحِ، يَقُولُ دَعُوها، فَإِنَّها قَدْ أَفَلَّتْ مِنْ هَوْلٍ عَظِيمٍ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهَا: مَا فَعَلَ فلانٌ و ما فَعَلَ فلانٌ.

فَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ: تَرَكَتُهُ حَيًّا، إِرْتَجَوْهُ و إِنْ قَالَتْ لَهُمْ: قَدْ هَلَكَ، قَالُوا: قَدْ هَوَى هَوَى.^۱

آن حضرت نیز می فرماید:

فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحُ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا.^۲

وقتی خداوند روح کسی را قبض کرد، این روح در قالبی چون قالب دنیویش قرار می گیرد آنان می خورند و می نوشند، و چون تازه واردی برسد به همان شمایی که در دنیا داشته است او را می شناسند.

احضار ارواح

با توجه به اینکه روح پس از مرگ از بین نمی رود، بلکه پس از جدا شدن از ماده، وجود مجرد او بواسطه ترک حصار مادی، آزاد می گردد،

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۴.

^۲ - همان، ص ۲۴۵.

ارتباط با آن امری محال نیست. بر این اساس ارتباط با ارواح از نظر روان‌شناسان امری مسلم است و معارف دینی هم آن را انکار نمی‌کند.

امروزه احضار روح در برخی جوامع امری مسلم پنداشته شده‌است و از آن به «اسپری تیسیم» تعبیر می‌شود. از این دانش گاه برای کشف رازهای نهفته و مداوای امراض استفاده می‌شود.

البته ادعای هرکسی را در این رابطه نمی‌توان پذیرفت، ولی آن‌که مقدمات این عمل را طی کرده‌باشد، به آسانی قادر به احضار می‌شود.

علامه طباطبایی (سید محمد حسین تبریزی)، برادری به نام سید محمد حسن داشت، که او نیز عالم و متقی و زاهد بود. علامه می‌فرماید:

برادر من در تبریز شاگردی در فلسفه داشت، و البته این شاگرد وی، احضار روح می‌کرد. گاه روح ارسطو و افلاطون را برای پاسخ به مبهمات فلسفه احضار می‌کرد، و اگر خود پاسخ آنان را نمی‌فهمید به استاد عرضه می‌داشت. در یکی از مواردی که افلاطون را احضار کرده بود، افلاطون گفته بود: قدر و قیمت خود را بدانید که روی زمین می‌توانید لا اله الا الله بگویید، ما در زمانی بودیم که بت پرستی چنان رواج داشت که یک لا اله الا الله نمی‌توانستیم بگوییم.

وی روح بسیاری از معلمان هر فن را به خاطر فهم مسائل آن فن احضار کرده بود. او می‌گفت:

روح دو تن «سید بن طاووس» و «سید مهدی بحر العلوم» را نتوانستم احضار کنم. این دو گفته بودند: ما وقف خدمت به حضرت امیر علیه‌السلام هستیم

و فرصتی برای هبوط نداریم.

روزی برادرم نامه‌ای برای ما نوشت که این شاگرد، روح پدر ما را احضار نموده و پس از سؤال و جوابهایی، پدر از شما گله داشته‌اند که ایشان را در ثواب تفسیرتان شریک نکرده‌اید. علامه می‌فرماید: آن شاگرد اصلاً مرا نمی‌شناخت و از تفسیر من اطلاعی نداشت، و برادر ما هم نامی از من نزد وی نبرده بود. نیز شریک نبودن پدرم در ثواب تفسیر را کسی جز خود من بدان مطلع نبود، و البته اینکه پدرم را شریک نکرده بودم، به جهت امساک نبود، بلکه بدین علت بود که می‌گفتم کارهای ما چه ارزشی دارد که حالا پدرم سهیم شود. ولی به هر حال بسیار شرمنده شدم، که چرا پدرم را بخاطر نداشتم و گفتم: خدایا اگر این تفسیر نزد تو مورد قبول است و ثوابی دارد ثواب آن را به روح پدر و مادرم هدیه نمودم، من هنوز جواب نامه برادرم را نداده بودم که نامه‌ای دیگر از سوی او رسید و نوشته بود که این بار با روح پدر صحبت کردیم، خوشحال بود و گفت:

«خدا عمرش بدهد، تأییدش کند، سید محمد حسین هدیه‌ی ما را فرستاد.»^۱

^۱ - ر. ک. معادشناسی علامه تهرانی، ج ۱، ص ۱۸۱.

ارتباط ارواح با اهل دنیا

آیا ارواح می‌توانند به دنیا مراجعت کنند؟ آیا آنها ما و اعمال ما را می‌بینند؟

به دو روایت از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام صادق علیه‌السلام در این زمینه توجه کنید:

قَوَّ الْأَذَى نَفْسُ مُحَمَّدٍ بَيِّدَهُ، لَوْ يَرُونَ مَكَانَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ، لَذَهَلُوا عَنْ مَيِّتِهِمْ وَ لَبَكَّوْا عَلَى نُفُوسِهِمْ، حَتَّى إِذَا حَمَلَ الْمَيِّتُ عَلَى نَعْشِهِ رُفِرَ رُوحُهُ فَوْقَ النَّعْشِ وَ هُوَ يُنَادِي يَا أَهْلِي وَ يَا وُلْدِي لَا تَلْعَبَنَّ بِكُمْ الدُّنْيَا كَمَا لَعِبَتْ بِي، فَجَمَعْتُ الْمَالَ مِنْ حِلِّهِ وَ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ خَلَفْتُهُ لِغَيْرِي، فَأَلَمَهُنَّ لَهُ وَ التَّبِعَةُ عَلَيَّ، فَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا حَلَّ بِي.^۱

به خدایی که نفس محمد در قبضه قدرت اوست اگر جایگاه او را می‌دیدند و صدایش را می‌شنیدند، میتشان را ترک می‌کردند و به حال خود می‌گریستند. وقتی میت بر تابوتش حمل می‌شود، روحش بر تابوت بال می‌گشاید، و فریاد می‌زند، ای خانواده‌ام، ای فرزندانم، دنیا چنانکه با من بازی کرد با شما بازی نکند، من مال را از راه حلال و حرام جمع کردم و آن را برای غیر خود به جا گذاشتم، خوشی آن اموال برای آنها و وبالش بر من است. پس از دنیا به جهت آنچه بر من رفت بر حذر باشید.

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَزُورُ أَهْلَهُ فَيَرِي مَا يُحِبُّ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ وَ إِنَّ الْكَافِرَ

^۱ - بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۱.

لَيُزُورُ أَهْلَهُ فَبِئْسَ مَا يَكْرَهُ وَ يُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يُحِبُّ.^۱

مؤمن اهل خود را می بیند، خوبیهها را درک و بدیهها را متوجه نمی شود ولی کافر بدیهها را می بیند و خوبیهها را نمی تواند ببیند.

روح چه وقت می تواند به دنیا هبوط کند؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا كَافِرٍ إِلَّا وَهُوَ يَأْتِي أَهْلَهُ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَإِذَا رَأَى أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ حَمْدَ اللَّهِ عَلَى ذَلِكَ وَإِذَا رَأَى الْكَافِرَ أَهْلَهُ يَعْمَلُونَ بِالصَّالِحَاتِ كَانَتْ عَلَيْهِ حَسْرَةً.^۲

مؤمن و کافری نیست که هنگام زوال شمس نزد اهل خود می آید، چون مؤمن اهلش را در حال عمل صالح ببیند خدا را شکر می کند و چون کافر اهلش را مشغول عمل صالح ببیند، حسرت می خورد.

البته هبوط به دنیا به اندازه قدر و منزلت مردگان صورت می گیرد.

امام صادق علیه السلام در ذیل روایت گذشته می فرماید:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ كُلَّ جُمُعَةٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ.^۳

برخی هر جمعه و برخی به قدر اعمالشان می توانند اهلشان را زیارت کنند.

^۱ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۰.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۰.

^۳ - همان.

امام کاظم علیه السلام در جواب سؤال اسحاق بن عمار که پرسید میت چه مقدار اهلش را زیارت کند؟ فرمودند:

فِي الْجُمُعَةِ وَ فِي الشَّهْرِ وَ فِي السَّنَةِ عَلَى قَدْرِ مَنْزِلَتِهِ.^۱

در جمعه و ماه و سال به مقدار منزلت و جایگاهش.

هم او از امام کاظم علیه السلام پرسید: آیا روح مؤمن، اهلش را زیارت می کند؟ امام پاسخ مثبت داد، اسحاق پرسید: چه مقدار؟ امام فرمودند:

عَلَى قَدْرِ فَضَائِلِهِمْ، مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ فِي كُلِّ يَوْمَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ فِي كُلِّ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

به مقدار فضائل و مرتبه اش، برخی هر روز، برخی هر دو روز و برخی هر سه روز.

امام در بین سخنانش فرمودند:

أَذْنَاهُمْ مَنْزِلَةً يَزُورُ كُلَّ جُمُعَةٍ.

کمترین آنها هر هفته یک بار اهلش را زیارت می کند. راوی پرسید:

در چه لحظه ای به دیدار اهل خود می آیند. امام علیه السلام فرمودند:

عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ وَ مِثْلِ ذَلِكَ.^۲

موقع زوال شمس و مانند آن.

اسحاق پرسید: ارواح به چه صورتی می آیند؟ امام علیه السلام فرمود:

^۱ - همان.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۱.

فِي صُورَةِ الْعُصْفُورِ أَوْ اصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ فَيَبْعَثُ اللَّهُ تَعَالَى مَعَهُ مَلَكًا فَيَرِيهِ مَا يَسْرُهُ وَ
يَسْتُرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ فَيَرِي مَا يَسْرُهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى قَرَّةِ عَيْنٍ.^۱

به صورت گنجشک یا کوچک‌تر از آن، خداوند با او ملکی می‌فرستد و هرچه روح را مسرور کند به
او نشان می‌دهد و هرچه او را غمگین می‌کند از او می‌پوشاند و او هرچه مسرورش کند و موجب نور
چشمش شود می‌بیند.

مطابق روایت دیگری، اسحاق پرسیده‌است: ارواح به چه صورتی به زیارت اقوام خود می‌آیند.
امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

فِي صُورَةِ طَائِرٍ لَطِيفٍ يَسْقُطُ عَلَى جُدْرِهِمْ وَ يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ فَإِنْ رَأَوْهُمْ بِخَيْرٍ فَرِحَ وَ إِنْ
رَأَوْهُمْ بِشَرٍّ وَ حَاجَةً، حَزِنَ وَ اغْتَمَّ.^۲

به صورت پرنده‌ای لطیف، بر دیوارها می‌نشیند و آنان را می‌بیند، اگر آنان را در حال عمل خیر
ببیند، خوشحال می‌شود و چون چیزی بد بنگرد، محزون و غمگین می‌شود.

عبدالرحیم قیصر نیز می‌گوید: به امام کاظم علیه‌السلام گفتم: آیا روح مؤمن اهلش را دیدار
می‌کند؟

نَعَمْ يَسْتَأْذِنُ رَبَّهُ فَيَأْذَنُ لَهُ فَيَبْعَثُ مَعَهُ مَلَكَيْنِ فَيَأْتِيهِمْ فِي بَعْضِ صُورِ الطَّيْرِ، يَقَعُ فِي
دَارِهِ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ.^۳

بلی، روح از خداوند اذن می‌گیرد و خداوند اجازه‌اش می‌دهد و دو ملک را

^۱ - همان.

^۲ - فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۰.

^۳ - همان.

با او روانه می‌دارد و به صورت برخی پرندگان نزد اقوام خود می‌آید و بر خانه‌اش می‌نشیند، به اهل خانه‌اش می‌نگرد و صدایشان را می‌شنود.

آنچه از مجموعه این روایات به دست می‌آید این است که روح مؤمن همانند پرنده‌ای آزاد است هرکجا که خواست پس از کسب اجازه می‌تواند برود، و هر جا خواست می‌تواند بنشیند و عینا بسادگی حرکت یک پرنده اوج می‌گیرد. او ما را می‌شناسد ولی ما قادر به شناسایی او نیستیم و صدایش را نمی‌شنویم.

طبعاً اگر آدمی ارواح را بشناسد و صدایشان را بشنود، رغبت به هیچ عملی نمی‌یابد و زندگی او تعطیل می‌شود و البته حکمت امتحان مردم و اعطاء ثواب و عقاب منتفی می‌شود. چه اینکه در آن صورت، ایمان به مبدأ و معاد ایمان به شهود خواهد بود نه به غیب.

تناسخ ارواح

بحث تناسخ ارواح هرچند ارتباطی با بحث برزخ ندارد ولی طرح آن پس از مباحث مطروحه در باره‌ی روح و روان بی‌مناسبت نیست.

عده‌ای از هندیها و چینی‌ها و اروپائیان بر این عقیده‌اند که روح موجود در بدن انسان، پس از مرگش به بدن موجودی دیگر ملحق می‌شود. اگر انسان اول، مراحل کمال را طی کرده باشد، روح وی در بدن انسان جدید متکامل تر خواهد شد، و متنعم می‌گردد و اگر شریرتر باشد در بدن موجود دوم معذب خواهد شد. آنها عقیده دارند که انسان‌های پاک و

وارسته، ارواح انسان‌های پاک گذشته‌اند و انسان‌های شریر، ناقص الخلقه و... ارواح انسان‌های بد گذشته می‌باشند.

آنها از این مدعا پافراتر گذاشته‌اند و گفته‌اند گاهی روح به واسطه شرارت پس از جدا شدن از جسدش به بدن حیوانی یا گیاهی یا جمادی حلول می‌نماید.

برخی از قائلین به تناسخ معتقدند اگر نفس، در تغییر و تبدل‌ها، به مرحله‌ای از کمال برسد که محتاج به کسب کمالات دیگر نباشد، تناسخ متوقف خواهد شد و آن روح در عالم عقول وارد خواهد شد.^۱

در بررسی این مسئله می‌بایست، ابتدا به علت پیدایش این عقیده نگاهی داشته باشیم. از عمده علل پیدایش این عقیده، انکار معاد و ثواب و عقاب اخروی است. قائلین به تناسخ با این عقیده می‌خواهند بگویند معادی نیست و آنچه از عذاب و ثواب می‌توان تصور کرد، عذاب و ثواب روح در دنیا و در طی مراحل مختلف است و نه در آخرت. لازم به ذکر است که بین تناسخ و مسخ اختلاف ماهوی وجود دارد زیرا مسخ به معنای کیفر جسمانی با بقاء روح است. در مسخ روح انسانی به روح خوک تبدیل نمی‌شود بلکه روح انسانی اوصاف خوک را می‌پذیرد.

^۱ - برای توضیح بیشتر در باره‌ی تناسخ به کتاب شرح حکمة الاشراق مقاله پنجم - فصل اول - ص ۴۷۶ مراجعه شود.

روح همان روح انسان است ولی در صفت جسمانی خوک ظاهر می‌شود. ولی در تناسخ، روح انسان به روح انسان دیگر یا روح حیوان تبدیل می‌شود.

پاسخ شبهه تناسخ

در پاسخ شبهه تناسخ می‌توان گفت: ما هر چه که در عالم می‌بینیم در حال حرکت است به گونه‌ای که شیء متحرک هر مرحله نسبت به مرحله پیش متکامل‌تر شده‌است، نطفه به علقه و علقه به مضغه و همین‌طور به جنین، طفل و کودک، جوان، میانسال و پیر تبدیل می‌شود.

در تمام تغییرات در عرصه گیتی، هیچ موجودی نیست که تغییر معکوس داشته باشد و به عقب برگردد یعنی هیچ‌گاه دیده نمی‌شود که جوان، کودک شود، یا میوه شکوفه گردد. یا هفتصد دانه گندم در یک سنبله، بذر شود.

روح نیز از این مقوله خارج نیست. روح انسانی در بدن انسان حلول می‌کند، سپس به وسیله‌ی ابزارش که همان جسم است تجارب می‌آموزد. تکامل یا نقص می‌یابد و جسد را وا گذاشته به جایگاه خویش می‌رود و متصور نیست که باز این روح تجربه دیده و کامل یا ناقص شده دوباره در جسمی بدون تجربه حلول نماید. این سیر قهقرایی است و عقلاً محال می‌باشد.

ثانیا بر فرض اینکه روح پس از جدا شدن از جسد به بدن انسان دیگر

حلول کند، حال جای این سؤال است که آیا این روح در بدن انسان دوم، آنچه را در بدن اول آموخته‌است به یاد دارد یا نه؟

خالی از این دو وجه نیست، اگر به یاد داشته باشد، محال است زیرا روح تجربه دیده با بدنی که هیچ عملی انجام نداده و هیچ نمی‌داند سنخیت ندارد و همانند یک موتور هواپیما در بدنه اتومبیل نه قادر خواهد بود حرکت کند و نه به پرواز در آید. و اگر فراموش کرده باشد، فایده‌ی این حلول چیست؟ زیرا روحی که هیچ از گذشته نمی‌داند چگونه تکامل جدید پیدا کند و یا بواسطه شرارت گذشته، معذب گردد.

ثالثاً: روح و جسم دو چیز جدا از هم نیستند بلکه آن دو مکمل انسان می‌باشند و بدون هر کدام انسانی نیست و لذا نمی‌توان یکی در مرحله‌ای بالاتر و دیگری در آغاز راه قرار گیرد، بلکه می‌بایست هر دو متناسب با هم حرکت کنند.

رابعاً: اگر ارواح موجود در بدن انسان‌های فعلی، ارواح اجساد انسان‌های گذشته باشند، بایستی روح ما، ما را از زندگی پیشینیان باخبر سازد و اوضاع و احوال آنها را به ما اطلاع دهد. در حالی که ما هیچ اطلاعی از گذشتگان خود نداریم.

خامساً: بر فرض صحت تناسخ، این روح تا چه وقت به تکاملش در بدن‌های جدید ادامه خواهد داد و در نهایت آن به کجا ختم می‌شود. آیا حد ایستایی برای روح وجود دارد؟ سادساً: پذیرش تناسخ مستلزم این است که انسان‌های شایسته و

ناشایست فعلی، بسیار برتر و یا خوب‌تر از گذشتگان باشند در حالی که اثبات چنین چیزی به سادگی امکان‌پذیر نیست و دگرگونی‌های روحانی جوامع مختلف عکس این مطلب را ثابت می‌نماید.

سابعاً: در آیات قرآن کریم و روایات معصومان علیهم‌السلام تناسخ، مردود شمرده شده‌است؛ به‌عنوان مثال در آیه‌ی ذیل صحبت از رجوع به دنیا شده‌است و طبعاً چنین چیزی زمانی متصور است که هر فرد روح مستقل و خاص خود را داشته باشد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ^۱

زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، گوید: خدایا مرا برگردان.

در آیه ذیل نیز برای روح، مسیری معین تا رجوع آن به خداوند مطرح شده‌است.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ^۲

چگونه به خداوند کافر می‌شوید در حالی که مرده بودید، سپس شما را زنده کرد، سپس می‌میراند.

سپس زنده می‌نماید، سپس به سوی او باز می‌گردید.

در این آیه تصریح شده‌است که تنها یک زندگی پس از مرگ وجود

^۱ - سوره مؤمنون، آیه ۹۹.

^۲ - سوره بقره، آیه ۲۸.

دارد، و لذا روی هم رفته انسان‌ها بیش از دو حیات و دو مرگ ندارند.^۱ مرگ اولیه، مرگ پس از پایان عمر، حیات دنیوی و حیات اخروی.

روایت ذیل تناسخ را به صراحت ممنوع می‌شمارد. امام رضا علیه‌السلام در این روایت می‌فرماید:

مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ يُكَذِّبُ بِالْجَنَّةِ وَالنَّارِ.^۲

آن‌که تناسخ را بپذیرد به خدای عظیم کفر ورزیده و بهشت و جهنم را مردود شمرده‌است.

جسم در قبر

از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، نقل شده‌است که آن حضرت فرمودند: چون چند روزی از دفن میت می‌گذرد، روح او از خداوند اجازه گرفته و به دیدار جسم می‌آید و چون داخل قبر می‌شود، پیکر خود را در حالتی می‌بیند که آب دماغ از مغزش بیرون آمده و از دهان و گوش او سرازیر شده‌است. روح می‌گرید و می‌گوید: ای بدن بیچاره‌ی من آیا ایام حیات دنیا را به خاطر داری؟ امنیت دنیا کجا و وحشت این منزل کجا؟ پس روح سوی آسمان رفته، پس از پنج روز دیگر، اذن گرفته و بدن را دیدار می‌کند در حالی که چرک و زرداب از بینی و دهان و گوش او سرازیر

^۱ - حیات مجدد در عالم رجعت عمومی نیست و خاص برخی از انسان‌ها است.

^۲ - بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۲۰.

می‌شود و باز می‌گرید و می‌گوید: ای بدن بیچاره‌ی من آیا راحتی دنیا را و شدت محنت امروز را باور می‌کنی؟
باز سوی آسمان رفته و پس از هفت روز دیگر اذن گرفته و بدن را دیدار می‌کند. در حالی که بر بدن کرم افتاده، روح با گریه و زاری می‌گوید: عقرب‌ها و کرم‌ها گوشت تو را خورده‌اند و پوست بدنت را دریده‌اند. بیاد آور ایام حیات خود را، بیاد آور اهل بیت خود را که به کوچک‌ترین سختی برای تو گریه می‌کردند.
امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: سیر نابودی جسد در خاک این است که هوا، آب بدن را می‌مکد و گل خشک می‌شود و خرد و شکسته شده و می‌پوسد.^۱
باباطاهر سروده‌است:

دلا اصلا نترسی از ره دور

دلا اصلا نترسی از ته گور

دلا اصلا نمی‌ترسی که روزی

شوی بنگاه مار و لانه مور

پوسیده نشدن برخی ابدان

اجساد پیامبر و ائمه اطهار و بسیاری از صلحا و مؤمنان و اولیاء و علماء در قبر سالم باقی می‌ماند و هیچ گونه تغییری نمی‌یابد.
در این باره به نشانه‌هایی که به ثبت تاریخ رسیده‌است توجه کنید:

^۱ - تحف العقول مترجم، ص ۴۱۱.

۱- محمد بن علی بابویه (شیخ صدوق) نویسنده کتاب من لا یحضره الفقیه، در سال ۳۰۵ هجری قمری^۱ به دنیا آمد و مدتی از زمان غیبت صغری را درک نمود (پدرش از امام عصر علیه‌السلام بشارت فرزند گرفته بود، وی صاحب دو فرزند بنام‌های محمد و حسین شد).
مدفن شیخ صدوق در شهرری نزد قبر حضرت عبدالعظیم و امام زاده حمزه، زیارتگاه مؤمنان است. در زمان فتحعلی شاه قاجار بواسطه شدت باران، قبرش شکافته شد. عده‌ای برای تعمیر آن آماده شدند. آنان وقتی وارد سرداب قبر شدند متوجه گشتند که شیخ صدوق چون انسانی که به خواب رفته باشد خوابیده‌است.
معماران و کارگران، فتحعلی شاه را مطلع می‌کنند، شاه بدانجا رفت و دید که کفن از بین رفته ولی بدن سالم است و حتی حنای دست و پا باقی است. شاه دستور ساختن قبه‌ای بر قبر وی دادند.
صدوق، متوفی سال ۳۸۱ هجری قمری است این واقعه مربوط به سال ۱۲۳۸ هجری قمری می‌باشد و بنابراین در زمان واقعه ۸۵۷ سال از دفن او گذشته‌است.
۲- جماعتی در زمان شاه اسماعیل در اخلاص «حر بن یزید ریاحی» شک کردند و برای اثبات ادعایشان قبرش را نبش نمودند. آنان با کمال تعجب مشاهده کردند بدن سالم است. وقتی خواستند دستار سرش را

^۱ - ۳۰۶ و ۳۰۷ نیز گفته شده‌است.

برای تبرک بردارند، خون جاری شد. بار دوم و سوم تکرار کردند هر بار خون جاری می‌شد. دستار دیگری را آورند، فایده نبخشید و همچنان خون تازه جاری می‌شد؛ به ناچار همان دستار را بستند. پس از این واقعه شاه دستور ساختن قبه‌ای بر قبر حر دادند. حر در سال ۶۱ دفن شده‌است و ابتدای سلسله صفویان و سر سلسله آنان که شاه اسماعیل است از سال ۹۰۵ شروع می‌شود و حکومت آنان تا سال ۱۱۴۸ بطول انجامیده بنابراین بین دفن حر تا شکافته شدن قبر، حداقل ۸۴۴ سال فاصله بوده‌است.

۳- بواسطه بیمناک شدن حکومت از کثرت زوار امام کاظم علیه‌السلام، عاملان دولتی می‌خواستند قبر آن حضرت را نبش کنند و به مردم نشان دهند که در قبر چیزی نیست. چون مانع عمده‌ای بر سر این راه دیدند و از بازتاب نبش قبر امام هراس داشتند تصمیم گرفتند قبر مرحوم کلینی را خراب کنند تا عقیده شیعه که علما در قبر از بین نمی‌روند را مورد تعرض قرار دهند. وقتی قبر ایشان را شکافتند متوجه شدند که بدن هیچ گونه صدمه‌ای ندیده‌است. ایشان متوفای سال ۳۲۹ هجری است.

۴- قبرستانی در شهر مجن از توابع سمنان در مسیر بلوار قرار گرفت و کلیه قبوری که صاحب داشتند به قبرستان‌های دیگر منتقل شدند. قبر یکی از علما دینی که ۴۳ سال از دفن وی گذشته بود نیز از قبوری بود که می‌بایست منتقل شود. وقتی قبر نبش شد، مشاهده گردید جسد سالم

مانده به گونه‌ای که حتی نوشته جات روی کفن، آیات الهی و دعای جوشن کبیر قابل خواندن بود، گویی صبح همان روز دفن شده باشد. این خبر در جرائد نیز درج شد. رئیس بیمارستان مجن، به خبرنگاران گفت: هر جسدی پس از یک هفته تخمیر می‌شود و پس از یک سال فقط سه عضو باقی می‌ماند، که عبارت است از: استخوان، مو و ناخن.^۱

اینها از سویی و از سوی دیگر، کشف الغمه می‌نویسد وزیر خلیفه عباسی در بغداد مرد. خلیفه وی را در صحن مطهر امام کاظم علیه‌السلام دفن کرد. متولی شب در عالم رؤیا مشاهده کرد که از آن قبر آتش بلند است و دود تمام حرم را گرفته‌است و امام می‌فرماید: به خلیفه بگو به خاطر آوردن این ظالم مرا اذیت کردی. متولی حرم هراسان و لرزان نزد خلیفه می‌رود و جریان را بازگو می‌کند. خلیفه همان شب به کاظمین آمدند، وقتی قبر را در حضور او شکافتند چیزی جز اثر خاکستر ندیدند.

همچنین آمده‌است که بنی عباس قبر یزید را نبش کردند و چیزی جز خاکستر از جسد او نیافتند. یزید در سن ۳۷ سالگی و در سال ۶۴ قمری هلاک شد و آغاز حکومت عباسیان سال ۱۳۲ هجری بوده‌است.^۲

ممکن است سؤال شود در برزخ، روح در قالب مثال معذب یا متنعم است و در روز جزا هنگام زنده شدن اموات، چه جسد پوسیده باشد یا نه،

^۱ - روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۴۲۲۲، دیماه سال ۱۳۷۲.

^۲ - ر. ک. معادشناسی علامه تهرانی، ج ۳، ص ۱۹۲ به بعد.

زنده می‌شود پس فایده پوسیده نشدن ابدان چیست؟
در پاسخ این پرسش باید گفت: اولاً: پوسیده نشدن بدن از این جهت اهمیت دارد که دریابیم برخی انسانها، از حال بشر عادی فراتر رفته‌اند و همان طوری که روح آنها ترقی کرده‌است، جسم نیز مترقی شده‌است، به گونه‌ای که خاک نمی‌تواند در آن اثر کند.
ثانیا: همه‌ی موجودات شعور و ادراک دارند، البته شعور انسان قوی‌تر و شعور حیوانات، نباتات و جمادات محدودتر می‌باشد. خاک با همان شعور محدود خود قادر به از بین بردن جسم انسانی که دارای مکارم و فضائل خاص می‌باشد، نیست.
ثالثاً: روح با بدن ارتباط دارد و بر طبق روایات اذن از خداوند می‌گیرد و سراغ جسد خود می‌رود، لذا اگر آن را متلاشی شده ببیند ناراحت می‌شود. و اگر آن را سالم ببیند شاد می‌شود. کما اینکه در اخبار آمده‌است که اگر جسدش را متلاشی شده ببیند آن را ملامت و سرزنش می‌کند. چه بسا خداوند متعال بخواهد روح مترقی شده و تکامل یافته، متأذی از دیدن بدن خود نشود.
ناگفته نماند بدن انسان‌های عادی مطابق شرایط محیط از بین می‌رود و هیچ چیزی از آن باقی نمی‌ماند. البته بدن در مناطق سردسیری و یخبندان بسیار دیرتر از بین می‌رود و در مناطق گرم و مرطوب زودتر متلاشی می‌شود.

فرشتگان نقاله

در برخی از اخبار و روایات، از وجود فرشتگانی خاص صحبت به میان آمده است که عمل آنها انتقال اجساد از قبورشان به محل‌های مربوط به آنهاست. به داستان ذیل توجه کنید:

در زمان خلیفه دوم غلامی را آوردند که مولای خود را کشته بود، غلام به این کار اعتراف کرد و عمر دستور کشتن وی را صادر کرد. علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از غلام پرسید، چرا چنین کردی؟ عرض کرد: با من لواط نمود. حضرت به اولیاء مقتول فرمود: آیا بدن را دفن نموده‌اید، گفتند: آری. حضرت فرمود: سه روز در اجرای قصاص صبر کنید. همه به فرمان حضرت سه روز صبر کردند و اجرای حد را به تأخیر انداختند. پس از سه روز اولیاء مقتول به اتفاق حضرت و خلیفه بر قبر مقتول حاضر شدند و قبر را به دستور حضرت شکافتند. وقتی لحد آشکار شد کسی در قبر دیده نشد، حضرت تکبیر گفت و فرمود: رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس از امت من عمل قوم لوط را مرتکب شود و بدون توبه از دنیا برود در قبرش بیش از سه روز نمی‌ماند، زمین وی را فرو برده و به جایی که قوم لوط هستند می‌برد تا در روز قیامت در زمره‌ی آنها محشور شود.

در پایان این جهد ناچیز، توفیق‌رهایی از اضطراب نزع و قبر و برزخ و قیامت را از خدای متعال با رحمت وسیع و کرامت بی‌حصر و فضل بی‌بدیل او و نیز شفاعت شافیان برای همه مؤمنین خواستارم.

خدایا راه فضل خود را بر ما هموار ساز و کرمات را از ما دریغ منما.

منابع و مأخذ

- ارشاد القلوب، حسن بن حسن ديلمى، ٨٤٢ ق، شريف رضى، ١٤١٢ق.
- كافى (اصول، فروع و روضه)، كلينى، ٣٢٩، دارالكتب الاسلاميه تهران، ١٣٦٥ق.
- الاقبال، سيد بن طاووس، ٦٦٤ ق، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٥ش.
- الاستبصار، ابو جعفر محمد بن حسن (شيخ طوسى)، ٤٦٠ ق، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٩٠ق.
- امالى صدوق، ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى (شيخ صدوق)، ٣٨١ ق، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٢ق.
- امالى طوسى، شيخ طوسى، ٤٦٠ ق، دارالشفاعه، ١٤١٤ق.
- امالى مفيد، ابو عبدالله محمد بن نعمان عكبرى (شيخ مفيد)، ٤١٣ ق، گنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
- بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، م ١١١١، چاپ دوم ١٤٠٣، مؤسسه الوفاء، بيروت، لبنان.
- بحار الانوار فى تفسير المأثور القرآن، محمد باقر مجلسى،

م ۱۱۱۱، چاپ ایران.

- تاج اللغة و صحاح العربية (الصاح)، ابو نصر اسماعيل بن حماد جوهری، حدود ۴۰۰ق.
تفسیر تبيان، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، م ۴۶۰، چاپ اول ۱۴۰۹، مکتب الاعلام
الاسلامی.
تفسیر مجمع البيان، طبرسی، م ۵۴۸، چاپ اول ۱۴۱۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت،
لبنان.
تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، م ۱۴۱۲، منشورات جامعه مدرسین حوزه
علمیه، قم.
تفسیر نورالثقلین، حویزی، م ۱۱۱۲، چاپ چهارم ۱۴۱۲، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
تفسیر عیاشی، ابونصر محمد بن مسعود سلمی سمرقندی (عیاشی)، ۳۲۰ق.
تفسیر فرات، فرات ابن ابراهیم کوفی، مؤسسه چاپ و نشر، ۱۴۱۰ق تفسیر مجمع البيان، ابو
علی فضل بن حسن طبرسی، ۵۴۸ق.
تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله ابن شکرالله کاشانی، ۹۸۸ق.
تهذیب الاحکام، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ۴۶۰ق، دارالکتب الاسلامیه،
تهران، ۱۳۶۵ق.
ثواب الاعمال، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی

(شيخ صدوق)، ٣٨١ ق، شريف رضى، ١٣٦٤ق.

- جامع الاخبار، شعيرى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٣ ق.
تحف العقول، حسن بن شعيه الحراني، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٤ ق
ثواب الاعمال، صدوق، م ٣٨١، چاپ دوم ١٣٦٨ش، منشورات الشريف الرضى، قم.
خصال، شيخ صدوق، ٣٩١، انتشارات جامع مدرسين، قم، ١٤٠٣ق.
سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوينى، م ٢٧٣، دارالفكر، بيروت.
سنن ابى داود، ابن اشعث سجستاني، م ٢٧٥، چاپ اول ١٤١٠، دارالفكر، بيروت.
سنن ترمذى، ترمذى، م ٢٧٩، چاپ دوم ١٤٠٣، دارالفكر، بيروت، لبنان.
سنن دارالقطنى، على ابن عمر ابوالحسن الدارالقطنى بغدادى، م ٣٨٥، چاپ اول ١٤١٧،
دارالكتب العلميه، بيروت، لبنان.
سنن دارمى، عبدالله بن بهرام دارمى، م ٢٥٥، چاپ ١٣٤٩، مطبعه الاعتدال، دمشق.
سنن الكبرى بيهقى، بيهقى، م ٤٥٨، دارالفكر، بيروت.
سنن الكبرى نسايى، نسايى، م ٣٠٣، چاپ اول ١٤١١، دارالكتب العلميه، بيروت، لبنان.

- سنن نسائي، نسائي، م ٣٠٣، چاپ اول ١٣٤٨، دارالفكر، بيروت، لبنان.
- سيرة اعلام النبلاء، ذهبي، م ٧٤٨، چاپ نهم ١٤١٣، مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان.
- شرح صحيح مسلم، نووي، م ٦٧٦، چاپ ١٤٠٧، دارالكتب العربي، بيروت، لبنان.
- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، م ٦٥٦، چاپ اول ١٣٧٨، داراحياء الكتب العربيه، عيسى البابي الحلبي و شركاه.
- صحيح بخارى، بخارى، م ٢٥٦، چاپ ١٤٠١، دارالفكر.
- صحيح مسلم، مسلم نيسابورى، م ٢٦١، دارالفكر، بيروت، لبنان.
- عدة الداعي، ابن فهد حلي، ٨٤١ق، دارالكتب الاسلاميه، ١٤٠٧ق.
- علل الشرايع، شيخ صدوق، ٣٨١، مكتبة الدارمي، قم.
- عوالى اللثالى، ابن ابي جمهور احسايى، اوائل قرن دهم، انتشارات سيد شهداء، قم، ١٤٠٥ق.
- غررالحكم، عبدالواحد بن محمد تميمي آمدى، ٥٥٥ق.
- فقه القرآن، قطب الدين راوندى، كتابخانه آيت الله مرعشى قم، ١٤٠٥ق.
- كنز العمال، علاء الدين متقى بن حسام الدين هندى، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩ق.

معانى الاخبار، صدوق، ٣٩١، جامعه مدرسين، قم، ١٣٦١ش.
ماو ابلیس، علی غضنفری، نیلوفرانه، قم، ١٣٨٨ش.
مناقب آل ابی طالب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، ٥٨٨ق، علامه، قم، ١٣٧٩ق.
مجموعه ورام، ورام ابن ابی فراس، ٦٠٥ق، مکتبه الفقیه، قم.
مستدرک الوسایل، محدث نوری، ١٣٢٠ق، آل البيت، قم، ١٤٠٨ق.
مفردات راغب، ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل راغب اصفهانی، دار الکاتب عربی،
موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ٣٨١ق، جامعه مدرسين، قم، ١٤١٣ق.
وسيله، ابن حمزه طوسی، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ١٤٠٨ق.
وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی، ١١٠٤ق، المکتبه الاسلامیه،
تهران.

منشوراتی که به فضل خداوند تاکنون

از مؤلف چاپ شده‌است.

- بیان روان، میثم تمار، ۱۳۷۶، ۱۵۰۰۰، پنجم، وزیری، ۳۲۸، ۷۵۰۰ ریال.
- حکومت اسلامی در نهج البلاغه (ویرایش اول)، طاووس بهشت، ۱۳۷۹، ۲۰۰۰، اول، وزیری، ۳۲۰، ۱۴۰۰۰ ریال.
- الاضواء الفقهیه رساله فی البلوغ، طاووس بهشت، ۱۳۸۰ش، ۱۴۲۲ق، ۳۰۰۰، اول، وزیری، ۱۶۰، ۸۵۰۰۰ ریال.
- ازدواج و آداب زناشویی در آئینه حدیث، لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰، چهارم، وزیری، ۲۲۴، ۸۵۰۰ ریال.
- ره رستگاری ج ۱، لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۴۱۶، ۲۰۰۰۰ ریال.
- ره رستگاری ج ۲، لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۴۲۸، ۲۰۰۰۰ ریال.
- ره رستگاری ج ۳، لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۴۰۸، ۲۰۰۰۰ ریال.

زفاف، نیلوفرانه، ۱۳۸۳، ۵۰۰۰، ششم، رقعی، ۲۰۸، ۱۲۰۰۰ ریال.
عالم برزخ، نیلوفرانه، ۱۳۸۳، ۳۰۰۰، هفتم، رقعی، ۱۹۲، ۱۰۰۰۰ ریال.
حکومت اسلامی در نهج البلاغه (ویرایش دوم)، نیلوفرانه، ۱۳۸۵، ۲۰۰۰، اول،
وزیری، ۳۴۴، ۲۱۰۰۰ ریال.
تجوید قرآن، نیلوفرانه، ۱۳۸۵، ۳۰۰۰، اول، رقعی، ۱۶۰، ۱۲۰۰۰۰ ریال.
مستندات نهج الفصاحه، عصر غیبت، ۱۳۸۶، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۶۸۸، ۵۷۰۰۰ ریال.
تفسیر النبی صلی الله علیه و آله، عصر غیبت، ۱۳۸۶، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۳۰۴، ۲۸۰۰۰ ریال.
ما و ابلیس، نیلوفرانه، ۱۳۸۸، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۳۷۶، ۴۵۰۰۰ ریال.
مبانی تشیع در منابع تسنن، اسوه، ۱۳۸۸، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۵۰۰۰۰ ریال.